بسم اللہ الرحمن الرحیم

بنام خدائی کہ جان آفرید — چہ یکجان کہ سرد و جہان آفرید
جہان را بہ آدم گرامی کنے — روان را بادراک نامی کنے
خرد والہ روشنائے او — روان تیرہ اندر جدائے او
خردمند را جز باو کار نیست — خنک آنکہ باذیگری یار نیست
ز تو خواہم ای مرد دانش پسند — یکی پاسخ فرخ و ارجمند
خداوند را با تو شفقت بسے — ترا شیوۂ مہر با ہر کسے
بآئین مردے و مرد انگے — کنیش فرو ہیدہ فرزانگے
روا باشد این خوی اندر سرشت — بد آن کس کہ این خوی بد در نہشت
خرد را بادراک او راہ نے — روان را بدریافتش جاہ نے
ازین حد نیارد گزشتن تمیز — کہ داند نماند باو ہیچ چیز
اگر چند باشد سمیع و بصیر — علیم و کلیم و مرید و قدیر
ولیکن نہ این طرز گفتار او — نہ بر این نمط ہیچ کردار او
ازین ہیبت فردوسی پاک زاد — چنانم کہ آتش بہنگام باد

جهان را بلندی و پستی توئی
ندانم چه هر چه هستی توئی

خدایا مرا در کمین است دیو
به نیرنگ و رنگ و بهستان و ریو

ولیکن مرا نزد نه بیم و نه باک
نیاید بدستش بجز باد و خاک

نیاید بمن هیچ وقتی ظفر
بفرمان یزدان فیروزگر

بگزارش خجسته تمهید در درود بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم فرستادن

ز آوردن چرخ فیروزه فام
وزین مهر و مه روز و شب صبح و شام

چه دانی که مقصود آرنده چیست
چه دانی که اینها همه بهر کیست

نجوم و ثریا و خورشید و ماه
چرا جلوه گر گشته در عرصه گاه

چرا پیکری ساخت از تیره خاک
چرا در دمیده در و جان پاک

چرا سرو در باغ برخاسته
چرا دشت را لاله آراسته

برای که این بزم ترتیب داد
برای چه این باغ را زیب داد

پی جلوهٔ خاتم المرسلین
حبیب خدا سید العالمین

که بر روح پاک وی و آل او
هم اصحاب فرخنده احوال او

بهر فراوان و لطف تمام
ز یزدان هزاران درود و سلام

ای آنکه نفس ناطقه را شناخته چه افتاد که شیشه خانهٔ فطرت را بسنگ تقلید بشکستی و بستانچهٔ همت را با آهن گسسته بیهات از گلزار تقدس افتادهٔ و چنان خرسندی که پنداری نشیمن تو بر سر شاخیست و از حضیض بفرکشیدهٔ و چنین فرومایه ندانی که شاد گونهٔ تو در قصری و کاخی رجوع باصل را آهنگ تو نیست و باز گشت وطن را بسیج تو نه گرفتم که کار بزرگ است و ترا پذیرفتم که کام سترگ از ذره کم نه بر ناموس خود سنگ کم مزن از سپند برتری بفرمان غیرت آتش در نهاد افگن روستا یانه منشین ترکانه برخیز باهر که ستیزه راه تو افتد مدعیانه در آویز از دشمن مترس دوست مهربان

بدر دلی کن گاه امتحان هست ترا که ملک همه هست از و سوسه دیو چه بیم ترا که
خضر بلد راه از نیزنگ غول چه باک مثلی میزنم که سخن مثل نیک فهم افتد رهروی
جیش سلطانی با خویش دارد هر آینه او را از رهزن خطری هست نی نی بلکه رهزن را
از وی خطری هست و همذا زاده راه دور و دراز مشناس و بپهنه نالش و هرزه گالش
قدم از کوی بیرون نهادگان بهر اغنی نشنوده که آن منزل مقصود گزرکرده آن بکوچه دست
بار یافته چه میفرمایید راه وصول دو گام ست برداشتن و نهادن یعنی تا از حلقه ماسوا
بدر زدی قدم تجرد در شارستان اندر زدی پس اکنون کدام عذر می آری
و چه حیله می آفرینی ای دوست حیله بگذار و بار بر بارگی نه بادلی فراهم بگیر و روی
بوطن اصلی آر در لامکان منزل گزین و در ساحت قدس خرامان شو و تماشای
بارگاه ملکوت دیده باز کن می بینم که سخنم در نمیوشندگان در نمیگیرد و حدیث مرا
لوشی در نمی پزیرد یکی از من سخنهای مسلسل انگشته رای و در هم روی یکی از این کلام دلکشا
عقده در دل و کره بر ابروی می خواهم زبان بکام در کشم و آتش بدفتر اندر زنم
ولی نتوانم محکم این بیت فرد ✦ نوار تلخ ترسیزن چو ذوق نغمه کیابی
حدی را تیز تر میخوان چو محمل را گران بینی ✦ لاجرم بهمان راه که در پیش داشتم
خرامش میکنم یارب دردمند دلی گداخته پیکری سوخته جانی بر سر راهم نرست
تا اشک گرم فرو ریزد و آه سرد بر کشد که دامان آلوده چون منی را جز باین آب
نتوان شست و جز باین آتش خشک نتوان کرد ای برادر اگرچند مخاطب تو
بوده و زبان میشناسی که روی سخن با کیست از این گفتگوها که در پرده بغیر میرود و جز
سر زنش خویش مدعا نیست استغفر الله ثم استغفر الله غیر کجاست و بیگانه کدام غیر و
بیگانه درین چمن زار با سیمرغ و عنقا هم آشیانه درین عرصه جز یکی نتواند گنجید
من و تو درین قصر راهی ندارد ✦ سر بستان خمکده توحید در باد مدهجام

فرق نکرده اند و مدهوشان بمطلبه توفیق در راه وی سائلین تمیز نیاورده
سَرَقَ الزُّجَاجُ وَرَقَّ الْخَمْرُ فَاشْتَبَهَا فَكَأَنَّمَا سُبْحَانَ اللهِ سر کدام حقه میکشود
و مهر از کدام درج برگرفتم اینگونه گفتار را جز باو شرکان سرای محرمیت رخصت
نداده اند فروهیده آنست که همان حدیث پیشین از سر گرفته آید تا زلف سخن
در هم نخورد هان و هان آتش طور سوز جلوه فروز تو با ناری که فروزنیه آن
خس و خاشاک است عشق میورزی از مجاز بحقیقت نمیگرائی از صورت بمعنی
نمی آئی همان مدنگاه تو زلف و رخ است بحقیقتی که همان زلف و رخ است و
از آن سلسله یکدو پیچ و خم دیگر بکشائی و از آن بام یکدو پایه برتر بخرامی تا در بابی
که از بدایع کیست از خاک ناچیز اینگونه نقش عجب بستن و از گل تیره باین مایه رنگ
شگرف نمودن بر سه قطره عشرت قصر میورزی ترسم که ناگاه پایت بلغزد و از
بالا بشیب در افتی و انگاه نه چاره پزشک دست دهد و نه افسون افسون گر بکار آید
ازین ناهنگام بترس و از دو بیننده نقاب فروهشته بردار جای آنست که سر از سجده
سپاس برندارم که چنبش نسیم لطف گوشه ازین غشاوه از بصر بصیرت
من برداشتند تا پرده از روی کار برخاست پدید آمد که هیچ را همه دانسته ایم
و سراب را محیط فهمیده ایم و دیو را حور گمان برده ایم و ذره را مهر گرفته ایم
نفس در لرزه آمد و جان را زلزله گرفت و در بیابانی دراز افتاد صیحه های بیابانی
چندان زد که از خویش رفت تقاضای شیوه رحمت شمیم لطف لا تقنطوا
بدماغ رسانیدند و دران بیهشی نگاشتند چون بخود باز آمد خود را آن مرغ
گم کرده آشیان یافت که نشیمن او در گلزار است و بهوالیش چرخهای بیتابانه میزند
و خویش را آن طایر صیاد در کمین دید که هر قدم دانه و دام چیده بار روی ایستاده
آن بسملانه می تپد چون صید دام دیده و رحمت قفس کشیده بود باز هوش

از سر پرواز کرد و نواهای خوشنگان و سحرخیزش آغاز کرد ناگاه صفیر مرغان حرم
بگوش رسید که چرا رو بدین سو نیاری و روزی چند با ما نباشی تا با دلی فارغ
از بیم دام و خاطری خالی از وسوسهٔ قفس نشانهٔ آشیانه توانی جست و سرانجام
از نشیمن توانی بدست آورد و صوت آشنا دل بجا آورد و بدانصوب گرم
جائش شود بفرمان نیک نگاهها خواست پیش آمدهای سفر نگاشتن و اسامی
منازل و جزآن بقلمبند آوردن تا هر گرانباری بخت دل گرانش کند بی منت کلک
و دلیل گام در راه تواند نهاد و بمنزل مقصود تواند رسید خیر اندیشی خلق بر آن
آورد

نشنیده که چه گفته اند بهیت + + تا در رهت از بیم نیاید +
برداشته ام نشانه ارا + + پس چنانکه من بیکس شیوهٔ
یاران شرکت یاران خواسته ام اگر اهل انصاف از ایشان مرا نیز با
خویش بهنگام خواستگاری حسن انجام شریک دعا سازند دور نیست الا
ای نکته فهم داد خوجون دل بگرو گانی دهکانچه سخن طرازی نداشت دل زیر بار
خیال روی برتافته بود درین نامه بارائش ایوان سخن نرفت و مهد انجمن
روی سخن با خاص و عام ست معانی بلند آوردن را چه محل و این رساله
سوم بنهره آورد شد و سخن درین شگرف نامه در سه گفتار گفته آمد
گفتار اول در ذکر حقایقی که از روز روانگی از شاهجهان آباد بپیوستن منزلها
در پیش آمد گفتار دوم مشتمل بر سخنهای متعدده سخن اول در شرح ماجرای
سفر دریا از روز روانه شدن از منبئی تا رسیدن حدیده سخن دوم در
ذکر روانه شدن از حدیده و شکستن سفینه و یافتن جزیره و بسر بردن درآن

و بالطاف یزدانی ازان دشوار جای آسان برآمدن و رسیدن بمکهٔ معظمه
سخن سیوم در مناسک حج و این سخن مشتمل ابواب و فصول است سخن چهارم
در ذکر ام القری و شرح احوالی این بلدهٔ از هر عالی اعلی سخن پنجم در ذکر روانه شدن
از مکهٔ معظمه بمدینهٔ منوره و نزول در آن بلدهٔ مبارکه سخن ششم در آداب الزیارت
و ذکر مشاهد مشرفه و مساجد متبرکه و آثار مبارکه و اماکن محترمه سخن هفتم در ذکر طایبه
احوالی انجا سخن هشتم در رجوع از طایبه بمکهٔ معظمه سخن نهم در اظهار کوائف روانگی از
مکه بطائف و مراجعت نمودن بمکهٔ معظمه سخن دهم در وداع مکهٔ مبارکه و روانه شدن
بعزم وطن و رسیدن بجده و احوال سفر دریا و رسیدن بمنبعی گفتار سیوم در
ذکر روانه شدن از منبعی تا رسیدن بشاهجهان آباد گفتار اول در ذکر احوالی
که از روز روانگی از شاهجهان آباد تا رسیدن منبعی و پیش آمد
بنیروی ایزدی تایید بتاریخ سعید دوشنبه هفتدهم ذی الحجه سال هزار و دو
پنجاه و چهار آخر روز با آهنگ کسب سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا
و تعظیما از دار الخلافه شاهجهان آباد نقل و حرکت اتفاق افتاد نخست از خدمت سعادت
آموده پیر نورانی عالم ربانی قدوة الاتقیا زبدة المتورعین شیخ الفقها سید المحدثین
مولانا محمد اسحاق سلمه الله تعالی مراسم توديع بجای آورده همت درخواست
و سپس بدیدن و وداع استلام عتبه سلطان المشایخ نظام الدین قدس الله سره العزیز
نموده و تقبیل مزار کثیر الانوار جناب والد بزرگوار کرده و گوردیگر عزیزان بخاک آسوده
در آغوش گرفته با ستانه جنت آشیانه خواجه قطب الاقطاب بختیار اوشی
رحمة الله علیه رسید و قیام ورزید چگونه گویم که دل از همه گسل مرا بهر دگین پیوندد
دطائر وحشی مرا از هر چه بجان بندی منیت حال آنکه از جلوه فرمائی اعزه و اکابر
بمثالیت منتشی نشیان کرده که دست و بازوی همگامه سنج بازوی رسے که دارد نشان

آنرا حریف نتوانست شد بیجد بهم بهمدران بقعه همایون بهم بسر بردیم نوزدهم
بدرود یاران کرده آمد و به گوڑ گانوه که مسافت کروه فاصله دارد قطع کرده شد
بستم به پاتودی چارده کروهی گوڑ گانوه محل از ناقه فرود آورده شد بست و یکم
به ریواڑی که بغسل هشت کروه است پای رهگرای از جنبش باز نماند و راهنمای راه
شرف زیارت مسجد واربعین گاه شیخ فریدالدین گنجشکر رحمة الله علیه که در بحار
اختصار بر کمر کوه واقع است و جاهی که واژونه نازوران کرده اند ارزانی گشت
بست دوم بساطیکه از ریواڑی برداشته شد در شاهجهان پور کسترده آمد هژده
کروه مسافت بهم دارند بست و سیوم در بڑوڑ که هشت کروه آن را فصلے است
از شاهجهان پور بار از بارگی کشوده آمد بڑوڑ از متعلقات الور است و در نهضت
تربت صاحبدلی هست که دل گرفته در آنجا کشایش و جان بیتاب آسایش پذیرد
بست و چهارم در کوت پتلی که هشت کروه مسافت دارد وا رسیده شد از
مضافات بهتری است جمعی از والهان و صالحان در بنجا آسوده اند کلن شاه نام
که از بیخبران آگاه و سرمستان هشیار است و بصفت جذب و دیوانگی شهره شهر و
دیار همین بقعه قرارگاه بیقراری اوست بست پنجم در سهابهره که مسافت دوازده
کروه واقع است اقامت واقع شد این موضع در خرابی رشک وادی مجنون است
و سر آغاز عمل جیپور از بنجاست بست و ششم منوهر پور که بهفت هشت
کروه افتاد و نزول جای افتاد بست و هفتم اجرول که هفت کروه دارد فرود
را پذیرفته آمد بست و هشتم سواوجی پور مضرب خیام گشت نهم کردهی میل
است جی پور شهر وسیعی است بازارهای فراخ دارد عمارتش غالب سنگین است
آبادی دلخواه در وست گل و سبزه بوفور است کنار خوشی دارد گویند که انبه درین
مرز کم میخیزد و هوایش بگرمی منسوب است باسید رحمت علی سجاده نشین مرحوم

مولوی خیار الدین که حضرت او از خلفا رمولانا محمد فخر الدین علیه الرحمة بوده و درین
بلده آسوده تلاقی دست بهم داد شخصی است گزین و وارسته مردیست متین
و شکسته تا مدت چار روز این بلده مطمح نظر شوق مانده چهارم محرم سال
هزار و دو صد و پنجاه و پنج رخت سفر بربسته در بگرو که ده کروهی جیپور ست
منزل و زنجله از ناقه کشاده شد اکنون کروه های راه را بسی دراز شمری و ده را
پانزده گمان بری پنجم در دودوکه بفاصله ده کروه از بگروست توقف رو داد و اینجا
حکومت جی پور انقطاع یافت درین هر دو منزل بنگامه حرامیان بسیار است
و همانسرائے نیست آری مسافرکشان را مسافر نوازی رسم نیست ششم
کشن گڑه که دوازده کروهی دودو است فرود آمدن را گزیده آمد ایرمان سرائے
که فیض الله خان بنگش در ظاهر شهر بسمت اجمیر ساخته است مسافر آسایش
نیکو جائی است هفتم به دار الخیر اجمیر که هشت کروه فصل دارد و اکشیدم نخست دهلی
که درین معموره روی آورد سعادت زیارت ارامشجای خواجه بزرگ معین الدین
بود قدس الله سره العزیز و صف دلربائی درگاه و خوش پرکاری مسجدی که متصل
روضه همایون بنا کرده شاهجهان بادشاه است در کیل تباهی نگنجد طرز عمارت
شهر بر اسلوب جی پور ست درین هنگام که دولت عصر بمسند برآبادی آن
گماشته و عمارت جدید ساخته اند رونقی دگر دارد گویند که پیش ازین بازارش
اینمایه گرمی نداشت و دکانش را باین پایه فروغ نبود و درینجا باسمید تفضل حسین خان
که از اکابر زادگان خیرآباد ست شناسائی رو داد و چه شناسائی که محبت
در جیب مودت در آستین داشت دیدن همان بود و مهر و رزیدن آن
پرظریف و دردمند و بس خلیق و ارجمند بنظر آمد بوم و زاد و نام نژاد از دیرباز
دانستی مناقب سرایانش دیده حریص دیدار داشت اکنون که شنیده دیده

کرشنیده راست ست اندازه سنج دوستی که تواند بود پس از اقامت چهار
بنا بیخ دوازدهم در نصیر آباد که از امیر هفت کروهی ست و فراهمگاه قشون
انگریزی ست پالان از شتر و نطاق از کمر کشوده شد سیزدهم موضع بهناه که هفت
کروه فاصله دارد هبط نزول گشت اینجا فرمان روائی انگریزان که از امیر انعام یافته
فرجام نیز یرفت چهاردهم موضع آلوچیه که هشت کروه تفاوت دارد بستر جای
افتاد و نه همین جای مسافر سرای بنیاد نهاده اند که تا بڑ و ده هم چنین دادیم و تنها
داده اند و این بوم به میوه از مشهور ست و سرانجام عمل آودیپور ست پانزدهم باندازه
نهکروه ره نوردیده در بهنیپار از جاز و فرود آورده شد شانزدهم در هیلوارم
دم گرفته آمد فصلش از هنیره پنج کروه گفته اند هفتدهم در سونوانان که دهی است
هفت کروهی بهیلواڑه طرح سکون ریخته شد هر چند مقام در امیر گره میبایست
کرد اما امیر گره پنج کروهی بهیلواڑه کوتهی این هر سه منزل آینده دراز تر میکرد لاجرم دو کروه
دگر رفتن صواب دید وقت آمد سجده هم جای ورده چتوربگود هفت کروه از سونوانان
فاصله دارد و در اینجا قلعه ایست بر قله کوه که درازی و پهنائی و متانت و بلندی
آن مرا و راست هر آینه در حصون دیگر کمتر باشد بلخص که از دژهای معروفه هندوستان
هست خریزه اینجا از گفتار معشوقه شیرین سخن شکر آمیز تر است و از بذله حریف
نکته سنج لذت افزاتر سر رشته عمل آودیپور اینجا گسیخته شد و از افصیر آباد تا
کاخهای انگریزی سر رو و اکثیدن را ساخته اغما داد از دست بنا که قوت دفع
پاس نداشته و سعید در حوالی آن نخلهای فراوان برگ که در سایه آن دهی مل
توان گرفت وجودی ندارد دستم بر آنکه در بعض جا چشمه از رش خالب سنگین است
ازین رو در اقامت آنجا هر بان و در واب را تکلفی دارد گویند که آنجه در بنا
خاصه در موسم تموز لهذا جائیکه چنین محفوظ را بید رحمت علی سجاده نشین مرحوم

الا بر ظاهر قصبه و قریه چنیه زدیم نوزدهم در نیمه هیژده که نهه کروه است شب گذارده
شد این قصبه از متعلقات تونک و تحت حکومت نواب محمد وزیر خان
خلف الرشید نواب محمد امیر خان مرحوم بوده است بستم در پنج که مسافت
هفت کروه دارد منزل گزیده شد اگرچه از مضافات گوالیار است اما عساکر انگریزی
ایدون قیام دارد و پنج برنج است در میانه میوات و مالوه بعد قیام شش روزه
بست و هفتم از پنج روانه شدیم و در تلهار گره که هفت کروه فصل دارد و اقامت
ورزیدیم بست و هشتم در مندسور که هفت کروه است و اکثر مندسور
کلانی مسموع میشد اما هر انجا دیدیم بدین معنی ارزد از متعلقات گوالیار است و هم
در کچناره هفت کروهی مندسور پای ره پیمایه بسکون اشنا شد سید ام جاوره
مضرب خیام گردید فصلش از کچناره شش کروه مرزبانی اینجا به نواب عبد الشکور خان
فرزند نواب غفور خان مغفور علاقه دارد آن نکو دیدن بدیدن من آمدم و مراسم
دلجوئی و مهمانداری که زیاده تر ازان نتوان بظهور رسید بکار برد با آنکه عزم مسجد مکه میداشت
دو روز در لاتش الرحال سعی کرد و نگذاشت کم سال است و بسیار کیاست نوعمر
بست و کهن اندیشه نسخه جامعه ادب و حیاست و منتخب مجموعه مهر و وفا دلیش
خوش ست و چشم و ابرویش درست سیوم صفر در رتلام
گوهی جاوره گزافتاد این موضع را چندان عرض و طولی است که حکم مصر
اینما بتوان کردن اما چون همه عمارتش از چوب است بازارش از رونق
که از اکابر زمین مالوه کمتر کم پایدار است بنا بر آن بنای عمارت به
در جیپ سودند استوار سه که پهلو و بهدر استان نیز دارد این
پر ظریف و در دسند و طلاق ست جلشانه و عم نواله مستور میاد آب ظاهر
دانختی مناقب سرایانش زرین منازل قطعا کستیاسب نبود لاجرم بحکم

اضطرار بفتوی امام مالک علیه الرحمة رفتیم که بعض جاها گنجائی مذهب شافعی را
نیز مضایقت اکنون که در منازل آینده زیاده تر آب نایاب شنیده میشود
دید و باید کدام مشرب گزیده آید از رتلام بجزوه لبته طریق معتوان فت
واکثرش نا امین نظر بهرین تفحص حال را یکروز در رتلام مقام کرده بتاریخ پنجم
روانه شده شش کروهی رتلام میانه جوی که سلمی به همی هست اقامت ورزیدیم
چون در نجا آبادی نیست آرد کجا مروعن کو واز نجا فرمانروائی راجه جهابوه خانه
شد ششم کراوده کشش کروه تفاوت دارد محل رود گشت قرارگاه متردد
پٹ لاوواست که یکسکروه بیشتر از کراوده است اما چون شنیدم که در پٹلاوه
رو سایه اشجار کمتر هست و آبی خوش ندارد ناچار هم در نجا خیمه زدیم که فی الجمله سایه
درختان داشت و آبش بد نبود هفتم در بهگوڑ که هشت کروه از کراوده بگوشه
فرود آمدیم این هشت کروه را کمتر از مسافران گاه دیار مانتوان گفت و شاید که
تو گوئی ذکر سختی کروه ها پیشتر میان آمده هست تکرار یعنی چه سلمک العدای عزیز
اکنون حدیث فراخی میرود که دروازی از فراخ این هر دو یوم هم میگزرد و در
این منزل آب نیست ملکه در بهگوڑ نیز اما جوئی هست که درین موسم روانی
ندارد و سکانش تا زمانیکه آب رفته جوی باز آید یکدو دست زمین جوی را کنده
آب می برآرند و هیچ جای نرسیدیم که یکدو جوئی در راه ندیدیم و فی درین هنگام منگامه
تا بستان هست آبی روان ندارد الا ماشاء الله و درین وادی
شیران بسیار اند و اقامت جای ما گزرگاه مرآنان راست پس از دو شبانه روز
درین موضع که تا دیر باز گرد خیال و بغال سیاهی نمود جوی سبب ساخت
روشنی پذیرفت که روسوی بهگوڑ کردن خطا بود خطا جواب آن بود که
پیشتر کرده نتیجه نکشیده که پس روان از پیش بینی راست خرام اقتاده با

با بجمله شب همدرینجا سحر کرده هشتم روانه شدیم برجوی اناس چهار کروهی
بنگوئر رفقا با اُروس وکالا برخوردند همدرین جا خیمه زدیم واین جا عیست نا آباد
و فرجاه گاه مرزبانی جها بوده نهم قصبه دوحد شش کروهی اناس از سضاقات
کوالیار محال رحال آمد وکاحی برسلہ چشمه بیرون قصبه ورود جای گشت و
دوحد ازان خوانندش که حد فاصل ست میانه مالوه وگجرات عالمگیر بادشاه
همدرینجا طبلسان هستی بردوش کشیده شاهجهان بادشاه لبد رسیدن
تختگاه بصرف سیصد هزار این شهر آباد آن ساخت وازینجا سختی از
کروه ها برطرف شد دهم درجیکوث چار کروهی دوحد که مقامے ست غیر معمور
قیام ورزیده آمد از انکه پیشتر آب جزبه باتهی دره نتوان یافت وآن هفت کروه
ازجیکوث یازدهم ناخوشی در رودگاه وزبونی فرود آمدن جای درباتهی دره
اذن محل کشائی نداد لاجرم یک کروه پیش رفته درموضع پانیازین از تنگاو
فرود آوردیم اینجا هم آب از حاجت کمتر واشیای خوردنی چنانکه درجیکوث
وباتهی دره نتوان یافت همچنان درینجا نیز ازمتعلقات راجه باریه ولبعد
میانه جیکوث وپانیا هفت کروه دوازدهم دراوژ دراژه که هشت کروه
فاصله دارد برلب چشمه خیمه زدیم اینجا هم سامان خورش بدست نمی آید مگر
درهوتیا که درعرض راه واقع ست دکان روستائی هست ازانجا میتوان گرفت
سیزدهم درگودره که هفت کروه ست رسیدیم واین قصبه معتبر ست ودرگو
کوالیار پوشیده مباد که ازرتلام تاگودره خار ستانی ست که هوا از انجا
دامن کشان میگزرد هما نا ازهمین بیم آبنین وادی گریزان ست شعرا که
مژگان کمان ابروان را درجگرکاوی ودلدوزی باناوک وسنان تشبیه
میدهند اگر بخارا این دشت نسبت کنند هر آئینه باغراق ومبالغه قریب تر

باشد و با صنعت شاعری کراکنب آن اطیب است ملایم ترامی حسرتی
از خلهٔ خارچه نالی لنحتی از طبع سکنهٔ این دشت که قوم بهیل است باز گوی در
بی سبب آزاری مثال ایشان با ما رو کرد م درست اورد رخون آشا ب
تشنه ایشان بگرگ پلنگ راست اما سنت خدای را که نه نوک خاری در
دامن آویخت و نه آب دشنهٔ آتش فتنه افروخت رعایت دل فرزندان
امام خان کراز گزین دوستان پدر بزرگوار بود بر آن داشت که یکروز در انجا
توقف بر روی کار آمد لهذا با تاریخ پانزدهم از گودره رحلت اتفاق افتاد
موضع کاول که هبط نزول گشت هفت کروه از گودره مسافت دارد از گودره
تا کاول هر آنچه از نزهت صحرا و خرمی مراغ بنظر آمد زبان فصیح در وصف
آن قدر سرا تا خانهٔ شکسته زبان چه سخن تواند راند فی الجمله از تراکم اشجار
گونه گونه و از وفور گلهای رنگارنگ دستمایه رشک چمن زار است و از جلوه گری طیور
رنگین اداوز مزمه سنجی مرغان نوآئین نوا عشرت گاه حریفان شاد خوار منوز انبه
خام و آن مایه بزرگ کرانبه های پخته بلاد دیگر همو زن آن نتواند شد و نه یک شجر را
این چنین ثمر است که هر شجر بچنین ثمر بار و رشاخ نزدیم جرد و فرود آمدن گاه
شد و این موضع در محل گاکیواڑ که عبارت از واجه بژوده است منتقدیم
در بژوده رسیدیم نواب حسام الدین حسین خان فرزند نواب کمال الدین حسین خان
مرحوم که از اعاظم امرای سرکار گاکیواڑ اند با وجود نا شناسائی پیشتر رسم
تعارف دیرینه بیرون شهر پذیره شده بکاشانه خود فرود آورد و
کاخ سیزبانی را بایه دیگر افزودند و بستانچه مهمانداری را بآبیاری جدیدی از حد
افزون و مهمانی از اندازه بیرون طرا وت دیگر بخشیدند ملکات پسندیده و صفات حمیده ایشان شرح
تواند کرد نواب جلال الدین حسین خان عم ایشان بتقدیم آورد مجتهای فراوان استحکام ابنیه

میثاق التیام آمدند و بہ برخورد ایشان خاطر بہرہ اندوز مزید شادمانی آمد
کہ اہل فضل و کمال اند و در مراتب ورع و تقوی بی نظیر و مثال و در فقہ و اصول
مہارتے شایان با ایشان ست کہ بسبب نسبت باطن بطریق چشتیہ فرمودہ اند
و بعیت طریقت باجناب مولوی غلام قطب الدین خلف الصدق مولانا محمد
فخر الدین رحمۃ اللہ علیہما نمودہ صفای وقت و خلوص نیت ایشان در زید و عمر
مجوئی کہ از عالم دگر ست گاہی سری بسخن ہم میکشند قطبی تخلص
مر ایشان راست بہرستہ لفظ کہ تازی و پارسی در ریختہ باشد فکر میکنند بیتی
چند از نتایج فکرت ابدار بدست گہربار نوشتہ برسم یادگار بر اقلم لطف
فرمودند و از نامہ نگار ہم چنین درخواستند بعض ابیات ایشان ہم بنظر از صفای
احباب و ہم بہ نیت تبرک درین رسالہ آوردہ می شود کہ بقدسی انفاس
چنین مبارک دمی برکت جستن از غنایم ست قطعہ بزبان عربی در اظہار سرانگ
قبل از ہنگام پیری دندان ایشان شکستہ شد مد قطعہ کَمْ نِکْبَۃٍ
لِلّٰہِ فِیْہَا رَحْمَۃٌ ÷ وَلِرُبَّ ضُرٍّ مَسَّنَا لِمَنَافِعٖ ÷ کَذَہَابِ
اَسْنَانِیْ قَبْلَ مَشِیْبَتِیْ ÷ کَیْ لَا اَعَضَّ عَلَی الشَّبَابِ
اَصَابَعِیْ ÷ رباعیات

در راہ فضول آبروئی اولے — چیزیکہ نگویند نیرسے بہتر
چیزیکہ نیرسند نگوئی اولے — دست چو فراخ نیست دلتنگ مکن
جز تن بر ضا سپردن ہا چکنی — این اہل عیال و نفس اعدا ہی دانی
با دوست برای دشمنان خبگ مکن — در ہند درین بلدہ با ملا مہدی صفاہانی

تعارف رفت و پارہ قابلیتی دارد مثنوی یوسف زلیخان نیز کم خود بشیوہ مثنوی مولانا
جلال الدین رومی قدس اللہ سرہ العزیز ہمدران بحر گفتہ ست داستانہا بر من خوش اند و مرا شعرے

بخاطر نماند در عدم ایراد معذور دیگر با حافظ غلام حسین کاز رسائی معتبر این
این معمورہ اند سلسلہ صادقت درازی پذیرفت و بنگامہ موافقت گرمی
گرفت وصف ایشان بہ بیان راست نیاید و بر آئینہ اگر صفا تبکہ در ایشان است
مختار آید گرفتاران رسم و عادت در قبول آن باز ایستند و رقم سنج این
سنگر فامہ را بفضولی متہم سازند بنا بر آن اعراض اولی نمود تا بودہ مقصد
آباد ما از وفور خناز یر کہ در سر کوی و برزن آوارہ اند تفرج را نشاید فواکہ بکثرت
لاسیما انبہ و درین ہنگام با آنکہ گرمی ہنگامہ تابستانست نہ خورشید بہ تاب
دگر شعلہ فشان ہست و نہ از سموم و صرصر نام و نشان ہست طرفہ فان باد درین
کشتر نشان دہند نواب حسام الدین حسین خان را اصرار آن بود کہ ایام برشکال
درینجا گزاردہ شود لیکن چون طبع آزور پیشتر و دل مشتاق جای دگر بود جائے
نمی آسود لبست و ششم از ینجا پای خاکی کردن اتفاق افتاد و در اثنوله ہست
کروہی بڑودہ اقامت رود داد لبست و ہفتم در شکاریہ کہ چار دہ کروہ فاصلہ
دارد شب گزاردہ لبست و ہشتم در بڑوچ کہ شہر لیست معروف و بہ بعد
مشت کروہ از شکاریہ واقع قیام ورزیدہ شد فرامذہبی آنجا با انگریزان علاقہ
دارد بڑوچ اسالیش جای اکثری از غنود گان بیدار دل ہست داعی اقبال
بزیارت دو مزار کثیر الانوار بہرواند و خست یکی شہید سید اسمعیل زمرہ
کہ ایشان را سید چہتر گویند کرامت سید تا حال مشہود و موجود ہست کہ گرد
مزار ایشان آب جاری ہست بعمق یک دست و بعرض یک جب گویند اگر ہزار
مردم ازین آب سیراب شوند آب بحال خود ہست و دویمی راحتگاہ
سید احمد بن شیخ عبد روسی رحمۃ اللہ علیہ و درین بلاد مشایخ سلسلہ
عبد روسیہ از زندہ و مردہ بسیار اند و در تحقیق لفظ عبد روس از زبان بعضی

[illegible] اتفاق افتاد که یکی از مردان خدا را که نیک پاک سرشت و خوش روش و ان
ولیس مبارک نفس بود هنگام چاشت گزاشتن نزدیک رسید و به درونی فروغ این بهشت
را زپرتو پیدائی گرفت خواست یکی را بر سجادهٔ خویشتن نشستن فرماید ولی از بیکسی
آن مایه خاطر فراهم نداشت که ناآزموده بجای خویشش نشاند لاجرم متصرفی که در آن
ابلیس را به پیکر انسانی عباد در بر و عمامه بر سر در صدر بزم نشستن فرمود و مردم را اصلا
جام در داد لقصه آنکه هر که مراورا بشناسد شایستهٔ این پایگاه و بایستهٔ این جایگاه
بود بسی از یزدان شناسان گرد آمدند و اهرمن را کسی نشناخت ناگاه کودکی را گزر بر
آن جمع افتاد آشفته و بیتاب درون بزم در آمد و با صدر نشین در آویخت و آبرو
بر خاک ریخت همگنان بشگفتی در که با پیری چنین کودکی چنان را ستیزه از چیست و
خانه خدیو کرا زگستاخی باز نمیدارد ش این اعراض از کجاست تا وسوسهٔ دیو فریب
و پیکر خیالی دفع شد حیرت بر حیرت افزود پس از فرو نشستن فتنه راز
باز گفت که ابلیس و سجادهٔ شیخ نهادم بی آرام شد تا گردم انچه کردم پیر مرد هراسیده
در پیران صحبت در طفل یافت آن طفل را جاری مجرے خود ساخت و کلاه و
خرقه مراورا داد ازان روز باز آن پسر به عبدروس شهرت گرفت که بی محابا از
سرها در گزشته بود و از صدر و س به عبدروس انجامید نام نامی او سید عبدالله
و آرامشگاه او تریم از بلاد حضرموت طریقهٔ عبدروسیه منسوب بحضرت اوست
سخن کوتاه بر وچ بکنار رود نربدا واقع و تا اینجا جزر و مد بحر محیط میشود و درین هنگام
که هنگامهٔ بدستی بحر است آب نربدا شور و در سرشکال و زمستان شیرین میباشد
لبست و نهم از نربدا عبور نموده بموضع انکلیسر رسیده کروهی بروچ زین از آنجا
و با راز بارگی بر گذشتیم از آنکه در گذاکش عبور آفتاب بوسط السما آمد غرهٔ
ربیع الاول در چوکی هشت کروه از انکلیسر اقامت ورزیدیم از بروده تا سورت

در هر منزل پارسیان بره نوردان و کشیدن را مکانها ساخته اند و آنرا در
عرف این دیار دهرم سالا گویند و نیز قصور انگریزی برای فرود آمدن بزرگان
هر قوم بها دوم در بندر سورت فایز شدیم سورت شهریست کلان و معمور
آبادان آنا کوچه های تنگ و تار دارد و با همه تنگاسه آبادی رونق از طالع بازار و
فروغ از جبهه دکان گرفته اند هوایش بارد و رطب است و با محرور مزاجان مناسب
آبادی شهر بر کنار رود تپتی و تپتی مانند نربدا جزر و مدی دارد از جنس امراد من
معمور و عزیز اند نواب قمر الدوله افضل الدین خان بهادر حشمت جنگ و نواب
معین الدین خان که ایشان را بخشی میگویند و با نواب قمر الدوله پیوند خویشی نزدیک
مر ایشان راست نواب معین الدین را با نامه نگار رابطهٔ اتحاد پیش آمد شخصی
فرخ و سبکروح است سخت فرود آمدن گاه رهی خانه ظفر یاب خان بود که سابق
فرماندهی این معموره بدو باز بسته بود باز جذب محبت نواب سابق الالقاب بر آن
آورد که بجوار شان در دریا محل که از ایشان هست استقرار اتفاق افتاد اکابر و
مشایخ درین خطه بسیار آنا بزرگانی که نامه پرداز را با ایشان در خور دریوزهٔ انعام
ذکر شان اندرین عجاله بیاورم سرخیل مشایخ اینجا سید محمد عید روسی سنی
عمر شریف ایشان از هشتاد گذشته است با پیرانه سالی خنده رو فرخنده خو
شگفته طبع کشاده دل خیلی بمحبت پیش آمدند صحبت ایشان اثرها دارد و ازان فرخ
طائفه اند که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود دلکش بر طرف تپتی
چنین بلده در کمتر خواهد بود دیگر از عظمای شیوخ شیخ پیر دلجوئی و النواز
و شکستگی و محبت در نهاد ایشان بسیار مزار منور و مرقد انوارش مظهر حضرت
مولانا محمد کرم الله طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در جای باش شیخ پیر اندرون
روضهٔ حافظ بهادر است حافظ بهادر از زمرهٔ اولیا و از طائفهٔ اصفیا بوده اند

راقم بزیارت تربت پر نور مولانا سعادت اندوخت و دلی خالی کرد مولانا
مرحوم از اساتذهٔ فقیر اند شفقتی که بالاتر ازان حوصله گمان بر نتابد با من دا
وطن شریف ایشان حضرت دہلی یکبار حج گزارده مراجعت فرموده بودند مکرر
ثانی کنبیج کردند در سورت بمرض سرطان رجوع بوطنگاه اصلی فرمودند ماه شعبان
بود و سال هزار و دو صد و پنجاه و دو از فضائل ایشان چه شرح دهد که صحایف تحریر
گنجائی نیست و صفاسخ از گرد آوری مستمند الخلاصه حضرت جامع علوم ظاهر و
باطن بودند از شنزلتی که در فن حدیث داشتند مکتر پرس از جاهی که در حقایق و
ایشان را بود مکتر جوی مشغولی باطن آئین نقشبندیه مجدده بود و در فن قرارت
و تجوید خود امر و زنظیر ایشان نیست مناقب جناب مولانا پایانی ندارد لاجرم
باز بر سر مدعا رویم دیگر از کبار مشایخ و سرکرده اهل علم این دیار سید میان
مانند ایشان در فضلی گرانمایه در ینجا نیست و در صفت خلق و محبت یگانه روزگار
دیگر از اکابر شیخ خوب میان لبی صاحب مروت و فتوت و خیلی اهل تمکین
و وقار و خزاین بزرگ منشان بادیگر شرفا و معتبران این معموره نیز ملاقی دست
بهم داد که اگر ذکر یکی جدا گانه گزارش افتد سخن دراز گردد اما از ذکر حکیم کمال الدین
خاموش نتوان بود که آنمایه سرمایهٔ مهر و وزری دراز کردند که آن سرش کنیابی
کم روزی بوده باشد که جلوه نفرموده باشند و پرس و جوئی ننموده باشند
بگزین نعوت اتصاف دارند متانت و وقار در طینت ایشان موضوع و مهر و
وفا در آب و گل ایشان سرشته سفت کروهی سورت مقامی است بر لب
دریای شور دوس نام گویند که هوایش باعتدال ست روزی رفتیم و شبی بسر
بردیم پنهان مباد در زمانیکه یار اندرو سورت اتفاق افتاد موسم سفر
دریا گزشته بود و وقت از دست رفته براه دریا از سورت بمبئی رفتن صورت

ازان برسن خواند بتاریخ سیوم نوساری که بفصل پنجگرود واقع است راه‌گاه
ورود کردید نوساری قصبه بزرگ است همه جنس مهیا دارد و در بنجا بعضے از پارسیان
خفته اند و شهور ترین همه سید نور الدین علیه الرحمه ایشان را بمنزله امام همام
جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام میگوشید الا ای دانای فن تاریخ چون
در آوان دولت خلیفه عادل سرور داد گر امیر المومنین عمر رضی الله عنه عجم کشائش
پذیرفت و عجمیان کشته شدند بقیة السیف که بهر گوشه خزیدند طائفه ازان در عهد
خلافت هارون الرشید بهند افتاد فرمانروای هند ایشان را درین قصبه پارسیان
فرمود و شرطی چند درمیان آورد که تحتینه آن این بود که یکی از شما شمشیر میان
نه بندد و تیر و کمان بدست نگیرد دوم در شادی و ماتم ورزش رسم هنود پیشه
تان باشد الی اخر الشروط و امروز اگرچه در اکثر بلدان گجرات و کوکن منتشر اند و بثره
در سورت و بمبئی و لیکن اصل ایشان ازینجا شمرده میشود و آن طائفه به پارسی گهوره
است فذلکة الکلام چهارم بر سر رودی که از شعب پیامی شورست و قصبه
بلساڑ کنار آن واقع شب بسر بردیم از انکه هنگامیکه بر سر ساحل رسیدیم هنگامه
جوش و مدد داشت بی سفینه گذشتن محال بود و چون بلساڑ از نوساری هفده کروه
فاصله دارد ازین رهگذر نشستن ما و خورشید یکی افتاد و بدین علت در تاب
و کسل بخاطر جاگزین و اضمحلال راه یاب عبور را توان بر شافت بهیم
پیش از وقت مدعا بر شدیم که آبی نداشت به بلساڑ رسیدیم و تا نیمروز در انجا
گزرانیدیم بلساڑ قصبه کلانیست و رونقی شایان دارد پنج کروهی بلساڑ قریه ایست
پاڑی نام شب در آنجا سحر کردیم ششم به دمن که هفت کروه از پاڑی
بوده از پشت شتر بروی بستر آمدیم دمن دو آبوده است یکی خورد و یکی کلان
هر دو بر ساحل بحر محیط بجانب شرق واقع و درینمقام شعبه از دریا بر آمده

که درمیان هردو دمن روان ست دمن خورد انیطرف نبرکنار آن و دمن کلان
انطرف و هردو باهم محاذات دارند از جهت نظاره گاهی دلکشاست اقامت
جای ما دمن خورد بود آخر روز باتفی چند بطریق تفرج از شعبه عبور کرده به دمن کلان
رفتیم و باز آمدیم حکومت این هردو جای با دیگر تواابع آن خسرو پرنگال راست و
دمن کلان قرارگاه حاکم مبد معدنتهای کوکن و گجرات انجاست هفتم
بدستیاری مشوق از شعبه مذکور گذشته بهمرگانو که دهکروه تفاوت دارد
آرمیدیم عمرگانو نیز بکنار شعبه دریاست از بمبئی در یکروز دو بار کارباسنیه افتاد
اجرای زبونی راه از سورت تا مبئی در ایام برنگال سابق گزارده شده است
نظر برین درین ایام از دمن از طریق قدیم برکران شده بکنار دریای شور میرونند
که انجا گل ولای راه وجودی نیست و تا دمن که دریای شور اتصالی ندارد راه دیگر
گزیدن امانی ندارد کرم کردگار بین که با وجود خبث اجسام و بر خلیط و لمعه فروشی برق
و صور نوازی رحمه که بینندگان را جگرمی شگافت و رونده گان را از سر راه آب میگیرند
قطره آبی نمیکشد و راه صعب گزار باسانی انقطاع پذیرفت آری وَمَنْ يَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ باجمله بعد انحراف از سبیل مسلوک بنظاره دریا و تماشای گلها
لطفی که دست بهم میدهد بدیدن علاقه مند است اینگونه مذکورات رابعه فوز منزل
مقصود بطریق اجمال کجای بیاریم که هرانچه دیده میشود تحت هر منزل نگاشتن
دل و دماغ میخواهد و ما سرسری میگزریم اگر در نامه سرسری گذشتیم شکوه سنج و
عتاب مکن که از تماشاگاه هم بی التفات گذشته ایم بیت چشم بندیم و با
دریا غ و بستان می نهیم ۰ در گلستان کل شناسان را تماشا دشمن است ۰
پیکتیم کجا رفتیم باز سر سخن آیم امی شگفت کوکن و گجرات متصل و میانه مالوه
و کوکن گجرات اکثر باز گروه کوکن را با گروه مالوه مواخات از چه راه و با گروه گجرات

مناقات ازچه روی هشتم بدنبوکه دره کروه بعد دارد فایز شدیم ششم ازرودی
که ازشب دریای شورست عبور کرده بمرسه که دیهی است خراب بتفاوت دوازده
کروه ازدنبور سیدیم دهم بدنبور اکه دوازده کروه است محمل ازناقه
وزین ازتکاور کشودیم ودرینجا نامه نگار را آزار شکم پدید آمد یازدهم بلبسی که
نهه کروه ازدنبورست بدین تفصیل که براه دریا که عبارت ازشعبه دریاست دو کروه
وبراه خشکی هفت کروه ورود اتفاق افتاد بلبسی نیکو قصبه ایست عرضی وطولی دارد
چون آزار درفزودن وطاقت درکاستن بود یکروز درینمقام باشیدن ضرورت
افتاد لهذا سیزدهم گهربندر فرود آمدن گاه گشت فصلش ازلبسی سه کروه بطریق
دریاکه درمیانه هردو شعبه ازدریای شور میرود لبسی بطرف سورت متصل ساحل
آن واقع وگهربندر بسمت جنوبی برکنار آن چهاردهم نیروز بمهایم که دروازده
کروهی گهربندرست فایز گشتیم اینجانیز شعبه ازدریای شور روان است مخفی نماند که
صرف ذکر رودهائیکه بی سفینه ازان نتوان گذشت درضمن مقامات نگارش
پذیرفته ورنه شعب خورد وکلان ازسورت تا اینجا اگر غلط نکنم ازهشتاد فزون تر
خواهد بود واکثرش جزرومدی دارد وهنگام مدکوچکترین شعب طلوه برکنک وچون
میفروشد بعد خرر اکثری خشک میشود وبعضی قدری آب دارد وچون جزرومد هر روز
دوبار شب است رهروان را انتظار فروشدن آب لبسی میباید کشید واز سورت
تا مهایم غیر ازدو سه جای که بیحبسی هنگامی بیجا فرود آمدیم منزلی نیافتیم که دوبار
سالاندا شته باشد ومعنی این لفظ سابق گذشته است فلیتذکر واکثراین بناها
ریخته پارسیان است وشاید که ترا بشنیدن افسانه حس سبیل دلی نگران باشد که پیش
ازین شمهٔ ماخت ساندام وسبیلی برایین افشانده نمیدانم وقت غنوده باشی ونمی بوله اختصارا
بشنو که این سراغ درخرمی وطراوت وسرسبزی ونضارت نظیر باغ است

شقایق متنوعه را آن وفور که بدامن دشت در میکنج گلهای رنگارنگ را آن هجوم
که ببسد سپهر نمیتوان برد اشت دشت نیست لاله زار است صحرا نیست طبار
عطارست غزالان ختن را اگر چراگاه نه این سرزمین است نافه مشکین چراست
انجا هر گل را چون ورد رنگ با بوی هم سیه هند لستن دلنشین کجاست شجرها
پر از میوه نگر میوها پر از ذوق دریاب نه آنرا حد طلب کن نه این را اندازه
دلخواهان انصاف بده جائیکه یکجانب او دریا بوسعتی که تو دانی موج زن و یک سمت او
گل و ریحان بطریقیکه من گفتم جلوه گر پس موضعی دگر ازین دلاویز تر تواند بود با این
مبنی سه کروه از مهایم و مهایم را باب مبنی گویند مزار فقیه علی مصنف تفسیر رحمانی
بهدر ینجاست ایشان از معاصران مولانا عبد الرحمن جامی اند قدس سرهما نامه
طراز احوال و انتقال در مهایم گذاشته بهدرین روز زه بمبئی رفت و بعد یکشبانروز
بتاریخ پانزدهم شامگاه برگشت چون اماکن قلعه و شهر را اصحن از نشیمن
عقاد و نگارنده صحیفه خوکرده وسعت فضا ایرا در کبیت باری که هم بیرون شهر است
و هم متصل بشهر بستانی دلکشا و دلکش و قصری مصفا و نقش گزیده و شش سه روز
بانتظار ترتیب منزل در مهایم بوده بتاریخ نوزدهم بقامیکه ذکر یافت
روانه شدیم از مهایم تا مبنی آبادی یکدست اگرچه دکان و بازار نیست و فروشندو
و خریدار فی اما قصور و لیکن سیر و دلربا و حدائق خوش انداز و خوشنما جلوه گر است
چند از شهر مبنی شهرین کاری عمارت ایوانهایش دل فرهاد از کف شیرین برباد
خوش برکاری غمود دکانهایش از کار ارم ذات العماد بیرون کشاز سلوب
بدیع و فراخی اسواق و وسعت ارباع و فراوانی اجناس و انبوهی اشیا که
آن نوامین شهر دارد اگر سخن بسبط رود گویا کالبوه گردد و نیوشا ستوه خوشتر
آنکه وصف جامع و مانع گزارده آید جز آنکه آب و هوای خوشی ندارد هر چند

که پژوهی اندران بابی و هر حسنی که خواهی در آن بینی بیت چرا یقدر نتوان گفت ه
جمال تو عیب + که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را + لیکن ای سخن فهم سخن رس طلبے
که از اصل روی در هم آورده باشد فرح کی عقده از ابرویش تواند کشود دلی که با کمتی
سینه داشته باشد با بتی چگونه آشتی تواند نمود بیت آب و هوای دهر بمن سازگار نیست
یارب کجا برم دل بیمار خویش را + مردم از هر دیار و از هر کیش چه هند و چه سند و چه عرب
و چه روم و چه ترسا و چه مسلمان و چه جهود همه در یخای فراهم نمی تجارت آمده یکی بساعت
یکی به بیست عرض هنر نزل است و یکی را جوشش شوق حرم خضر سبیل و از متوطنان
این معموره کوکنیان اند و پارسیان نخستین شافعی مذهب و دومین مجوس پارسیان را
پیشتر شناخته و اما کوکنی گروهی است که در زمان یوسف ابن حجاج ثقفی از ظلم و
ستم های او بجان آمده از دیار عرب رحلت کرده در ملک کوکن آبادان شدند و به
ملک بابن لقب شهره پذیر آمدند و جز ایشان قوم های دگر که هست بکثرت ایشان نیست
و آمیخته تر ازین آتش پرستان زردشتی کیش پارسی نژاد کسی نیست یکی از پارسیان
فیروز نام داشت ده سال بیش باشد که آن جهانی شد بایران زمین رفته بود
و پارسی آموخته و شعر ورزیده ورنه این طائفه را آموختن پارسی رسم نیست جز هندے
و گجراتی نداند و بعضے انگریزی نیز دانند وی مثنوی نظم کرده است در شرح آمدن انگریزان
به اقلیم هندوستان در بحر شاهنامه و آنرا جارج نامه نام کرده کدر آوان نظمش خسرو
انگلستان جارج بود و آن مثنوی را سه دفتر است که رسی نظر اجمالی بر همه کرد از سر لغا

نامه دوم پیش فصلے نوشته میشود

مثنوی

بنام نگارنده دو جهان
برآرنده آفکار از عدم

خداوند گردنده گردون سپهر
دروآفریننده ماه و مهر

شب و روز تاریک و روشن ازوست
پر از خار و گل باغ و گلشن ازوست

اگر آسمان ست وگر خاک راه
بهستے او ست یکسر گواه

گر ایزد پرست ست اوگر بت پرست
بود از مئی یاد او هر دو مست

جدا نیست نزدیک دانندهٔ کس
نه بانگ موذن نفیر جرس

به بتخانه و خانقه هر دو اوست
بر اهی کند هر کسے یار دوست

اگر کعبه گر بیت مقدس بود
در آن باد آن ذات اقدس بود

بمسجد درون شیخ و در اصنام دیر
نیارد بجز یاد او یاد غیر

چو سوید فروزد بمجمر مسده
فروزنده آتش بآتشکده

بفرمان زردشت و یزدان پاک
کند قبلهٔ آن آتش تابناک

گرفته بکف نامهٔ ژند و است
نخواند بجز نام ایزد درست

جز او نیست در آشکار و نهان
ز بیش آشکاری نهان از جهان

بسویش دو بیننده را راه نیست
کس از گوهر پاکش آگاه نیست

خردمند گوید که چشم خرد
خرد آفریننده را نگرد

خرد بر درش کمترین بنده ایست
ز بس نارسائی سر افگنده ایست

روان و خرد دانش و هوش و رای
نیارد شناسائی او بجای

بود آنکه بیرون ز چند و ز چون
شناسد کس او را چه سان و کجون

فرشته کدارد سرشت از خرد
نیارد بهستے او سے برد

چه یارا که آلوده آب و خاک
تواند شناسد خداوند پاک

خداوند ار لیست و ما بندگان
بفرمان او بست باید میان

کند آنچه او را بود کام و خواست
بهر دو سرا سر بسر پادشاست

یکی را بگردون برد از زمین
سرش بر فراز د ز چرخ برین

یکی را کند ز آسمان سرنگون
بجائے که ... ندارد هیچ

کند روبه ناتوان را دلیر — که از پنجه آرد برون مغز شیر
سری کله را دهد تاج زر — ز زرین کلاهان ستاند کمر
گرامی کند خوار افکنده را — کند بر سر شهان کامران بنده را
براند جهان داوران را ز تخت — نجوید ی و سازد سیه روز بخت
یکی را که باشد خداوند مرز — خداوند گنج و زر و جاه و ارز
ز دستش ستاند زر و جاه او — سپارد به بیگانه گاه او
نیارد کسی دم زدن از چند و چون — چرا سر بلند این و آن سرنگون
شد آن از چه بالا و این از چه پست — یکی چون فرازست و دیگر نشیب
چو خواهد کند کوه چون خاک پست — دهد خاک را بر ثریا نشست
اگر آتش و باد و آب است و خاک — وگر آسمان و اختر تابناک
فرشته وگر مردم و دیو و دد — اگر زشت و خوب است و گر نیک و بد
همه بسته بند فرمان اوست — از یرا که بر دو جهان ان اوست
اگر دو جهان تا دم رستخیز — کند در ستودن سر خامه تیز
ز دریا یکی قطره نارد ستود — که بیرون بود او ز گفت و شنود

از و یاد یارے مرا تا زبان
کشایم به گفتار پیغمبران

و درین بلده رقم سبز نامه را نخست با معلم ابراهیم که خطابت جامع منبئی با ایشان تعلق دارد برخورد روی داد و علاقه غایبانه سه فت سالها است که داشتیم چگونه از نیکه ایشان از اخلاق اجله حضرت مولانا ئی مرحوم محمد کرم الله بوده اند و قرأت از ایشان آموخته نژاد جناب معلم از حضرموت است و مولد و منشا بندر سورت
احد بنجر سال به منبئی بسر میبرند در فقه شافعی کمرین دستگاهی دارند و
شب و روز تاریکی روشن است و چنانکه در مراتب ورع و تقوی پایه بلند

۱۲۹ و مایه ارجمند دارند همچنان در بجا آوردن شرایط مهر و وفا پیش بروند لواز
مسفا بهرهٔ وافی مرایشان راست دیگر یا مولانا محمد صالح بخاری راه و رسم محبت در میان
آمد هم مرا بمجد مت ایشان ارادت در افزود و هم ایشان را با من التفات و در ایام
تقریب شکیبائی فقیر درین ویرانهٔ آباد خاصحبت مولاناست و مولانا را هم درین چند
روزگار که مخاطب مسیح از حالق و جالبس برنمی آید هم سخنی باچون من نارشناسی نمایند
که غنیمت کبری است جلائل مکارم و شریف مناقب ایشان بگفت در نیاید و اگر
گفته نیاید بخن از دایره می افتد و سلسله ربط برهم بخورد لاجرم هین الاجمال و التفصیل
سر میدهد ذات مجمع صفات ایشان جامع منقول و معقول و حاوی فروع و اصول
در حقایق و معارف نیز بر اوج آگهی خرامش دارند استحضار در هر فن بغایت قصوی
است بهر سوالی پاسخ بی تامل مشنوی جواب هر مسئله بی رجوع به باستانی نامه ها
با بی و طبع شعر نیز دارند مبنی دوازایشان انگارش میباید بیت خط چو الیم
حسن یار گرفت + همه آئینه ها غبار گرفت + عالمی تا جلوه گر در پرده یک نقطه شد
هر نفس آئینهٔ تقویم چندین ساله ست وطن اصلی ایشان سمرقند پس از اکتساب
فلسفه و تحصیل اصول و فقه بدیار عرب آمدند و فن حدیث را از شیخ عمر عبد الرسول
حلیه الرحمه که اعلم علمای مکه و اکبر کبرای مکه بود باستیعاب فرا گرفتند و بعد ازان بهند
آمدند و به مدراس و حیدر آباد و بسر بردند اکنون با قامت جای ایشان اورنگ آباد
دکن ست کمال و نمی میشود که بهبئی جلوه افروز اند دیگر با محمد روشی که از رمد روشنی
و از بازرگانان بزرگ این دیار ست ملاقات دست بهم داد و در باب فرقهٔ اهل اسلام
از و جاسند تری نیست وی را آئین مهر و مدارا و او را مجتری فی شیوه اش
شیوا و در سمش نیکوست همانا مبنی را رونق از روشت دیگر با محمد حسین ابن محمد
روشی که وی نیز از اعیان ابن سموره و محمد بن سابق الوسف را بزرگ پیوند

برادر است شناسائی بهر سید و از شناسائی بآشنائی کشید سلمه الله تعالی
دیگری پرنیان خوی خلق و صفتی از و صفتهای اوست و حلم جزوی از اجزای او
و جز این بزرگان بادیگر اکابر شهر که شناخت روی نمود اگر داستان بتفصیل باز
گوید هر چند دستمایه برای خواب ناز ستان هشیار نمانیکو سر انجام میابد ولیکن
بیدار سخنان تیز در جهان بوده اند چون در آویزند که اینجا یه وقت فرو شیهار و ابود
کدام دستور است کیست که در آن هنگامه گیرودار یاری کند و بپاسخ مددگاری نماید
و از شگفتیها که درین بوم و برجایه نمود هنگامه باد و باران است نمیشود که وقتی چشم
ستاره و رخ خورشید و جبین سپهر بنظر آید اگر نمی ازین بارش به بلاد مارد می دهد
کشتها تلف گردد و قریه ها در کار سیل شود و در نیجا که همه زراعت بر نیج است هر قدر
آب افزونتر نفع افزونتر و زمین را قوت جذبی است که اگر صد دریا در کشد نمی آرد
ندهد امی آنکه نم رشحه فیض در ساحت خاطر تو از دیگران کمتر است باید که تهمت بخل
بر مبدء فیاض نهی و بر روزگار خویش گریه کنی که ریزش مدرار فیض بر حسب قبول
قابل است هر کرا استعداد قبول پیشتر تراوش ابر کرم پیشتر نه زمین یکی است
و آسمان یکی است چونست که در هر جای اندازه بارش یکی نیست ای شناسای
رموز معنی آنرا که زمین استعداد ناقص افتاده از کثرت فیوض چه حظ برد بنیجا
که باکشت جوشش ابر بهاران چکند و انجا که ساحت استعداد کامل است اگر
نم کرم کمتر بارد ما جرایش بچه انجامد ندانی که باکشت برنج کمی باران چکند جدی بیارد
استعداد خویش بیارای و ریزش پی هم بین کوشش و رز و قوت کشش
بهمرسان و طغیانی سیل کرم بنگر سبحان الله خامه چه آواره خرام است کدامین لغزش
می بندم و طرح کدامین نگاری افگنم و دهنادم چه مایه بی آرام است چه میسرایم و از
لب چه فرو میریزد افسانه خوانم نه اندرز گوی سمر طرازم نه نصیحت گر مرا با این

نفسکو کاپیر مرا آن باید گفت که در منبئی بنای بیوت بر چوب است که چنین هنگامه
ابر و باد را عمارتی دگر بر نتابد بلکه از زنلام تا اینجا اگر قریه خورد است و اگر مصر بزرگ
عمارتش همان وابسته بچوب است آنهر جا ضرورتی دگر است چنانکه سختی آن
در ذکر تلام گزارش یافت ان شئت فانظر هناک مخفی نماند از روزیکه
از شاهجهان آباد برزدیم اختلاف آثار و تفاوت اطوار در هر شهر و دیار
که مشاهده کردیم اگر چند گزاردن به آن روشنی می افزاید ولیکن نیاوردن آن
هم شکستی در کار این کارنامه نمی آرد چه هر اینچه گزاردن آن ناگزیر است کمتر
فرو میگذاریم از همین جنس است غرض این حکایت که در هر منزل و مقام از جهان آباد
تا اینجا مس و سیم سکه های گوناگون رواج دارد و کیل و دراع هم مختلف بیش که در
یکجای رواج دارد زنهار بدیگر جا مبر که زیان بینی و پیمانه پیمائی مقام گرفته
هم وزن در منزل آتی مخواه که کمتر یابی و بهر رنجا از دیار عرب جانوری آورند
که گردن شتر داشت و شاخ و پای گاو و رنگ و اعضای پلنگ عرب مرا و را
زرافه گوید و عجم اشترگاو پلنگ خواند کذا فی القاموس از عجائب صنایع آفریگار
است باسجمله قریب چهار ماه بانتظار فرو نشستن استاد در باد طغیان هوا بمنبئی
نشستیم اکنون که بتائید اله مسجکهی بادمراد بهتر از آمده وقت است که زورق
سر دریا بدل پرداخته از دهم دسری پاک از بیم بسم الله مجریها و مرسیها
ان ربی لغفور رحیم گفتار دوم مشتمل بر سخنهائی متعدده و سخن اول
در شرح ماجرای سفر دریا از روز روانه شدن از منبئی تا رسیدن
بعدیده تا بیوفرخ یا نزدهم شعبان المعظم در مرکب نشستم و لنگر برداشتند و تا بیوفرخ
چهاردهم روز از روانگی کوه فرطس جلوه نمود پنجم ماه مبارک رمضان در عدن لنگر انداخته شد در آن
روز به عدن رفتم عدن شهریست مشهور از اما مروز قریه بیش نیست سکان

انجا را اکثر خانه از کاه است و ارائش سقف و جدار از بوریا و چند بیوت
پخته دارد آبادی آن بر کمر کوه و صدر بمنتهای حضرموت و سر آغاز یمن اگرچه
حضرموت نیز قطعه یمن است و از ینجا نماز بردن سو شمالی شود مزار سید ابوبکر
عیدروسی فرزند سید عبد الله عیدروس که ذکر جمیل ایشان در گفتار اول در ضمن
ذکر بئر مرخ گزشت در ینجاست فرود آمدن کاه راقم خانه سید زین بود که از اکابر
این معموره و از مشایخ مشهوره است سید ابوبکر عیدروسی او را از نیاگان است از
فرط اخلاقش دگر چگوئیم همین بس که با ما شناسائی پیشینه لطفی که با احباب صمیم باید
کرد بارهی بجا آورد و ایشان را سه فرزند بوده است کلانتر همه سید علوی که نامه نگار را
با وی عهد ازل که در محبت هم بود تکرار تازه گشت لطیف کسی و محبته مردی
تقوی دثار او ورع شعار اوست سلمه الله تعالی و ابقاه و الی مدارج الکمال
رقاه عدن الیوم در دست انگریز ان است هفت ماه میگزرد که از حاکم سابق
گرفتند و بانیان دادند اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و سبب چنین استماع افتاد که ارباب دولت
انگلشیه را از بهر مراکب دخانی که از طریق سکولیس به لندن آمد و شد دارند
قرارگاهی جهت مهیا داشتن سامان آب و اکس مطلوب بود ما حاکم عدن مقام
انداختند که زائد از محاصل عدن گرفته باش و از حکومت بگزر و مملکت بگزار
امیر عدن که اعرابی بود ساده نشناس کار و فن لا یعرف سر از من پرسید و
راست نظر نکرد و لبیت و بلند ندید و پیمان نامه رقم زد و چون وفا کرده
خواستند نه همین از سر عهد که از سر جان برخاست و دست از جان شست و از
ملک برداشتن نخواست لاجرم انگریزان با وی در منازعت آمده عدن
عنوة از و انتزاع کردن و خلعت عهد ایفای عهد عطیه را محل نگذاشت

و درین زمانه که داعی وارد است اعراب بحاربه ایشان فراهم آمده اند بلکه
یکروز پیش از ورود دمن مقاتله اتفاق افتاد بندر عدن که از ساحل دریا
سته کروه فاصله دارد بعدش زورق نشینان را که رفتن بلده خواهند مایه آزار
خاطر است که در ایاب وذهاب اتمام تمام میباید کرد و باین تقریر گمان نبری
که عدن از ساحل چنین دور تر افتاده نی نی عدن بر سر ساحل تا از جائی
که لنگر سفائن می اندازند فاصله که گفتم دارد القصه دو شب در عدن
کرده بتاریخ هفتم باز کشتم و بتاریخ هشتم باد بانها کشوده نهم جاشت
هنگام از باب المندب که بین الناس به باب سکندر معروفست و سوسه است
خطرناک و مخوف بسلامت گذشته شطری از روز باقی بود که به بندر مخا لنگر
انداخته آمد بتاریخ دهم به مخا رفتم کوچه های تنگ دارد حمارتش انجته
وسفید است خضراوات بسیار در آنجا یافته میشود حتی که فواکه تابستانی درین
موسم که آغاز زمستان است مثل خربزه و خیار و عنب و جز آن فراوان
است چون مدت قیام هیچ دو روز بوده اهل علم اینجا را دیدن نتوانستم و نه برکوالف
ایشان وقوفی یافتم آنا باد الشمندی که از اهل زبید است و محمد جمال نام اوست
برخورد روی داد در جامع مخا درس بخاری میگویدیم فقیه دقیق نظر است و هم
وهم پایه اش در اهل صلاح بلند تر و چرا نباشد که جامه تقوی و لباس علم بر قامت
زیبای اهل یمن دوخته اند صنعا که اشرف بلادیمن و تختگاه امام است خالی
همه محدث خیر امروز علم حدیث چنانکه در آنجاست گمان نمیرود که باین فراوانی
و باین وسعت بجای دگر باشد والله اعلم بالصواب و فوق کل ذی
علم علیم از شوکانی که قاضی القضات صنعا بود شاید که خبری داشته
باشی میگویند که بعد از سلف بود فور احاطه و اطلاع او در فن حدیث کسی بر خاسته

در فروع تقلید ائمه نیکرد عمل اجتهاد خویش داشت و این معنی نه خاص اوست که
همه اهل حدیث آنجا بدین شیوه خرامش دارند و عامه مردم صنعا بروش نه بدیه
گرم رفتار اند و صنعا با وصفی که ذکر یافت اوصاف و گرهم مثل حضرت سواد و
خرمی راغ و تراکم اشجار گوناگون و فور میوه های رنگارنگ و هجوم شقایق و ریاحین
دارد و زبید چنانکه معدن اهل علم و دانش است لعل یاقوت ولایت بهم از انجا توده
توده می آمد بالجمله اگر ارض یمن مسکن چندین ارباب خیر و صلاح و مجمع چنین اصحاب
نجات و فلاح آمد شگفت نیست که خواجه کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات
در خصوص او فرموده الایمان یمان والحکمة یمانیة بحسرتی
حدیث این تا کجا سخن از حجاز گویم افسانه سرائی بهل و آهنگ سفر ساز کن
هان و هان تا بتاریخ دوازدهم از مخا بسفینه باز آمدم سیزدهم بام فلک بجنبش
آمد و شام قریب حدیده لنگر انداخته شد که شبانگاه نزدیک ساحل توانست رفت
چهاردهم در بندر حدیده باد بان فرو آوردند و لنگر انداختند پانزدهم بحدیده
رفتم و منزلی بگرفتم و آن در قرب مسجد آدینه بود قماش آبادی حدیده
بر نمط مخا اما از ان گذران تر الیوم مخا و حدیده و پاره دیگر از ارض یمن در تصرف محمد علی
پاشای مصر است و او اسپهبدی اینجا به ابراهیم پاشا سپرده و وی محمد علی را
اخدر و احمد پاشا را که فرمانبری حجاز باو والسته است کوچک برادر از مشاهیر
فقهای این دیار شیخ عمر سندی حنفی و حسن خطیب شافعی که باحسن خطیب ملاقات اتفاق نیفتاد
و با فقیه عمر مکرر اجتماع دست بهم داد شخصی است سپید نامه روش روان سبکروح
پاکیزه نفس مولد و منشای ایشان و یار سند و کسب علوم درین بلاد کرده اند
کتب نفیسه نزد ایشان فراوان ده کروهی حدیده قریه ایست موسوم بزبراده
و آن جای باش جناب سید محمد عبد الباری چون جمعیت فضائل و مناقب

ایشان در بنجا بتواتر سامعه افروز شد طبع آرزومند دیدار گشت لهذا شب
نوزدهم ناقه و محمل خواست و بلزم مرا و در خواست سپرده دمی بمقصود جایے
دم آرامش برگرفت خدمت سید خلقی که در میان آورد از حد و وصف آن
بیرون توان آمد خلاصه که اکرام خفیف از ایشان توان آموخت گویند در مراتب لائق
از اهل تمکین است عمر شریف ایشان شصت و پنج ساله در بر آورد کار مردم عظیم
التباتی دارند و ساعی ایشان مشکور است و سپارش ایشان با اثر نامه ایشان
حکم فرمان سلطان دارد دلکش بحسن قبول کرانمایه ترسید رانج برادر دیگر اند که هر یکے
منتخب و منتجب است یکی سید حسن که علم را با عمل شیرازه بسته هم در بزم و دانشمند
و ساده مزاور است و هم در کوفی عزلت نشسته دیگر سید علی دوی از وفور دانش
غیبه مغلوب الحال است بلکه نتواند آمیخت دیگر سید احمد که در کسر نفس و کثرت
تواضع مرا و را همالی کمتر توان یافت دیگر سید سلیمان و کوچکترین همه سید عبد الله
وی در حدیث دقه مکانتی بالسته دارد و جودت و نظافت از رویش ببسار در در
ورزش محبت و فراوانی خلق او را سیمے نه بینی مگر در دودهٔ بهیت این خانه تمام
آفتاب است این سلسله از طلای ناب است خدمت سید مقتضای رسم مهمان
نوازی که اهل آنجا بر این شیمه کریمه مفطور اند و همت ایشان برین شیوه مقصور
منیخواست بی آنکه دو سه شبانروز بهم بسر برده شود فراق رو نماید و لیکن چون بر عزم
سفر بودم زیاده یک شبانروز مجال توقف ندیدم شب بستم تودیع بزرگان
نموده سحرگاه به حدیده رسیدم شیرینی آب مرا وه اگر تلافی نمیکرد تلخی آب حدیده
از کام مشکل میرفت دیار یمن گرم سیر است درین زمانه آفتاب در برج قوس دارد
و هنوز گرمی بدر نمیرود سکنای بلاد یمن اکثر شوافع و قرات شان قرات لین کثر
قبیلے از اولیای مشهور و این فرخ سرزمین سید احمد مقبولی در بهمنی

در مراتب کشف و شهود مر ایشان را شانی عظیم است اگرچه مآثر ایشان در مبنی
نوازش فرمائی پرده گوش آمد و دل بهوای وصل ترنم فروش آمد ولی در اینجا
شوق انجمن جناب سید محمد چندان هجوم آورد که در حضرت سید امجد نتوانست
رسید عَرَفْتُ رَبِّیْ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ سخن دوم در ذکر روانه شدن
از حدیده و شکستن سفینه و یافتن جزیره و بسر بردن در آن و بالطاف
یزدانی ازان و شوار جای آسان بر آمدن و رسیدن بمکه معظمه
بتاریخ بیست هفتم جهاز از حدیده بجنبش آمد و بعد سه روز از شب سی ام کمتر
از یکنیم پاس شب رفته ناگهان شبحی که در دریا پنهان بود نزدیک شعب زدن همان
بود و شکستن همان تا کشتی شکست دل شکست که مرگ زمان زمان گوشه نقاب از رخ بر می افگند
و زندگی دمبدم مقنعه بر روز فرو می هشت از یکسو تلاطم امواج جهاز را بر سیداشت و
بر کوه میزد و از دگر سو آب اندرون کشتی می آمد و جگر خون میکرد شب چون دل
دشمن سیاه و باکس جزی نی که این کدام محل است و چه جایگاه همکنان باین نظر دیدند
بر سحر دوخته که اکثر شعب و جبال در قرب ساحل سیباشد اگر چنانست و تا صبحدم کشتی
از هم نریخت باشد که جان بسلامت بریم ولا یبعد قصه مالغ نزدیک وطن خواهد گفت
سر کرا تخته ازین ورطه بساحل سپرد و القصه چه شرح دهم حال سیاهی و درازی آن
شب که نه مژده بآن درازی و نه زلف به آن سیاهی بیت شب تاریک و
بیم موج و گردابی چنین هایل کجا داند حال ما سبکساران ساحلها همان بیم
و امید شب گزشت و روی سحر نمودار شد مردم چپ و راست می نگریستند
و در میانه دریا ساحل چون شتر بر بام می جستند پس از خیره کشتن خشمان و تیره
شدن دیدگان روشن آن شد که از ساحل نشانی نیست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ باری چون مهر را تابانی و خورشید را درخشانی

افرود جزیره کوچکی بنمود جلوه جزیره پاره عمارت ساز دلهای خراب آمد دروم
کشتی صغیر از جهاز بر آورده بدریا انداخته شد و در آن نشسته آمد از سیلی موج
تر و رف چون گردگان غلطان و از بیمش آب سنگ برگ بگرد باد آمده پریشان
گاهی کشتی بر روی آب میرفت و گاهی آب بر روی کشتی کشتی نشینان را از فرق تا
قدم و از آستین تا دامن همه نمناک ولیکن در آن حال چه بیم و چه باک ع
آنا الغریق فما خوفی من البلل همه حال بدین نوع بان جزیره رسیدیم
جزیره بود و چه جزیره که چشم حاسد از آن فراخترو دل لئیم از آن کشاده تر و معهذا
نهالی که بسایه آن توان نشست و نه درختی که از میوه آن بهره توان برداشت
نه آب را در آن وجودی و نه دانه را در آن نمودی نه راهی که از آنجا توان گذشت
و نه ساحلی که با نجا توان رسید حال جزیره باین خرابی که گفتم طور سفینه بآن
زبونی که شنیدی اکنون چه باید کرد چون چاره دگر نبود لاجرم بجزیره فرود آمدیم
و تا اجل مقدر بهمدر انجا گذرانیدن ضرورت افتاد و هر چه از اسباب و کالا از آب
بالا بود از جهاز بدریا انداخته آمد که تدبیر فرود آوردن این بود و بس پس آنچه
پیش ماندنی بود بحکم خالق بحر و بر با دشرط و موج دریا شرط نرو رقی و ملاحی بجا
آورده بساحل سپرد و هر آنچه رفتنی بود بسمت دیگر برد سپاس خدای را عزوجل که
بسیار آمد و کمتر رفت اما در آن حال نه از رفتن حزنی و نه از آمدن سروری
همچنین بر امیل آب شیرین بدریا انداخته شد رفتنی رفت و آمدنی آمد و
کذلک از اجناس خوردنی هر چه بر آوردن آن در حوصله امکان گنجید و
اکثرش برنج و باجره بود که اهل کشتی بتجارت بار کرده بودند بعد فرو نشستن غوغا
چاره سگالی را بزم آراست و از پی رای زدن نشست گفتگوی بدیان
آمد این بود آب و دانه در اینجا وجودی ندارد و آب موجود بشت بر میل و ما

زیاده بود و صد کس و بیست که اینقدر آب سرمایهٔ چند روزه تواند شد و تا خبر
بجائی نرسد رسیدن سفینه معلوم و راه خبر بسته اند چکنیم تا گرد از کار کشاید همه
بیکدیگر زبان کشودند که کار از دست رفته است و آب از سر گذشته تدبیر چه توانیم
و چاره نمیتوانیم جز اینکه در آن کوچک سفینه چند از سر جان برخیزیم و نشینیم تا چه پیش
آید و از پس پرده غیب چه رو نماید هر چند اندیشه برنتابد که چنین کشتی از چنان دریا
بسلامت بگذرد اما اندیشه یعنی چه آنجا خوف اگر از آب بحر است اینجا از آتش عطش
ترسند و عذاب تشنه میری از آب چون تواند ترسید لاجرم بحکم اَلْعِرْقُ
یَنْتَسِبُ بِکُلِّ حَسَبٍ دران زبون زورق که حیثیتی بیش نبود دخمه وش تن را
که بعضی ازان خود و سر خیل آنها مولانا فضل علی بودند با بندی از کشتی بانان و
یکی مولوی برهان الدین که با نگارنده این فرخنامه مواسات تمام دارند در بنی الیان
راشناسا آمد از اهل نجاب اند فطرتی سلیم و فکرتی مستقیم الیشان راست و کج
سابق گزارده حالیا العزم سکونت در اشرف البلاد قبله کل حاضر و بادمیر فقند لبعد المسافة
چهار روز برین واهمه بتاریخ چهارم شوال توکلا علی الله نشانیده و سر داده رحمت الهی را
منتظر نشستیم هر سحر که میخیزیم رو بدریا میخیزیم و هر شام که میخوابیم بر فسانه سفینه میخوابیم
دوازده روز از گرفتن کشتی و شانزده روز از شکستن جهاز بسری گشت تا ناگاه
دو کشتی خورد نمودار شد و شب سیه روزی را بامداد پدید آمد پرسیدم از شادی آن زنان
که فلک در دریا از بلال عید بر فلک دلاویز تر مینمود دانستیم رفتگان آمدند چون
ملاحان فرود شدند دیدیم یکی از آنان نیست در شگفت زار افتادیم هنگام پرسش و جو
بدینگونه داستان سرائی کردند که بعد هفت روز فرستادگان شما به قفقده که
کوچک معمور والیست بر ساحل دریا رسیدند و پیشگاه حاکم که عرب دولة خواند ما جرا
گزارا آمدند و بیاری او با هفت سنبوق روانه شدند چند شبانروز میانه دریا هم

بتفحص جزیره برداختم چون از جزیره سراغی نمود ملاحان آن پنج کشتی را بسمت قعیده
برگردانیدند حیدانکه مولانا فضل علی و دیگران منع کردند سودی نداشت و بادبانی
نموده بسمت بحر عجم کرم تلاش شدیم شکر للہ که سعی ما مشکور آمد و گوهر مراد بکف
افتاد القصه در دور ورق خورد در کوب این جم خفیر صورتی نداشت لاجرم
یکی را بعد شه روز دیگری را بعد شش روز هر قدر مردم که گنجیدند نشانیده سر راه شد
و خود یکه بیلغت کارساز نموده بهمران شور شکسته توقف پذیرآمد لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا از انجاکه خداوندگار را با بندگان خود رحمتی برتر از وصف است
بروز بست و پنجم از شکستن کشتی دو کشتی دیگر شاهد شد بدین بدانمایه رنگ بوی
داشت که نفحات الیمن بدماغ میرسید که مدهوشان را بهنبش نسیم توفیق بخود آورد
و گم کرده رابان را خضر تحقیق آزآواره خرامی آشنایند چون بکنار میرسیدند باز
همان نوایی ناآشنا بود و همان شمایلهای بیگانه تا بنگامه گفت و شنود آغاز و
زبان سرگرم پرسش و ساز گشت و انمودند که آن پنج کشتی که رو بجای خبر در افتنده
گرفته رسیدن همان بود و باز گردیدن همان که اسیر را از غیضی غضب دیو گرفته و بهر
فرو نشست تا از جای برخاستیم و یک کشتی دیگر افزود چند روز بهم جستیم عاقبت
از تلاطم امواج و جوشش باد جدا شدیم که ما بسبب بخت و اتفاق بساحل مقصود
گذر کردیم شعر اوار کیست رهبر در وادی محبت طوفان بود مسلم دریای بیکران را تراز
کار دیگران بخبریم که ستون آب بکیل می پیمایند و باد در هاون میسایند یا نرم خانه کردند
برخ لبوی وطن آورند بعد رسیدن سفائن عزم جزم شد که این بار بهر طور نامه
مزدمان را بلنجا بنیم غایت الامر از سامان و اسباب هر چه بگنجد بگذاریم این خیال
مصمم شد و عزم روانگی در پیش آمد مقارن آنحال طوفان باد و جوش باران و
اضطراب امواج پدید آمد سفاین صفیر و راچه یارا که درین بنگام پا از حد خویش

فراتر نهند مصرع چراغ مرا بادو باران بسی است دو روز سبب توقف این شد
چون هنگامه ابر و باد فرو نشست بعزم سفر برخاستیم و تاریخ پنجم ذیقعده
وقت عصر آن خرابه را خیرباد گفته در کشتی نشستیم و رخ بسمت ایران کردیم شمارهٔ ایام
اقامت آن جزیره یکماه و پنج روز است چون دریای عجم موجی نه باندازه دارد
غالب بیم هلاک بود و بحر بایان خطرناک اما آنجا که صیانت ایزدی باشد هیچ اب و آتش
گزند تواند رسانید سالماً و غانماً تا تاریخ هشتم نصف النهار بساحل بندر رسیدیم
الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً ان لله هر شوراً و حبوراً و کان امر الله قدراً
مقدورا حالیا پیش از آنکه سخن از باب بازگوئیم ماجرای آب بر زبان آریم که بآن
مایه کمی تا این زمانه دراز با اینهمه مردم که اندازه کثرت شان پیشتر گرفته چون وفا
کرد تا بدایع قدرت کاملهٔ آفریدگار دریابی بشنو که جامی شام و جامی پگاه چون
ساغر مهر و کاسهٔ ماه بخش هر یکی بود و با این احتیاط چشم آن نبود که تا پانزده روز
روی آب بینیم و هنگامه هنگام قسمت دیدنی داشت هر چند که کس نمیداد اما بمثالی
روشن نادیده بدیده مردم جلوه و هم هجوم تشنگان گرد صاحب تقسیم بمثابهٔ انبوه
باده خواران چپ و راست میفروش با همان جوش و همان خروش عطش زده
پیش سبوی آب چون مستی لبپای خم شراب بیخود افتاده تشنه را با کاس آب
آن معاملتی که مے نوشے را با جام باده یکی نوای العطش العطش بگنبد سینائے
رسانیده یکی زمزمهٔ پیمانه گران تر ده بآن سپر آهنگی سر داده که زهره از غصه بزم
نشاط بریده ای حسرتے ریزویم پیشکش سخن ساده گوئی داستان ماتم را با دف
وئی سرائی شعر دروانگیز را بصوت حزین در واگیز تر یکن حدیث پرشور را بلاحث بیان
تمکین تر ساز افیون در شراب میامیز پرکالهٔ دل با سرشک مریز از نظیر و مثال بگزر
ساده بر سر داستان طرازی شو بگو تا گرچه میگوئی چون در دو جام که قسمت

رعطش از گلجانان بگفتن را سرمایه کونا کام بخت طعام از آب شور بود تراوش ابر
رحمت بین که سحابی آمد و بارانی بارید مغاکها کندیدند و آوندها نهادند قدری
آب فراهم آمد و دوسه روز را سامان شراب و طعام بروجه بالیست مهیا گشت
ازین پس بخاطر حقیر گزرانیدند که اگر آب دریا چو عرق بکشیدن آید شاید
که بکشیدن ارزو و نوشیدن را شاید امتحان درست اندیشه و انمود سلم طعم
عرق داشت اناً دران جانگاه نوشین تر از آبحیات و شیرین تر از شراب قندو
نبات بود طول کوتاه درین هنگام که پیدا صورت سختی داشت پنهان چه موسیت
جلیل و علیسای جمیل که ارزانی نداشتند اگر همه بگزارم از شمت ریا و سمعه میترسم
و اگر همه بگزارم از نقمت کفران نعمت می هراسم نعمتها از خداوند دیده ام وَاَمَّا
بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ شنیده و خاموش چون توانم بود میگویم هرچه
باداباد تا سنتی باین صحابه کیش منست چنگ زده دامن عبدالله بن عمر میزنم و باقتدای
ایشان زمزمه می سنجم خدا از آفت ریا نگاه دارد موهبت تخصیص آن بود که دلی
عطا کردند صبور و زبانی سپاس گزار دل موقف محمدتها و لب سرگرم ثنا از بدایت
تا نهایت ناشکیبی گرد سراپرده ضمیر نگشت و از آغاز تا فرجام شعاری در پیش کوچه
خمول ماند اگر باور داری که دروغ گفتن روا نیست سخن مرا باور کن لاف ستایش
و گزاف مدان و شگرف مگیر و این نه حد چون منی بود هر آئینه لطفی بود دار لطیف
جل شانه و عم نواله چون لطف او کار فرما شود ذره خورشیدی کند و قطره دریای
دگر در وادی بی آب و دانه آب و دانه چگونه عطا فرمودند باز از چنان دستوار
جای چه آسان برآورند دیگری هم از نیمه آسیبی ندیده و گزندی نیافت کار افتاده
شناسد که در صورت چنین اقلیم ایمنی بس نادر است وارد وس و کالا هم از سیاه
اندکی دارد صد یکی رفت شمارد آلای ایزدی از نیروی تنومندان بالاتر است

تا از ناتوانی چه آید خوشتر آنست که سوال فراوانی نعم بشمار تا روز شمار و خواستگاری سوا هب بحساب تا روز حساب نموده صرف نفس بداستان طرازی کند مستور مباد که بتاریخ پنجم دلیست آمدیم قریه مختصر لیست شب چهاردهم از لیث براه صحرا غریست که معظمه زادها الله شرفا و تعظیما و مهابته نمودیم و پارسی از شب رفته کاروانیان محبت را صلا زدیم و سخنیان عشق را حادی سر انشدیم و پاره از روز بلند شده بود که در خضر اهل از نافه فرود آوردیم خضر اجاهی دارد آبش گوارست در دیار عرب شمار بعد و قرب مراحل بوقت است نه میل و فرسخ لهذا حالیا بجای ذکر کرده زمان نزول و رحیل گفته آید و سیر و سفر بنگام شب عادت است اما وقت شتر بعال بعلت دازی و کوتهی منازل مختلف ازین سگذرد تاریخ چهاردهم قبل از غروب ستاره روز در حرکت آمدیم و پانزدهم پیش از طلوع ستاره سحری به سعدیه که میقات اهل یمن است فایز شدیم و پس از بجا آوردن شرایط احرام پیش از نماز شام گرم رفتار گشتیم و شانزدهم قبیل سحر بمقامی که نامش از خاطر رفت راحله برحله سر دادیم و چون شراتی آتی از منازل گذشته دراز دست ایراپاسی از روز مانده کاروان با سائق و قائد افتاد و بتاریخ سیزدهم در وادی مقدس بطحا نزول رو نمود الحمد لله ثم الحمد لله جمال کعبه همه غمها از دل برچید جان شوکت خرمی گل آورد و زبان سپر آهنگی نغمهای بلبل گرفت جلوه کسوت سیاهش سبز پوشان را نشاط آلش لباسان ارزانی داشت و خاطر افسرده را که همرنگ بستان خزان رسیده بود عشوه سبز پری عطا فرمود لب به تقبیل حجر اسود نازش بوس پایه عرش عظیم کرد و دست به استلام رکن یمانی جلوه ید بیضا آورد حبین از سودن بعتبه نورانی بکشود بر دوش از التزام ملتزم غالیه فشان آمد شرب زمزم لبشار تنه شکر اسپاس آورده و طواف بیت العتیق توبه عتق من النار داد و دست به تشبث استلام کعبه

چنانک بذیل یا سید زدو باز سعی بین الصفا والمروه از صعود و هبوط کوه آفرین
ولایت چون احرام متمتع نبسته بودم هم در روز ورود از احرام برآمدم و درین
شهر البلاد سکون رسی در مدرسه شریفیه مجیدیه که از وجوه احسان این مستر مرفیع نیاد است
ملحق حرم محترم بسمت باب العمره اتفاق افتاد بعد شش روز از نزول مراحی مولانا
فضل علی با برادانی که از جزیره جدا شده بودند رسیدند و بسلامت آمدن ایشان
بنیاد سرور تازه گشت و چهره از نشاط و گرباره برافروخت سپاس سزاوار آنکه
فزایش گرفت نیایش افزایش سرمایه به نوکیف افتاد و حالیا سرگذشت ایشان هر چه از
گوش رسید بر زبان می آید هر چند شطری شنفته اما چون سخن تمامی گفتن و شنیدن
داستان طراز بست اسراض از تکرار نتوانست نمود و بدانکه ما پنجم شوال کشتی از بندر
روان شد آب و طعام که بقدر مصرف سه روز بایشان حواله شده بود در سه روز
بانجام رسید و هنوز از کرانه نشانه نی دل بر هلاک نهاده میرفتند که سه روز دیگر آب
دانه گذشت ملاقیها طاق شد ناتوانیها زور آورد ضعف قوت گرفت خستگی استیلا
یافت معلم بخبر افتاده استرلاب که بنید ملاحان بیهوش سکان که کردانند ناگاه
بر دست مستش سفینه کلانی را که نعلبه گویندش بر سر وقت ایشان گرزان فتاد و اصحاب نعلبه
را سخت نشاط آمد و کوچک زورق در آن محیط بی ساحل سرمایه حیرت آمد و در گرد
آسیمه سری و شوریده حالی کشتی نشینان سامان شکستی را افزایش داد از چون و چگونه
پرسیدند چون بپاسخ فرو ماندند و دیدند بر بیطاقتی اینان بخشودند مردم را کشتی بر داشتند
و کشتی را بر کشتی آویزان کردند و رو بپیاشدند ازان نکی که مهیا بود در پیش آوردند بلور
سنان سرزاقی بین که کجا چگونه دم آبی و لب نانی گرامت کرد آری آنکه کرم را در حرم
سنگ برگ سبز و هر مگس بران را روزی جنبوت بی بال کند نظر به نیرنگی قدرت
او چه جای عجب و حیرت بست با مجلب بگرو نعلبه بساحل فتنده رسیدند و نگاه از

وآینده ماجرای رفتن ایشان پیش امیر و بیاری او بازگشتن باکشتیها و نیافتن
سراغ جزیره و جدا شدن دو کشتی و برگشتن روزهای دگر بقصد و بازگردانیدن امیر
ملاحان را بزجر و افزودن سفینه تا دو سیکه دو کشتی دگر باره جدا شد پیشتر در ضمن بیان
رسیدن سفاین بجزیره بتفصیل دانسته لهذا این سرگذشت را باجمال طی کرده گفتم
از رود ادنا شنوده میکند اگر دماغی داری گوش بر حدیث نه ازان پس که دو سنبوق
در نوبت دویم از ایشان جدا شد جهازی از دور نمود نزدیک رفته راز باز گفتند ناخدا
را بشتابیدن در و آلود افسانه رگ مهر بجنبید و بعضی را در جهاز برداشته و سه روز
برحسب نشانداد ایشان بجستجوی جزیره چپ و راست تگاپو نمود و عاقبت الوسر شته
ایشان را عذر خواست و راه خویش پیش گرفت در آن پریشان حالی این اجمال
در سر افتاد که از جزائر بحر عرب چه خورد و چه کلان نماند که بدان نرسیدیم باشد که
آن جزیره در بحر عجم باشد بعد این همه بیجا خرامی و بیراهه روی یک اندیشه بجا و
خیال درست در خاطر ها جا کرد فرد تمامی عمر ضایع کرد فرهاد بهمن یک تیشه آخر
پس ازین قرار داد مصلحت آن دیدند که سخت بخط مستقیم بساحل بحر عجم روند
و از انجا بانهای بر کار که از جزائر دریای عجم وقوفی داشته باشند باخویش گیرند
و انگاه بجستجو برآیند چنانچه دو سه روز بر کنار سواکن که بندریست از الکای حشم
لنگر انداختند و پیش مرزبان انجا سمگزار آمدند رقت نوعیت او انیز فی الجمله
نگزاشت و بجوبهای فراوان بکار برد و آئین میزبانی بجا آورد و یک انبله بار بان
شناسا با ایشان روانه کرد ربان بحدس صحیح بعد روزی دو بهمان جزیره رسید
چون آن بیشه را خالی یافتند اگرچند وهم خیالی چند تراشیدند اما چون آن اندیشه ها
را علامتی پیدا نبود ظن غلبه بهمین جانب کرد که ایزد جان آفرین و اماندگان را بطوری
دیگر ازین بهلکه رستگاری بخشید عزم لیث کردند و در لیث بشارت نزول بمکنان

ابلاست مستنبده حمد کنان بکعبه معظمه رسیدند سخن سیوم در مناسک حج
چون غرض اصلی از ترتیب این رساله و مطلب کلی از تهذیب این مجاله نفع حجاج
ست ناگزیر ست پاره بیان مناسک نیز پس درین سخن تختی سخن بسط رود و چرا
نرود که گویا این سخن مقصود ست و ماعدا از جنس مبادی امانه آنمایه که شرط اختصار
از میانه برخیزد و سخن پس استیفا و استیعاب جمیع مسائل چشم توان داشت و بهر
درگذارش مسائل یکمذهب اسلوب این باشد ذکر اختلاف مذاهب و سرد ادله و
توفیق مخالفات و تطبیق معارضات و بیان وجوه ترجیح راجح کو مع ذلک
مقتضای مقام هم نیست چه غرض مناسک گو اولا و بالذات مطمح نظر باش اما
در سلوب نامه خبر تقریب و استطراد ست بالجمله در اینجا مجرد مذهب حنفی مذکور است
و آن هم بآن اقصار که از بیان اختلاف با هم منفیه نیز قطع نظر ست آنجا که دو روایت
است غالب یکروایت مذکور شود الا ماشاء الله و آن دو روایت یا هر دو در یک
پایه ست یا صحیح و ضعیف و در ثانی اول متعین باشد اما در قسم اول هر دو آورده
شود با یکی گو این ترجیح بلا مرجح باش این معنی منحصر بر جمله وقت ست تا چه حاصل
کند و اکثر درین نامه اقتدای اثر مولانا استاد محمد هاشم سندی است رحمة الله علیه اسیر
کرد بر کت اقتدای آن مبارک دم دری مذ فیض و بابی از جنت بر رخ ما هم بگشاید
فردوسی برین مدیان را لبلبل نگان مرشته و اپس ندهد آنکه گهر میگیرد و اینک
سخن مبنی بر دو نسک آمد نسک اول در بیان فرایض و واجبات و سنن
و مستحبات و مکروهات و محرمات و مفسدات حج و عمره و درین نسک ایجاز سر نطوا
و اجمال بر تفصیل ست نسک دوم که در معنی شرح نسک اول ست مشتمل ست بر
دوازده باب باب اول در احرام باب دوم در صفت دخول مکه معظمه باب
سیوم در طواف باب چهارم در سعی میان صفا و مروه باب پنجم در احکام

مابین السعی والوقوف باب ششم در وقوف عرفات باب هفتم در نزول مزدلفه
باب ششم در مناسک متعلقه آن باب نهم در طواف الزیارت باب دهم در رمی
جمار باب یازدهم در طواف ودراع باب دوازدهم در احکام عمره علی الاجمال
فصل اول در بیان فرایض واجبات وسنن ومستحبات ومکروهات ومحرمات
ومفسدات حج وعمره اما فرایض حج اول احرام واین شرط است دوم وقوف بعرفات
سیوم طواف الزیارت واین هر دو رکن اما فرایض عمره یکی احرام ودیگر طواف
اول شرط دوم رکن ف حکم فرض آنست که در ترک آن حج وعمره صحیح نباشد
وجبر بقصان نکند ادای دم اما واجبات حج ۱ احرام بستن از مواقیت یعنی تجاوز
نکردن از میقات بی احرام وپیش از میقات خود افضل است مر آنرا که پرهیز از خیانات
تواند کرد ۳ سعی بین الصفا والمروه ۳ ابتدا بالصفا ۴ سیر در سعی راجلا ۵ دوام کردن
در وقوف عرفات تا آفتاب تمام فرو نشیند ۶ بیتوتت در مزدلفه در شب عید نحر ولو قدر
ساعة ۷ وقوف در مزدلفه بعد طهور صبح از روز نحر ولو کانت ساعة
۸ نماز مغرب را با عشا در وقت عشا در مزدلفه گزاردن ۹ رمی جمار در سه روز کردن
یعنی روز نحر وروز دوم وسیوم آن ۱۰ رمی جمره عقبه پیش از حلق ۱۱ رمی
جمرات هر روزی در آن روز ۱۲ حلق یا تقصیر ربع راس هنگام ارادت بر آمدن
از احرام ۱۳ وقوع حلق یا تقصیر در ایام نحر ۱۴ وقوع آن در ارض حرم اگرچه غیر منی
باشد ۱۵ اتیان اکثر طواف الزیارت در ایام نحر که عبارت از چهار شوط است
۱۶ ادای سته شوط آخر اگرچند در غیر ایام نحر باشد ۱۷ ابجا آوردن طواف خارج
از حد حطیم ۱۸ ابتدای طواف از حجر اسود وابنجا اختلاف در وجوب وسنیت
رده اند ۱۹ طهارت بدن در حال طواف از نجاست حقیقیه وحکمیه ۲۰ ستر عورت
در حال طواف ۲۱ طهارت انقدر از جامه که ساتر عورت باشد ۲۲ مشی در طواف

را جلاّ مرقّد را ۲۳ بین کعبه گردیدن ۴ ۲ ادا کردن دو رکعت نماز بعد از طواف
۲۵ طواف وداع غیر مکی را چون وطن نکند در مکه **مسئله** این واجبات گذکر
یافت شامل است مفرد و قارن و متمتع را و این چهار واجب که گذکر میشود مخصوص
است بقارن و متمتع زیرا که بر مفرد دم هدی نیست ۱ ذبح هدی ۲ تقدیم رمی جمار
بر هدی ۳ تقدیم ذبح هدی بر حلق ۴ ذبح هدی در ایام نحر **تنبیه** در بیان این
واجبات که بعرض بیان آمد بعض واجباتی است که خصوصیت بحج و عمره ندارد
چون ابتدای طواف از حجر اسود و طواف کردن خارج از حطیم و مثل آن که از واجبات
طواف است یا مانند ابتدا بصفا در سعی و عدم رکوب در سعی که از واجبات سعی است
پس آوردن آن در اینجا از آن جهت است که طواف و سعی فرع حج است و واجب
در فرع واجب است در اصل **قید طواف** واجب آنست که بر تقدیر ترک جبر آن
به دم و صدقه توان کردن **مسئله** ازین واجبات مستثنی کرده اند چهار واجب را
بر وجه اطلاق که بترک آن بعذر یا بی عذر دم لازم نیاید و آن ۱ ترک رکعتین
طواف ۲ ترک تاخیر نماز مغرب برای جمع آن با عشا در مزدلفه ۳ ترک بیتوتت در
مزدلفه ۴ ترک ابتدای طواف از حجر اسود **مسئله** مستثنی کرده اند شش واجب را
بتقیید عذر در عدم لزوم دم ۱ ترک سعی در میان صفا و مروه از جهت رنجوری
یا روانه شدن رفیقان و جز آن ۲ اتیان طواف و سعی در حال رکوب ۳ ترک
وقوف مزدلفه بعلت ضعف و مرض ۴ ترک حلق بعذر مثل وجود علت در سر
و نیافتن آلهٔ حلق را عذر ندانسته اند ۵ تاخیر زن طواف الزیارت را از ایام نحر
بواسطهٔ حیض یا نفاس ۶ ترک زن طواف الوداع را اصلا بعذر حیض یا نفاس
اما واجبات عمره ۱ احرام بستن از میقات ۲ سعی در میان صفا و مروه با تمام
واجبات آن ۳ ادای اشواط ثلاثهٔ اخیره طواف ۴ جمیع واجبات طواف

۵ حلق یا قصر سر بع راس بهنگام آرا ده تحلل از احرام امّا سنن حج پس از انجا
ا طواف قدوم در حق آفاقی که مفرد باشد یا قارن ۲ خطبه امام در مکه
مبارکه بروز هفتم و در حرفات بروز نهم و در منا بروز یازدهم ۳ خروج بسوی عرفات
در روز ترویه که هشتم ذی الحجه است ۴ ادای پنج نماز در منا ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر آن فجر روز عرفه است ۵ بیتوتت اکثر شب عرفه در منا ۶ خروج از
منا بجانب عرفات بعد انتشار ضوء شمس روز عرفه ۷ غسل در روز عرفه ۸ بیتوتت
اکثر شب عید در مزدلفه ۹ خروج از مزدلفه بسوی منا پیش از طلوع آفتاب
۱۰ بیتوتت اکثر شب یازدهم و دوازدهم در منا و آنرا که تاخیر کند در نفر ثانی روز چهارم
بیتوتت شب سیزدهم نیز الا النزول در محصب بگاه رجوع از منا بمکه گویا باندازه
ساعتی باش ف حکم سنت موکده آنست که مسی شود تارک آن اگر ترک
کند بعمد و واجب نگردد جزا امّا سنن عمره پس انچه در احرام و طواف و سعی
و حلق سنت است سنت است در عمره و امّا مستحبات حج و عمره و مکروهات حج و عمره
پس از اندازه حصر افزونتر اند و ذکر آنها را این عجاله متحمل نیست امّا محرمات
حج و عمره پس محرم ترک واجب و واجبات را بیشتر دانسته امّا مفسدات
حج و عمره پس یکی است و همانست مفسد احرام نیز و باب الاحرام موعد ذکر او
نسک دوم که در معنی شرح نسک اول مشتمل است بر دوازده باب
باب اول در احرام که اول فرائض حج و عمره و شرط صحت حج و عمره است
مشتمل است بر چند نوع نوع اول در فرائض واجبات و سنن و مستحبات
احرام اما فرائض او نیت است و بسنده ست بدل ۲ تلبیه اما واجبات ۱
ابتدا احرام از میقات اجتناب از ارتکاب محظورات او انچه پرهیز از ان واجب است بسبب احرام
یا بسبب حرم لهذا ذکر کنیم محظورات را در نوع چهارم مشتمل بر ذکر محرمات و مکروهات

ومباحات ست تا فصل نیفتد در بیان ذکر محرمات و کفارات و مباحات پس در بیان
سخن میرود در مسائل واجب اول که لبستن احرام از میقات ست مستحب میقات
گر مواقیت دو قسم ست مواقیت مکانیه احرام و مواقیت زمانیه احرام اما مواقیت
مکانیه پس پنج ست مر آفاقی را ۱ ذوالحلیفه اهل مدینه را و هر که عبور کند بر ایشان
۲ جحفه اهل شام را اگر مرد که بر مدینه منوره والیوم موضع جحفه بطریق تعین معلوم
نیست لهذا قرار داده اند بر ری احرام رابغ را که رابغ بالقرب از جحفه بهتر ست ۳
قرن ارباب نجد را و هر که گذر کند بر ایشان ۴ یلملم اهل یمن را و هر که گذر کند بر ایشان
یلملم کوهی ست و امروز بسعدیه شهرت پذیرفته ست ۵ ذات عرق اهل عراق را
مسئله واجب نیست عین میقات و حرم احرام گاه او هم تر از حج و حمد ارض
حل ست و احسن در فرضه اوست مسئله اهل مکه را و اهل حرم را میقات حج ارض
حرم ست و الافضل باب جبه و میقات عمره ارض حل و الافضل التنعیم
اما موقت زمانیه پس زمان احرام هر حج اشهر معلومات ست که از اشهر حج
خوانند آن شوال و ذی قعده و عشره اول از ذی حجه ست مسئله تقدیم احرام از اشهر
حج مکروه ست اما سنن احرام ۱ لبستن احرام در مسجد ۲ حج نه پیش ازان ۳ لبستن
احرام از میقات بلد خود یا طریق خود ۴ غسل برای احرام ۵ پوشیدن دو جامه
یکی ازار و دیگری رداء ۶ بوئی خوش بکار داشتن در بدن پیش از احرام و قبل ازین برای
احتراز از جامه ست ۷ گزاردن دو رکعت سنت احرام الا در وقت مکروه و نماز فریضه
قایم مقام سنت میشود ۸ تعیین تلبیه ماثوره ۹ مکرر کردن تلبیه سه بار سه بار کردن
۱۰ رفع صوت در تلبیه مردان را اما مستحبات احرام پس بسیار اند و از انجمله
۱ ازاله موی ابط و زیر ناف ۲ چیدن ناخن ۳ پست کردن شارب پیش از غسل
۴ پس ازار و ردای سپید یا غسیل ۵ پس نعلین اگرچه جایز ست کفش سیاه

۲ مسئله میقات حج ارض حرم ست و الافضل باب جبه و میقات عمره ارض حل و الافضل التنعیم

وعربی کہ ذوق تر باشد از استخوان مرتفع در پشت قدم ۶ اتصال نیت احرام بحرم
فراغ از سنت احرام در حالیکہ بر جای خود نشستہ است مستقبل قبلہ ۷ اکثار تلبیہ
لا سیما عند تغیر الاحوال والامکنۃ والازمان نوع دوم در انواع احرام احرام بحج
قسم ست سہ ازان مخصوص بحج و یکی مخصوص بعمرہ اما مخصوص بحج اقران
و آن جمع کردن حج و عمرہ است در احرام واحد ۲ تمتع و آن بجا آوردن عمرہ است در
اشہر حج و حج کردن ہمدران سال باحرام دیگر مسئلہ شرط صحت قران و تمتع
آنست کہ واقع شود اکثر اشواط طواف عمرہ در اشہر حج اگرچہ احرام پیش از
اشہر حج بستہ باشد ۳ افراد و آن گزاردن حج ست بغیر عمرہ اما مخصوص بعمرہ و آن
احرام بستن بعمرہ مجرد ست نوع سیوم در کیفیت احرام بارعایت شرائط و
واجبات و سنن و مستحبات چون خواہی کہ احرام ببندی قص شارب کنی و ناخن
چینی و سوی بغل و زہار گیر و غسل کنی و بوضوئے ہمان غسل احرام ببندی و تدہین موے
و تطیب بدن کنی لیکن جامہ خوشبو نکنی بطیبی کہ باقی ماند اثرا و چہ افتد کہ از تو محو شود
و چون باز پوشی آنرا گوئی بوی خوش بکار بردہ باشی در حال احرام و بپوشی ردا
و ازار ظاہر نادوختہ سپید رنگ و بگزاری دو رکعت نماز اگر وقت مکروہ نیست و بجای
در رکعت اولی سورۃ الکافرون و در ثانیہ سورۃ الاخلاص و بعد سلام از نماز سر
برہنہ کنی و نیت و تلبیہ گوئی مادام کہ نشستہ رو بقبلہ در جائگاہ نماز و الفاظ نیت
اینست اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ الْحَجَّ فَیَسِّرْہُ لِیْ وَتَقَبَّلْہُ مِنِّیْ وَاَعِنِّیْ عَلَیْہِ
وَبَارِکْ لِیْ فِیْہِ نَوَیْتُ الْحَجَّ وَاَحْرَمْتُ بِہٖ لِلّٰہِ تَعَالٰی
ای محرم اگر پیش ازین حجی نکردہ خوشتر آنست کہ بگوئی اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ
الْحَجَّ الْفَرْضَ الخ اگرچہ فقیری کہ اگر بعد ازین غنی میکند ترا رست کریم این حج
قایم بمقام فرض میشود نزد شافعی نیز رحمۃ اللہ علیہ مسئلہ این بیان حج مفرد بود

وانکہ ہر دو نسک احرام می بندد ذکر کند ہر دو را یعنی بگوید اللّٰھُمَّ انِّیْ اُرِیْدُ
الْحَجَّ وَالْعُمْرَۃَ الخ مسئلہ بعد نیت متصل تلبیہ بگوی کہ ملا علی قاری
علی نقل عنہ فی حیات القلوب آنرا نیت قلب را تلبیہ شرط گفتہ است
مسئلہ تلبیہ ماثور دو نیست لَبَّیْکَ اَللّٰھُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ
لَکَ ... الفاظ ماثور دو تلبیہ
نیست ... احتراز از تمام محظورات
دو سہ گاہ ذکر آن فصل مجرمات است مسئلہ پس تلبیہ ورود و نرستی بر رسول کریم
علیہ وعلی الہ افضل الصلوٰۃ والتسلیم و افضل کیفیات درود تشہد است مسئلہ
پس دعا کنی و از دعوات ماثورہ در ہر وقت این دعا را گفتہ اند اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ
اَسْئَلُکَ بِرِضَاکَ وَالْجَنَّۃَ وَاَعُوْذُبِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَالنَّارِ مسئلہ اکثار
کند در تلبیہ تغیر خصوصاً ہنگام تغیر حال و مکان و زمان چون در وقت اقبال لیل و
نہار و در ساعات اسحار و بکا و ہبوط و صعود و قیام و قعود و خروج و دخول و رکوب
و نزول و عقب صلوٰۃ و عند التقاء الجماعات و زمان ارادہ نوم و وقت استیقاظ
و در حال طلوع و غروب نجوم و ہبوب ریاح مسئلہ انکہ احرام بحج بستہ لازال تلبیہ
گوی تا شروع کند بر می جمار و بر می اول جمرہ قطع کند تلبیہ را مسئلہ آنکہ
مستحب است زمان قطع تلبیہ اول شروع در طواف است ترتیب در تمام حج
و عمرہ احکام مرد و زن یکی ست الا در دو از دہ چیز اول رو ست زن محرمہ نماز
محیط اگر با نسیابی ملطیہ رنگین نشود مثل زعفران و عصفر ۲ جایز ست پوشیدن
سر و پوشیدن روی جایز نیست و بر تقدیر پوشیدن فدیہ لازم آید اثم و جزا اما اگر بوجہی
پوشیدہ کہ دور ست از مباس وجہ جایز ست بلکہ مستحب بلکہ واجب نیز گفتہ اند ۳
اخفای صوت در تلبیہ ۴ نکردن رمل در طواف ۵ نکردن اضطباع در طواف

۶ ترک استلام حجر در حال ازدحام بر جمال و کذلک استلام رکن یمانی ۷ گذاردن
رکعتین طواف خلف مقام بکا و از دحام ۸ در سعی بشتاب نرفتن در میانه میلین
۹ صعود نکردن بر صفا و مروه در زمان هجوم مردان ۱۰ قصر کردن موی سر در وقت
برآمدن از احرام نه حلق ۱۱ در تاخیر طواف الزیارت جزا بر او نیست اگر پیش از
طواف الزیارت حریضه و محبوسه و حایض و نفساشده و این حکم انگاه است
که نیافت در ایام نحر آن مقدار از وقت که ادا میکرد طواف را والا علیه الدم ۱۲
اگر هشتم آمد پیش از طواف الوداع و همراهش بآهنگ رجوع دیار بر جاست
ساقط میگردد طواف وداع از وی مگر آنکه پاک شود پیش از مفارقت بنیان مکه که
در اینصورت واجب است ایشان طواف والا لازم آید دم مسئله حایض را بجا
آوردن همه افعال حج روا است حاشی الطواف زیرا که دخول مسجد جایز نیست
و معنی عدم جواز حرمت فعل است نه عدم صحت فوع چهارم در محرمات و
مکروهات و مباحات و مفسدات احرام اما محرمات احرام پس محرم ترک
واجب است او در نوع نخستین ازین باب در حین ذکر اجنبات گفتیم که در احرام دو
واجب است یکی بستن احرام از میقات دوم اجتناب از ارتکاب جنایات
و مسائل بستن احرام از میقات انجا شرح کردیم و محظورات را در اینجا بیان
کنیم انشاء الله تعالی بدانکه محرم را لازم است احتراز از رفث و فسوق و جدال
و رفث علی الاختلاف باجماع است یا ذکر دواعی جماع عام تر از انکه با رجال
باشد یا با نسایان متعدد بحضور نساء و مراد بفسوق جمیع معاصی ست و مراد بجدال
مخاصمه با مردم مسئله اگر محرم مرتکب فسوق و جدال را بزه کار بود و جزا لازم
نیاید بهذا قال علی القاری رحمه الله منقل عنه ابو هاشم السندی فی حیات القلوب
مسئله واجب است محرم را پرهیز از جماع در سبیلین و از دواعی آن چون قبله

وملبس ومعانقه واحتراز از ازاله موی بدن و بوشیدن سر و رو بے
وشستن سر و ریش بخطمی وخضاب سر و ریش باحنو بخاد و سدر و امثال آن مخیط چون قمیص وجبا و کلاه
و دستار و سراویل و شلوار و اکل طیب مفرده و قرنفل و زنجبیل و الایچی را
از طیب شمرده اند و اجتناب از تمام بدن اعم از دهن بطیب و غیر طیب و پرهیز
از کشتن صید و دور کردن آن و انداختن جامه در آفتاب هلاک صید را
و احتراز از کشتن صید بتبعی و امر کردن بغیر و از اشارت و دلالت بسوی
صید و از اعانت غیر محرم بر اخذ صید و بیع و شرای صید و تنبیه بر اینکه صید
جاندار می است که بهره گرفته با بقوایم و جناح و متوحش باشد بحسب سرشت چون
اهو و کبوتر و استیناس عارض در حساب نیست ف در اکثر این محظورات
لازم آید جزا باز بکتاب آن اما کفارات پس ذکر آن حواله بناسک نامه ها
طولانی است اما مباحات احرام بستن اهله و منطقه و استظلال بخانه یا بدیوار
یا بخیمه یا به محمل یا به جامه که مرفوع باشد بحیث از سر و کشیدن سر به قصد سنت و
قطع ناخن شکسته و فصد و حجامت بی ازاله موی و چاک کردن قروح و نهادن
سر و رخسار یا خود بر بالین و خوردن گوشت شکار و شتی که اصطیاد و ذبح خود او
است نه از غیر محرم از غیر حرم و امر و اعانت و دلالت نبوده ست از محرم و ترویح
و تذبیح و ذبح اشتر و گاو و گوسپند و کشتن هوام چون مار و کژدم و مگس و پشه
و جز آن اما مفسدات احرام مفسد احرام یکی است و نهانست بمفسد حج و عمره
و آن جماع ست در احدے السبیلین پیش از وقوف عرفات و حج و پیش از طواف
عمره در عمره و سنه چون واقع شد جماع پیش از اوان احرام در حج پیش از وقوف
عرفات فاسد شود حج و حکم فساد حج آنست که واجب شود سه چیز اول کشتن
گوسپند دوم ادای بقیه افعال حج درین سال چنانچه در حج صحیح مثل دخول

بعرفات وبمزدلفه ورمی جمرات وجزآن واجتناب از تمامه محظورات وبرتقدیر
ارتکاب محظورات لازم شود جزا چنانکه در حج صحیح سیوم قضا کردن آن حج را
در سال آینده باحرام جدید مسئله اگر واقع شده قاع بعد از وقوف بعرفات
پیش از طواف الزیارت شد حج فاسد نشود اما دم بدنه لازم آید بسبب عظم جنایت وبدنه
اشتر است یا گاو مسئله اگر مباشر بجماع شد بعد از احرام در عمره پیش از طواف
فاسد شود عمره ولازم آید دم شات وامتیان بقیه افعال عمره وقضای آن عمره باحرام
دیگر مسئله اگر وطی کرد بعد طواف عمره پیش از حلق سواء کان قبل السعی او بعد
السعی دم کو سپند واجب شود نوع پنجم در کیفیت خروج از احرام مسئله شرط
خروج از احرام حلق یا قصر چهارم حضرت از سر است در وقت
مسئله وسنت سنون برای حلق بعد از رمی جمره عقبه است در حج وبعد از سعی
در میان صفا ومروه است در عمره مسئله اگر حلق وقصر نکرد برنیاید از احرام اگرچه بگذرد
شهور واعوام وهر بار که بفعل آرد محظوری لازم شود جزای جداگانه الا برتقدیر
ارتکاب محظورات بنیت رفض احرام یک جزا لازم آید مسئله چون تمام شد
احرام بوجهی که گفته شد ای آفاقی وقت آنست که داخل شوی در بقعه مبارکه پس یاد
گیر آداب دخول آن باب ششم در صفت دخول مکه معظمه یا ایها الحاج
چون برسی باول حدود حرم فعلیک بالسکینة والوقار الا تتم
بیت حافظ اعلم وادب در زکر حضرت شاه هر کرا نیست ادب لایق صحبت
نبود بخشوع وزاری دعا کنی وبخوانی این دعا که ذکر کرده اند در هیچ مقام اللهم
ان هذا حرمك وحرم رسولك فحرم لحمی ودمی وعظمی علی النار
اللهم امنی من عذابك یوم تبعث عبادك واجعلنی من
اولیائك واهل طاعتك وتب علی انك انت التواب الرحیم

فاستلم اعوذ بالله العظيم وبوجهه الكريم وسلطانه
القديم من الشيطان الرجيم بسم الله والحمد لله
والصلوٰة والسلام على رسول الله اللهم اغفر لي جميع
ذنوبي وافتح لي ابواب رحمتك وادخلني جنتك
وچون نظر افتد بر كعبه معظمه سه بار تهليل وتكبير گويد وبگويد لا اله الا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم انت السلام
ومنك السلام واليك يرجع السلام فحينا ربنا بالسلام
وادخلنا دار السلام تباركت وتعاليت يا ذا الجلال
والاكرام وبگويد اللهم زد هذا البيت تشريفا وتعظيما و
وتكريما وبرا ومهابة وزد من شرفه وعظمه
ممن حجه واعتمره تشريفا وتكريما وتعظيما
ودعا كند هر انچه خوش آيد كه دعا هنگام رويت بيت مستجاب است بعضے گفته اند
ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار را
بخواند كه جامع خير دنيا وآخرت است واز امام اعظم رحمة الله عليه منقولست كه دعا كند كه
مستجاب الدعوات شود تا در هر مكان وزمان مشكلت او مقرون بغرقبول باشد
ورفع ايدى نكند هنگام رويت بيت وچون داخل شد در مسجد متوجه شود بطرف
حجر اسود وشروع كند در طواف قدوم باشد يا غير آن ومقتضى تحية
المسجد كه تحيت اين مسجد طواف است يا رب مگر خوف فوت صلوٰة مكتوبه باشد
ونماز جنازه وغير آن كه انگاه آنرا بيشتر از طواف بايد گزارد باب سيوم

در ذکر طواف و آن شش قسم است نوع اول در ذکر انواع طواف بایدانست
انچه مخصوص بحج و عمره است چهار طواف ست سه مخصوص بحج و یکی مخصوص
بعمره اما مخصوص بحج یکی طواف قدوم است که سنت است آفاقی را که مفرد باشد
و حج با قارن در وقت صحت آن از وقت دخول مکه است چون اشهر حج باشد تا
وقوف عرفات و وقت فضیلت آن در حق او اول قدوم است بمکه دوم طواف
الزیارت و آن رکن حج است که صحیح نمیشود حج بغیر آن و وقت جواز آن بعد طلوع
فجر از روز عید نحر و واجب است ادای آن در ایام نحر و بر تقدیر تاخیر آثم میشود
و ملازم آید دم اما بمرور وقت جواز است سوم طواف الوداع و آن واجب است
بر آفاقی را مفرد باشد یا قارن یا متمتع و اول وقت جواز آن بعد طواف زیارت
و مستحب است ادای آن در حال انشای سفر اما طواف مخصوص بعمره
طواف عمره است و آن رکن است و وقت صحت بعد احرام است و نیت او را
آخر بلکه جمیع عمر وقت اوست مسئله طواف دیگر که خصوصیتی بحج و عمره ندارند
۱ طواف نذر ۲ طواف تحیة المسجد ۳ طواف نفل نوع دوم در شرح شرائط
صحت طواف و واجبات و سنن و مستحبات بدانکه یکی از شروط صحت
طواف نیت است چنانکه در سائر اعمال و بسنده است بر وجه اطلاق و با تخصیص
بتعیین فرض و نفل با تعیین طواف القدوم یا طواف الزیارت و استحب شمردن
دیگر از شروط صحت مکان ست و آن حوالی کعبه است داخل مسجد الحرام دیگر از شروط
صحت طواف ابتدا ان اشواط اربعه است که قدر فرض همانست تشبیه این
شرط در طواف است مطلقا اما طواف ثلاثی حج و طواف عمره را شرط چهارم
نیز است و آن زمان است و آنفا ذکرش گذشت اما واجبات طواف ۱ طهارت ببدن
از نجاست حکمیه یعنی از حدث اصغر و اکبر ۲ ستر عورت ۳ ایتان باشواط ثلاثه

اخیره ۴ پیاده رفتن مر آنرا که تواند ۵ تیامن یعنی یمین کعبه را بریسار خود داشتن
۶ طواف خارج از حطیم کردن ۷ رکعتین طواف گزاردن مسئله اگر ترک کرد
یکے از واجبات را واجب بود اعادهٔ طواف بر وجه کمال و چون اعاده نکند
بخون گوسپند جبر کند الا طواف زیارت که اگر آنرا بجنابت کرد ذبح بدنه لازم آید
و آن بهتر است یا گاو اما سنن طواف ۱ استلام حجر اسود و شوط اول و شوط اخیر
و در دیگر اشواط مستحب است ۲ استلام حجر بهنگام اراده سعی در میان صفا
و مروه ۳ اضطباع در همه اشواط طوافی که سعی بعد ازان مشروع است ۴
رمل در سه گردش اول طوافی که سعی بعد ازان مشروع است ۵ رفع یدین
در ابتدای طواف بوقت تکبیر مقابله حجر اسود و در رفع یدین در دیگر اشواط هنگام
تکبیر مقابله حجر اختلاف است ۶ ابتدای طواف از حجر اسود و قیل واجب ۷ استقبال
حجر اسود در ابتدای طواف و استقبال آن در هر شوط مستحب است ۸ موالات
در میان اشواط طواف و اجزای اشواط ۹ موالات در میان طواف و سعی
۱۰ طهارت جسم و جامه از نجاست حقیقیه و قیل واجب اما مستحبات طواف آغاز
طواف از حجر اسود بنوعے که مرور جمیع بدن بر حجر واقع شود و استلام حجر اسود
سه بار و سجود بر حجر و تکرار آن و استلام رکن یمانی بی تقبیل و سجده و اشتغال در
حال طواف بادعیه ماثوره و غیر ماثوره و اخفاء در قرائت اذکار و ادعیه و طواف
کردن در قرب خانه بشرطیکه موذی باذیت دیگران نشود و طواف کردن خارج
شاذروان و از سر گرفتن طواف بر تقدیر قطع آن بعذر یا بعیذر و حفظ نظر از هر
که خلل اندازد در حضور **نوع سیوم** در ذکر کیفیت طواف مع رعایت از شرائط
تا مستحبات چون خواهد که شروع کند در طواف پس اگر طوافی است که بعد ازان
سعی بیاید کرد اولا اضطباع کند پس اضطباع در طواف عمره مطلقا سنت بود

رود طواف قدوم چون وصل کند سعی حج را بادی و اگر سعی را بعد طواف الزیارت
بجا خواهد آورد و زیرا که بخیر است که سعی حج بعد طواف قدوم ادا کند یا بعد طواف الزیارت
پس اضطباع در طواف قدوم سنت نبود و در طواف الزیارت چون حلال
شده است اگر بوشید ثیاب مخیطه را اضطباع متعذر است و اگر جامه دوخته نپوشید
پس اضطباع مسنون باشد بشرطیکه ادا نکرده است سعی حج را پیش ازین و جزا نیکه
گفتیم و دیگر اقسام طواف اضطباع مسنون نبود زیرا که نیست سعی در عقب آن
اضطباع عبارتست از در آوردن میانه رداء را در زیر بغل راست و انداختن هر دو طرف
رداء بر شانهٔ چپ بر سینه و پشت شانهٔ راست مسئله بعد فراغ از اضطباع بایستد رو بجانب
بجانب حجر اسود از سمت رکن یمانی و نیت طواف کند تا مرور جمیع بدن بر حجر واقع شود
مسئله ازدحام بین رکن یمانی و حجر ابتدا نکند که خلاف سنت است مسئله نیت کند
بقلب لسان باین الفاظ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ اَنْ اَطُوْفَ بِهٰذَا الْبَیْتَ
اَلْحَرَامَ سَبْعَةَ اَشْوَاطٍ لِوَجْهِكَ الْكَرِیْمِ فَیَسِّرْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ
پس مشی کند بجانب بین خود بایستد مقابل حجر اسود و بگوید اَللّٰهُمَّ اِعَانًا
لِكَ وَتَصْدِیْقًا بِكِتَابِكَ وبهتر است که این الفاظ در هر شوط بگوید چون
در محاذات حجر و بردارد هر دو دست در وقت تکبیر مقابله حجر اسود چنانکه در نماز
در آغاز طواف اما رفع یدین در هر شوط در وقت تکبیر محاذی حجر مختلف فیه است و
آورده اند از ملا علی قاری که گفت گاهی برداشته شود دست و گاهی نه عملا بالوجهین
و بعد از تکبیر استلام کند حجر را باین صفت که بنهد دهان خود در میان دو کف خود
و بوسه دهد سه بار چنانکه صوت برخیزد و سجده کند بوضع جبهه بر حجر و اگر باین صفت
تقبیل میسر نشود پس مس کند حجر را باطن کفین و بوسه دهد کفین خود را و اگر مس
بدست نیز میسر نشود بسبب ازدحام یا بسبب تلطخ حجر بمطیبات و طایف محرم است

پس مسح کند حجر را بچوب و جز آن و تقبیل کند آنرا و اگر این هم میسر نیاید بایستد
محاذی حجر و اشارت کند بهر دو دست بسوی حجر بنوعیکه کوئی نهاده است هر دو دست
بر حجر و ببوسد کفین خود را **مسئله** در صورت هجوم خلق در اثنای طواف توقف
نکند برای رفع هجوم جهت تقبیل حجر بلکه اشاره کند و بگذرد و آما در ابتدا و انتهای طواف
باید که توقف کند بانتظار زوال ازدحام برای استلام **مسئله** بعد فراغ از
استلام حجر روان شود بجانب یمین خود که باشد کعبه در جانب یسار و هفت شوط
بجا آرد از پشت حطیم **ف** از ابتدای حجر تا انتهای حجر یک شوط است **مسئله** چون
مرور کند بر رکن یمانی استلام کند آنرا در هر طوفه در صورت امکان بدست راست فقط
و بر تقدیر عدم امکان اشاره نکند بجانب آن **تنبیه** استلام و رکن باقی که شامی
و عراقی است بدعت است **مسئله** رمل کند در سه شوط اول از اشواط هفت گانه
در حوالی جمیع بیت معظم **ف** رمل عبارتست از سرعت رفتار با تقارب خطوات
که نه دویدن باشد و نه جنبیدن و تحریک هر دو کتف **مسئله** سنت رمل خاص
بطوافی است که بعد از وی سعی است پس سنت باشد رمل در طواف عمره مطلقا
و در طواف قدوم اگر ضم کند سعی حج را با و اگر ضم کرد سعی را با طواف زیارت رمل کند
در طواف زیارت نه در طواف قدوم **مسئله** اگر سهو کرد در رمل را در طوفات سه گانه
قضا نکند در طوفات باقیه آما اگر سهو کرد در بعض اشواط سه گانه ترک نکند در باقیه
چه ما لا یدرک کله لا یترک کله **مسئله** مشتغل باشد در سایر اشواط باذکار مسئله
ختم کند طواف را باستلام حجر **مسئله** پس از استلام بیاید بملتزم و آن موضعی است
در میان حجر و باب کعبه و متعلق شود بآن و بنهد بر آن سینه و شکم گاه رخسار راست
و گاه چپ و گاه وجه و دراز کند بدین را فوق راس و ملصق شود و بستاریت
و بخشوع تمام مسئلت کند نکوئی دارین را پس بیاید بمقام ابراهیم و دو رکعت

طواف بگزارد خلف مقام مسئلہ تقبیل و استلام نکند مقام را مسئلہ بین یابد
بچاہ زمزم و مستقبل شود بکعبہ و بنوشد آب بسہ نفس و در اول و آخر ہر جرعہ ؛
بسم اللہ والحمد للہ گوید چنانکہ داب شرب آب ست در ہر وقت و ہر مکان
و سیر بنوشد آب او نظر کند در چاہ و در حال نظر کردن سہ بار تکبیر گوید و بیرون آرد
دلو می بنفس خود اگر قدرت داشتہ باشد پس بیاید بجانب حجر اسود و استلام کند
و بی تاخیر روان شود بسوی صفا و شروع کند در سعی و این عود بجانب حجر جہت
افتتاح سعی ست پس بعد طواف نہائیکہ سعی بعد از ان شروع نیست عود بحجر ما
نیست نوع چہارم مشتمل ادعیہ و اذکار ماثورہ و غیر ماثورہ در وقت طواف
چون خواہد کہ طواف کند متوجہ شود بسوی حجر اسود و بعد از بسملہ و تکبیر و حمد و صلوۃ
کما تر گوید اللھم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاء بعھدک و اتباعا
لسنۃ نبیک محمد صلی اللہ تعالی علیہ وسلم لا الہ الا اللہ واللہ اکبر ط
اللھم الیک بسطت یدی و فیما عندک عظمت رغبتی فاقبل دعوتی
و اقلنی عثرتی و ارحم تضرعی و جد لی بعفوک و اعذنی من مضلات
الفتن چون برسد در محاذات ملتزم بگوید اللھم ان لک علی حقوقا فاقضہا
بہا علی و علی للناس قبلی تبعات فتحملہا عنی اللھم انک قد وجبت
بکل ضیف قری و انا ضیفک فاجعل قراہ منک الجنۃ و در محاذات باب کعبہ
گوید اللھم ھذا البیت بیتک و ھذا الحرم حرمک و ھذا الامن امنک
و ھذا المقام مقام العائذ بک من النار فاعوذ بک من النار فاعذنی
منہا و بخواند در سہ رکن و مقام اللھم فنعنی بما رزقتنی و بارک لی فیہ و خلفہ
علی کل غائبۃ لی بخیر انک علی کل شیء قدیر ط و در مقابل میزاب شریف گوید
اللھم اظلنی فی ظلک یوم لا ظل الا ظلک و اسقنی بکاس محمد صلی اللہ

تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم شربۃ لا اظمأ بعدھا ابدا یا ذا الجلال
والاکرام وہ در مقابل رکن شامی گوید اللھم اجعلہ حجا مبرورا وذنبا
مغفورا وسعیا مشکورا وعملا مقبولا وتجارۃ لن تبور یا عزیز یا غفور
یا عالم ما فی الصدور اخرجنی من الظلمات الی النور ہ اگر باشد طواف حج
یا عمرہ و در طواف نافلہ اینچنین گوید اللھم اجعل ذنبی مغفورا وسعیی مشکورا
وعملی مقبولا وتجارتی لن تبور یا عزیز یا غفور و در برابر رکن یمانی گوید
اللھم انی اسئلک العفو والعافیۃ فی الدین والدنیا والاخرۃ ربنا اتنا
فی الدنیا حسنۃ وفی الاخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار ہ و گوید
اللھم انی اعوذ بک من الکفر والفقر والذل ومواقف الخزی
فی الدنیا والاخرۃ و در میان رکن یمانی و رکن حجر گوید ربنا اتنا
فی الدنیا حسنۃ وفی الاخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار ہ
تنبیہ در کتب مناسک دعیہ و اذکار بسیار ذکر کردہ اند و ما پارہ از ان آوردہ ایم
وبجہت رعایت اختصار ماثورہ را از غیر ماثور جدا نکردیم مگر بدانکہ صاحب سفر السعادت گفتہ
است کہ در ہیچ مکانی دعای مخصوص نیست کہ باسناد صحیح ثابت شدہ باشد مگر در میان
رکن یمانی و حجر اسود کہ آنجا میگفت ربنا اتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الاخرۃ حسنۃ
وقنا عذاب النار انتہی لیکن در آثار سلف در ہر موضعی از مواضع طواف دعای
مخصوص آمدہ چون فارغ شود از طواف و بیاید بملتزم گوید یا واجد یا ماجد
لا تذل عبدک بغیۃ انعمت بھا علی الھی وقفت ببابک والتزمت بعتبابک
وارجوا رحمتک واخشی عقابک اللھم حرم شعری وجلدی
علی النار اللھم کما صنت وجھی عن سجود غیرک فصن وجھی عن
مسئلۃ غیرک اللھم یا رب البیت العتیق اعتق رقابنا ورقاب

اباءنا وامهاتنا يا كريم يا غفار يا عزيز يا جبار ربنا تقبل منا
انك انت السميع العليم وتب علينا انك انت التواب الرحيم وبس
ركعتين طواف بگويد اللهم هذا بلدك والمسجد الحرام وبيتك الحرام وانا
عبدك وابن عبدك وابن امتك اتيتك بذنوب كثيرة وخطايا جمة واعمال
سيئة وهذا مقام العائذ بك من النار فاغفر لي انك انت الغفور
الرحيم اللهم انك دعوت عبادك الى بيتك الحرام
وقد جئت طالبا رحمتك مبتغيا مرضاتك وانت منحت
على بدنك فاغفر لي وارحمني انك على كل شيء قدير
وچون قصد كند شرب زمزم را وپسنديده نوشيدن بهتر ست پس بگويد در وقت اراده
شرب اللهم انك بلغني ان رسول الله تعالى صلى الله تعالى
عليه وآله وصحبه وسلم قال ماء زمزم لما شرب له
اللهم واني اشربه لتغفر لي ذنوبي ولترزقني علما نافعا
ولتستفي عن مرضي فافعل بي ذلك بفضلك

نوع پنجم در ذكر محرمات ومفسدات مكروهات ومباحات طواف اما محرم طواف
على الاجمال ترك واجب ست اما مفسد طواف پس بالخصوص مفسد طواف پنج ست
اما مكروهات طواف كلام فضول اى زائد بر حاجت وعقد بيع وشراء خواندن شعر ورفع صوت
وايشان بالذكر والذكار وطواف در جامه نجس وترك ردل وصطباع در طوافيكه مشروع
وترك استلام حجر وتقريب كثير در ميانه اشواط وجمع در ميان دو اسبوع طواف بدين
ركعتين بالا در اوقات مكروهه وطواف در حال خطبه هر خطبه كه باشد
طواف افتاء واستفتاء مسايل دينيه ترك اذكار واوعيه وقت مقابل ميزاب شريف گويد
بضرورت طواف كردن در حال مكوب بعذر تذنيب وفي اسقني بكاس محمد صلى الله

مسئلہ طواف در ہیچ وقت مکروہ نیست اگرچہ وقت طلوع بود یا غروب یا استوا مسئلہ
اگر وضو شکست برود و وضو کند و بر باقی بنا نماید و لازم نیاید چیزی مسئلہ اگر در اصل
شوط شک افتاد پس در طواف فرض چنانکہ طواف الزیارت و در طواف واجب چنانکہ
طواف الوداع استیناف کند از سر و بنا نکند بر غالب ظن و در طوافہای تطوع بنا کند
بر ظن غالب و قیل حکم شک در طواف حکم شک در نماز ست مسئلہ ادای رکعتین طواف
در وقت مکروہ صحیح باشد مع الکراہۃ و ہمچنین اعادہ ایشت باب ۴ چہارم در ذکر مسائل
سعی بین الصفا والمروۃ و ما یتعلق بہا بدانکہ سعی از واجبات حج و عمرہ ست و مر آنرا
شرائط صحت و واجبات و سنن و مستحبات و محرمات و مفسدات و مکروہات و لہذا این
باب مشتمل بر سہ نوع آمد نوع اول در ذکر شرائط صحت و واجبات و سنن و مستحبات
سعی اما شرائط صحت ۱ وقوع سعی در میان صفا و مروہ نہ خارج از حدود آن ۲
وقوع سعی بعد طواف اگرچہ تطوع باشد ف اگر یکی احرام بحج بستہ و میخواہد کہ سعی
پیش از طواف زیارت بجا آرد طواف نفل کند و ادا کند سعی را و درین طواف رمل و
اضطباع سنت باشد ۳ شرط ست تقدیم احرام بر سعی مسئلہ اگر سعی کند بعد طواف
قدوم بقای احرام شرط ست و اگر سعی کند بعد طواف زیارت شرط نیست بلکہ نزدن
احرام سنت ست ۴ وقوع سعی در وقت و آن اشہر حج ست برای سعی حج و اما عمرہ
اشہر حج شرط نیست الا قران و تمتع را مسئلہ مراد بوقت اشہر حج در سعی حج آنست
کہ تقدیم جایز نیست الا اگر طواف الزیارت کرد بعد روز عید نحر جایز باشد سعی بعد
آن اما واجبات سعی ۱ سیر در سعی با قدام اگر عذری ندارد ۲ بقای احرام
تا از جوانب سعی عمرہ ۳ قطع جمیع مسافت کہ در میان صفا و مروہ واقع ست ۴
علی الثالث اللھم اما سنن سعی ۱ موالات در میان طواف و سعی ۲ موالات
مسئلہ عبرک اللھم ۳ نیت سعی ۴ صعود بر صفا و مروہ ۵ ہرولہ در میلین

وشی برنہج سکونت وقار در مسافت باقی ۶ ستر عورت اما مستحبات سعی
اشتغال باد عیہ واذکار ماثورہ ۲ طہارت جسم وجامہ از نجاست حکمیہ وحقیقیہ ۳
جہد وخشوع وطول مکث برائے دعا بر صفا و مروہ ۴ استیناف سعی اگر واقع شد
تفریق در اشواط ۵ ادای دو رکعت نماز در مسجد حرام بعد فراغ از سعی تمام نوعلد وہم
در گزاردن کیفیت ادای سعی کہ حاوی باشد از شرائط تا مستحبات۔ چون خواہی
شروع کنی در سعی نخستین بوسہ دہی حجر اسود را پس برائی بسوی صفا از باب صفا وبگذاری
بگاہ خروج از مسجد آداب خروج را چون برآوردن پای چپ پیشتر از راست
خواندن دعائی کہ در التشہد متوجہ شوی بسوی صفا وچون برسے بصفا بگوئی
اِبْدَءُ بِمَا بَدَءَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ
الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَّطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيْمٌ ط ودر حین صعود بر صفا برائے
چند انکہ ببیند کعبہ را مستقبل شوی کعبہ را ونیت سعی کنے بدل وزبان اَللّٰهُمَّ
اِنِّیْ اُرِیْدُ اَنْ اَسْعٰی بَیْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعَةَ اَشْوَاطٍ لِوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ
فَيَسِّرْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ پس بردارد دستہا را طرف آسمان تا ہر دو شانہ
وسہ بار تکبیر گوئی وحمد وثنای خدائے عز وجل بجا آوری وتہلیل کنے ودرود حضرت
رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرستی ودعائی خیر کنے خود را وجملہ مسلمانان را وسہ بار
گوئی این جمیع اذکار را مع التکبیر ورفع کنی یدین را با ہر تکبیر وارسال نکنی دستہا
چنانکہ در نماز چہارین رفع الیدین بطریق دعاست وکیفیت خواندن اذکار مذکورہ
بر وجہ کمال اینست کہ بردارد دستہا را وبگوید اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا هَدَانَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا اَوْلَانَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدٰىنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ

لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيْرٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ وَصَدَقَ وَعْدَهٗ وَنَصَرَ عَبْدَهٗ
وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ
وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى
اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَاَتْبَاعِهٖ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ ط اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ
قُلْتَ اُدْعُوْنِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ وَاِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ وَاِنِّيْ اَسْئَلُكَ
كَمَا هَدَيْتَنِيْ لِلْاِسْلَامِ اَنْ لَّا تَنْزِعَهٗ مِنِّيْ وَلَا تَنْزِعْنِيْ مِنْهُ حَتّٰى
تَتَوَفَّانِيْ وَاَنَا مُسْلِمٌ وَقَدْ رَضِيْتَ عَنِّيْ اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ عَلٰى سُنَّةِ
نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَتَوَفَّنِيْ عَلٰى مِلَّتِهٖ
وَاَعِذْنِيْ مِنْ مُّضِلَّاتِ الْفِتَنِ وَنَزَغَاتِ الشَّيْطٰنِ اَللّٰهُمَّ اعْصِمْنِيْ بِدِيْنِكَ
وَطَوَاعِيَتِكَ وَطَوَاعِيَةِ رَسُوْلِكَ اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنِيْ حُدُوْدَكَ اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْنِيْ مِمَّنْ يُّحِبُّكَ وَيُحِبُّ مَلَائِكَتَكَ وَرُسُوْلَكَ وَعِبَادَكَ
الصَّالِحِيْنَ اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ لِيَ الْيُسْرٰى وَجَنِّبْنِيَ الْعُسْرٰى وَاغْفِرْ لِيْ
فِي الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ اُوْفِيْ بِعَهْدِكَ الَّذِيْ عَاهَدْتَّ
عَلَيْهِ وَاجْعَلْنِيْ مِنْ اَئِمَّةِ الْمُتَّقِيْنَ وَمِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيْمِ وَاغْفِرْ
لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ وَنَزَغَاتِ الشَّيْطٰنِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَشَايِخِيْ
وَلِلْمُسْلِمِيْنَ اَجْمَعِيْنَ ط وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعٰلَمِيْنَ ط وتطویل کند در قیام بر صفا کہ اینست مقام اجابت دعا مسئلہ مشتغل شد
بہ تلبیہ حال سعی اگر سعی کردہ ست بعد طواف القدوم اما در سعی کہ بعد طواف الزیارت باشد
در سعی عمرہ تلبیہ نیست مسئلہ بعد فراغ از اذکار مبوطہ نماید بنجا مروہ و بگوید در وقت ہبوط

اللّٰھُمَّ اسْتَعْمِلْنِیْ بِسُنَّۃِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ
وَتَوَفَّنِیْ عَلٰی مِلَّتِہٖ وَاَعِذْنِیْ مِنْ مُّضِلَّاتِ الْفِتَنِ بِرَحْمَتِکَ یَا
اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ط بگوید درمیان صفا و مروہ رَبِّ اغْفِرْ لِیْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ
عَمَّا تَعْلَمُ وَاِنَّکَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَکْرَمُ نیز بگوید اَللّٰھُمَّ اجْعَلْہُ حَجًّا مَّبْرُوْرًا
وَسَعْیًا مَّشْکُوْرًا وَّذَنْبًا مَّغْفُوْرًا رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ
الْعَلِیْمُ اَغْفِرْ لِیْ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَا مُجِیْبَ الدَّعْوَاتِ یَا
اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ط نیز بگوید سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ
اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ نیز بگوید لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ
لَا شَرِیْکَ لَہٗ لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ وَھُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ط
وسعی کند بین المیلین الاخضرین بشتاب و در مسافت باقیہ آہستہ رود مستحب ست
رمل بین المیلین در جمیع اشواط سنت بخلاف رمل و اضطباع کہ آن بین در سہ شوط
اول ست مسئلہ زاید باشد سعی بین المیلین از رمل و راکب حرکت دہد مرکب را در میا
دو میل مسئلہ چون بر سد بمروہ صعود نماید بمقدار کہ ببیند خانہ را اگرچہ ممکن نیست
و دین زمانہ کہ حاجب شدہ ست بنا ہا پس بس ست کہ رو بکند بسوی خانہ کعبہ
مسئلہ بکند بر مروہ ہر چہ بر صفا کردہ بود از رفع یدین و تطویل قیام و غیر آن پس روان
شود بسوی صفا مسئلہ ادا نماید بدین وجہ ہفت شوط را مسئلہ ابتدای سعی از صفا
و انتہا بمروہ مسئلہ ذہاب از صفا بسوی مروہ یک شوط ست و ایاب از مروہ بسوی صفا
یک شوط مسئلہ بعد فراغ از سعی اولی ست کہ گزارد دو رکعت نماز در مسجد حرام
نوع سیوم در ذکر محرمات و مکروہات و مباحات سعی اما محرمات پس بر محرم ہمان
ترک واجب ست در واجبات گزاردہ آمد اما مکروہات اتفریق کثیر در اشواط سعی
۲ عقد بیع و شراء ۳ کلام فضول ۴ ترک صعود بر جبلین ۵ ترک ستاب بین المیلین

۶ تاخیر کنیز در انیان سعی از وقت آن معذور اما مباحات پس علی الاجمال
در طواف آنچه مباح است مباح است اینجا ۴ باب پنجم در ذکر مسایل مابین السعی والوقوف
مشتمل بر پنج نوع نوع اول در ذکر اعمالیکه واقع شود میان سعی و وقوف بدان آنی سعی
که چون ادا کردی سعی را پس اگر احرام تو بعمره مجرد بود بیرون آی از شهر حج یا متمتع بودی در
حج اما شوق هدی نکرده بودی پس حلق کن یا تقصیر بر آی از احرام و ساکن شو در مکه تا روز
ترویه پس احرام بحج بند و اگر احرام تو بحج صرف بود یا قارن بوده و یا متمتعی اما سوق
کرده هدی را پس اقامت کن در مکه با حرام مسئله اگر قارن و متمتع سایق الهدی
مباشر شود یک محظور را لازم آید دو جزا و مفرد بحج را یک جزا مسئله احرام بستن بعمره
جایز نیست مفرد و قارن و متمتع سایق الهدی را و جایز است طواف تطوع نوع دوم
در ذکر خطب گانه حج بروز هفتم ذی الحجه سنت است امام را که خطبه خواند در مکه معظمه بعد نماز
پیشین یک خطبه و بیاموزد مردم را مناسک حج و این خطبه اول است خطبه دویم بتاریخ نهم در عرفات
پیش از جمع بین الصلوتین خطبه سیوم بتاریخ یازدهم در منا قبل الظهر نوع سیوم در بیان
کیفیت احرام حجر مکی را چون آید روز ترویه آنکه احرام ندارد احرام بندد برای حج در ابطح
و آنکه صاحب احرام است او را تجدید احرام حاجت نیست پس آنکه احرام می بندد غسل کند و طیب
نماید بوجهیکه ذکرش در فصل احرام گذشت پس بیاید بمسجد حرام و طواف تحیت کند و او را دو
رکعتین طواف پس بگزارد دو رکعتین احرام پس احرام بندد بنوعیکه گفته ایم و شنیده
مسئله اگر تقدیم سعی بر طواف الزیارت میخواهد بجا آرد طواف نفل و اضطباع در ان نماید
دران طواف پس سعی کند نوع چهارم در ذکر رفتن از مکه معظمه بمنا روز ترویه که هشتم
ذی الحجه باشد برآید با امام از مکه بسوی منا بعد طلوع آفتاب و بگزارد پنج نماز را در منا یعنی
ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر روز عرفه مسئله سنت است بیتوتت در شب عرفه در منا
نوع پنجم در ذکر رفتن از منا بعرفات چون طالع شود آفتاب بروز عرفه و منتشر شود ضوء او

بر مشعر روانہ شود بسوی عرفات بسکون و وقار و مشغول باشد بہ تلبیہ و اذکار و ادعیہ و
استغفار و درود و فرستد بر حبیب پروردگار علیہ صلوات من اللہ العزیز الغفار و علی آلہ
الاطہار و صحابہ الکبار و بگوید اللہم اجعلہ خیر غدوۃ غدوتہا و اکثرہا من یصلی
و اعدل ما من حملک اللہم الیک توجہت و علیک توکلت و وجہک اردت فاجعل
ذنبی مغفورا و سعیی مبرورا و ارحمنی و لا تخیبنی و بارک لی فی سفری و اقض
بعرفات حاجتی انک علی کل شیء قدیر ۔ مسئلہ بر رود بعرفات بطریق
نمرہ بار گردد بطریق مازمین اگرچہ ترک کردہ اند امروز اکثر مردم طریق مازمین را از ہر بگزر
کثرت خلق را ۔ مسئلہ چون برسد نزدیک عرفات و بہ بیند جبل الرحمۃ را مصروف شود
بہ تہلیل و تکبیر و تسبیح و تحمید و صلوۃ و استغفار و تلبیہ و دعا و این روایت است از حضرت عبداللہ
بن مسعود سبحان الذی فی السماء عرشہ سبحان الذی فی الارض موطئہ سبحان
الذی فی البحر سبیلہ سبحان الذی فی النار سلطانہ سبحان الذی فی الجنۃ
رحمتہ سبحان الذی فی القبر قضاءہ سبحان الذی فی الہواء روحہ سبحان الذی
رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا منجا منہ و لا ملجا الا الیہ

باب ششم در وقوف عرفات کہ فرض دوم حج و رکن عظیم است و فوت بہ یکی از دو چیز بفوت
آن بنا کہ در حج کہ آمد الحج عرفہ و مسائل متعلقہ این باب در شش نوع حصر کنیم

نوع اول در بیان قدر فرض از وقوف و شرایط و واجبات و سنن و مستحبات آن اما
قدر فرض از وقوف توقف یک لحظہ است داخل حدود از حد عرفات در وقت آن عام
از انکہ قائم باشد یا قاعد منضجع باشد یا مار عاری باشد یا ساتر محدث باشد یا جنب حائض
باشد یا مسافر عالم باشد بہ بودن از حد عرفات یا جاہل بآن نیت حج داشتہ باشد یا نہ
باشد بیدار باشد یا مست باشد یا مبتلا بجنون باشد یا عاقل کردہ باشد یا طائع و آن وقفہ
باشد یا در روز ۔ مسئلہ تمام عرفات موقف است مگر بطن عرنہ کہ داخل عرفات نیست

ا صحت این وقوف امر وقوف . ست بر شش چیز که از شرایط گویند یکی تقدیم حرام حج پس وقوف
بی احرام یا باحرام عمره صحیح نباشد دوم مکان آن ارض عرفات ست سیوم وقت و اول آن بزوال آفتاب
شمس ست از روز نهم و آخر آن تا طلوع صبح صادق از شب عید اما واجب وقوف یکی ست از
دراز کردن وقوف ست از ابتدا تا بعد غروب و تقیید بابتدا از ان کردیم که اگر وقوف کند از وقت
زوال واجب باشد امتداد وقوف از وقت زوال تا غروب و اگر وقوف کند از وقت عصر واجب باشد
ابتداء وقوف از وقت عصر تا غروب مسئله این واجب هر کسی را بود که وقوف کند در روز و اگر
واقف شود در شب واجب نباشد چیزی اما سنن وقوف ۱ غسل برای وقوف ۲ خواندن خطبه
در مسجد نمره ۳ وقوع خطبه بعد گشتن آفتاب پیش از نماز پیشین ۴ جمع بین الصلوتین
بر تقدیر وجود شرایط صحت جمع ۵ مجرد فراغ از جمع در میان ظهر و عصر متوجه شدن بعرفات
برای وقوف ۶ رجوع با مام نه قبل از ان بشرطیکه رجوع کند امام بعد تحقق غروب بیکبار والا انتظار
رجوع امام نباید اما مستحبات وقوف ۱ اکثار تلبیه و اذکار و ادعیه و استغفار با کمال خشوع
ظاهر و باطن ۲ محکم کردن امید بقبول دعا ۳ وقوف نزدیک امام اگر میسر آید بی ایذای
امام ۴ سوار بودن در حال وقوف مسئله در فتاوی عالمگیری از قاضیخان نقل کرده
که حج بر حمار مکروه ست و بر جمل افضل ۵ وقوف کردن بامر دم نه تنها ۶ مستقبل قبله شدن
در حال وقوف ۷ مهیا بودن برای وقوف پیش از زوال ۸ نیت وقوف کردن ۹
رفع یدین بسوی سما بهنگام سوال دعا ۱۰ تکرار دعا سه بار ۱۱ افتتاح و اختتام دعوات
بحمد و صلوة ۱۲ عقب هر دعا آمین گفتن ۱۳ پاک کردن ظاهر و باطن خود ۱۴ ظاهر
بودن در آفتاب نه سایه تا گرفتن الا لعذر ۱۵ ترک خصومت و جدال با رفقا و حمال
۱۶ اکثار در اعمال خیر در حال وقوف چون بذل صدقات بر فقرا و مساکین و رحم آوردن
بر بینوایان و ضعیفان و بر سر لطف بودن با عاجزان و دردمندان و احسان کردن
با همسایگان و خویشان و رعایت جیران و تحریر رقاب و خورانیدن طعام و نوشانیدن

آب و امثال آن نوع دوم در محرمات و مکروهات وقوف اما محرمات وقوف جنون محرم تر
واجب است و واجب در بیخابگی است محرم نیز یکی باشد آن خارج شدن از حد و سوی
است پیش از نشستن آفتاب اما مکروهات وقوف اندکی و وقوف بعد فراغ از جمیع
دو نماز ۳ وقوف با عدم حضور دل ۴ تاخیر در رجوع بعد الغروب ۴ ادای نماز
باعثاد در عرفات یا جای دیگر غیر مزدلفه تنبیه صاحب حیات القلوب از ما علی قاری
آورده که گفت گزاردن مغرب و عشا در غیر مزدلفه حرام است زیرا که جمع آن در مزدلفه واجب
است اما چون ممکن است تدارک آنها با عاده آنها در مزدلفه لهذا این سبب شمار کرده اند
اورا در مکروهات انتهی ۵ سراع در زمان بازگشتن چون منجر شود به ایذای نفوس
واگر فرجه یابد اسراع مسنون باشد والله تعالی نوع سیوم در کیفیت نزول عرفات
و جمع بین الصلوتین چون بعد طلوع شمس روان شد از منا و رسید بعرفات احسن آنست
که نزول کند خارج عرفات نزدیک مسجد نمره پس غسل کند در قرب زوال متمم برای وقوف
و مجرد برگشتن آفتاب برود مسجد نمره مسئله آنکه در عرفات نازل شده بهتر است او را
که پیش از زوال سایه مسجد نمره تا تحقق نیز برد وقوف در عرفات پیش از جمع بین
الصلوتین مسئله خواند بشود و خطبه در مسجد نمره و آموخته شود مردم را تعبیه سنت مسئله
بعد از خطبه گزارده شود فریضه ظهر با اقامت سر و بعد از ان بلا فصل فریضه عصر با اذان
و اقامت مسئله مکروه است نماز نافله بعد عصر روز عرفه اگرچه وقت نماز ظهر باقی باشد
مسئله سنت است هم گزاردن نماز پیشین و دیگر در عرفات در وادی نمره و جمع آن مگر اینجا
که مقدم بود احرام حج بران و واقع شود جمع در وقت ظهر پیش از رسیدن وقت عصر بجماعت
یعنی تنها جمع روا نباشد و جز این سه شرط شرط دیگر نیست که از رسائل معلوم توان
دریافت نوع چهارم در کیفیت وقوف بعرفات بعد فراغ امام از جمع بین الصلوتین
موقف برود و نیت وقوف کند مسئله افضل است وقوف راکبا مسئله افضل

موافقت موقف سرور کائنات صلی اللہ علیہ وعلی آلہ افضل بعبادۃ مسئلہ مسعود بر جبل رحمت را
اصلی صحیح از سنت نیست مسئلہ افضل است، قوف در قرب امام و افضل جہات
پس راست امام ست ثم الیمین ثم الیسار ثم الخلف مسئلہ در وقت وقوف
مستقبل شود و بقبلہ رفع کند ایدی را و بسط کند انہا را و بخواہد چون خواہندہ مسکین بضرع
تمام بعد نماید در دعا و مقرون کند دعا را بزاری و ابتہال و سعی کند در آن و قوی دارد امید
باجابت و مکرر کند ہر دعا را سہ بار و مشغول باشد بہ تسبیح و تکبیر و تحمید و تہلیل و تلبیہ و حمد
و استغفار و صلوٰۃ بر سید انس و جان مہتر پیغمبران صلے اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم و مصروف باشد
بخواندن اذکار و ادعیہ ماثورہ و استغفار کند برای نفس خود و والدین خود و اساتذہ
و مشایخ خود و اقارب و احباء و معارف خود و سایر مومنین و مومنات الاحیاء منہم و الاموات
و تقدیم کند توبہ را بر ہمہ امور و بالجملہ مشغول باشد بوجہیکہ مذکور شد تا آفتاب تمام فرو نشیند
نوع ہشتم در ذکر اذکار و ادعیہ مخصوصہ بوقوف بگوید در موقف عرفات اللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ
مِنْ خَیْرِ مَا سَئَلَکَ مِنْہُ نَبِیُّکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ
مَا اسْتَعَاذَکَ مِنْہُ نَبِیُّکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ و نیز بگوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ
و نیز بگوید رَبِّ اجْعَلْنِیْ مُقِیْمَ الصَّلٰوۃِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ
وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسَابُ رَبِّ ارْحَمْہُمَا کَمَا رَبَّیٰنِیْ
صَغِیْرًا و نیز بگوید رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَلَا
تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّکَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ بطریق
دیگر معجم اوسط طبرانی آمدہ کہ سنت رسول مقبول در وقوف عرفات لَبَّیْکَ اَللّٰھُمَّ لَبَّیْکَ
لَبَّیْکَ اِنَّمَا الْخَیْرُ خَیْرُ الْاٰخِرَۃِ اَللّٰھُمَّ لَا عَیْشَ اِلَّا عَیْشُ الْاٰخِرَۃِ

از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما آمدہ کہ در وقت وقوف عرفات بر دو شتی دستہا را بگیرد
اللہ اکبر و للہ الحمد و سہ بار بعد ازاں گوید لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک
ولہ الحمد اللہم اہدنی بالہدیٰ ونقنی بالتقویٰ واغفر لی فی الآخرۃ
والاولیٰ ط سہ بار بعد ازاں گوید اللہم اجعلہ حجا مبرورا وذنبا مغفورا
و بعد ازاں ہر دو دست بر روی آورد و سکوت کردی بمقدار قرأت فاتحۃ الکتاب پس از رفع یدین
کردی خواندی ادعیہ مذکورہ را ہمین طور تا رجوع از عرفات و سید نا علی مرتضی کرم اللہ وجہہ
در عشیہ عرفہ میگفت اللہم لک الحمد کالذی نقول وخیرا مما نقول اللہم لک صلاتی ونسکی
ومحیای ومماتی والیک مآبی ولک رب تراثی اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر
ووسوسۃ الصدر وشتات الامر اللہم انی اسالک من خیر ما یجیئ بہ الریح واعوذ
بک من شر ما یجیئ بہ الریح واعوذ بک من شر ما یجیئ بہ الریح و از عبد اللہ بن عمر رضی
عنہما بسند جید مروی ست در عشیہ عرفہ میگفت اللہم اہدنا بالہدیٰ وزینا بالتقویٰ واغفر لنا فی
الآخرۃ والاولیٰ بعد ازاں گوید اللہم انی اسالک من فضلک وعطائک بفناطیتا
مبارکا اللہم انک امرت بالدعاء وضمنت علی نفسک بالاجابۃ فانک لا
تخلف وعدک ولا تنکث عہدک اللہم ما احببت من خیر فحببہ الینا ویسرہ
لنا واکرہت من شر فکرہہ الینا وجنبہ ولا تنزع منا الاسلام بعد اذ ہدیتنا و حضرت عبد اللہ
بن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما از دعای سوال خلیل علیہ الصلوٰۃ والسلام در عشیہ عرفہ روایت فرمودہ اللہم انک
تری مکانی وتسمع کلامی وتعلم سری وعلانیتی ولا یخفی علیک شیء من امری انا البائس
الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق المعترف بذنبی اسالک مسالۃ المسکین وابتہل الیک
ابتہال المذنب الذلیل وادعوک دعاء الخائف الضریر دعاء من خضعت لک رقبتہ وفاضت لک
عیناہ وذل لک جسدہ ورغم لک انفہ اللہم لا تجعلنی بدعائک رب شقیا وکن لی
رءوفا رحیما یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین ط

واز جابر بن عبد اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما آمدہ کہ فرمود رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ شبے
ہیچ مسلم کہ وقوف کند متوجہا الی القبلہ و بخواند لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ لَہُ الْمُلْکُ
وَلَہُ الْحَمْدُ وَھُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ صد بار و پس بخواند سورۂ اخلاص صد بار پس بگوید
اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرَاھِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرَاھِیْمَ اِنَّکَ
حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ وَعَلَیْنَا مَعَھُمْ صد بار مگر آنکہ حکم نماید حق عزوجل فرشتگان را
کہ ای فرشتگان من حبیب مرد بندہ من کہ تسبیح کرد برای من و تہلیل کرد برای من و تعظیم و
تکریم نمود مرا و ثنا خواست مرا و ثنا گفت بر من و صلوٰۃ گفت بر پیغمبر من پس گواہ باشید ای
فرشتگان من کہ بدرستی من آمرزیدم او را و قبول کردم شفاعت او را برای نفس او و اگر
سوال میکرد این بندہ از من ہر آئینہ قبول میکردم شفاعت او را در جمیع اہل موقف او در حیات
تہلوب ذکر کردہ کہ اخذ کردہ اند بعضی علما از این حدیث کہ بدرستی باید گفت در موقف
سُبْحَانَ اللّٰہِ صد بار وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ صد بار وَاللّٰہُ اَکْبَرُ صد بار وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ
اِلَّا بِاللّٰہِ صد بار و استغفار صد بار ختم کردہ شود اینہا را بانچہ مذکور شد در حدیث
صریحًا انتہے و مرویست از زبیر بن عوام رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شنیدم من پیغمبر خدا صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم را کہ میخواند این آیت را شَھِدَ اللّٰہُ اَنَّہٗ لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ وَالْمَلٰٓئِکَۃُ
وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ بعد ازان فرمود وَاَنَا عَلٰی ذٰلِکَ مِنَ الشّٰھِدِیْنَ یَا رَبِّ واز حضرت علی مرتضیٰ
آوردہ اند کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم کہ اکثر دعای من و دعای انبیای
پیشین بعرفات اینست لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ وَھُوَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَللّٰھُمَّ اجْعَلْ فِیْ سَمْعِیْ نُوْرًا وَفِیْ بَصَرِیْ نُوْرًا وَفِیْ قَلْبِیْ نُوْرًا
اَللّٰھُمَّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَیَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ وَشَتَاتِ
الْاَمْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا یَلِجُ فِی اللَّیْلِ وَشَرِّ مَا

لیل فی النهار وشر ما تهب به الریح وشر بوائق الدهر
و نیز در روایت آمده که در دعای مسلم در وقوف این باشد ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و از نمر بن تولب آمده که گفت یا فتم سالم بن عبد الله را در موقف
که میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی
کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده ونحن له مسلمون لا اله الا الله ولو کره
المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب اٰبائنا الاقدمین
و تکرار کرد این الفاظ را تا آنکه آفتاب غروب شد و از علی کرم الله تعالی وجهه آمده که گفت نیست در زمین
روزی که بسیار شوند در وی آزاد شدگان از دوزخ مثل بسیار گویند در وی اللهم اعتق
رقبتی من النار و وسع لی الرزق الحلال واصرف عنی فسقة الجن والانس
صدقه بن یسار از مجاهد نقل کرده که روز عرفه زیارت قرآن نفس ست و از فضلترین دعا در
موقف این دعا ست اللهم ربنا لک الحمد کالذی نقول لا اله الا انت ربنا ورب کل شیء وملئکة
بدیع السموات والارض یا حی یا حی یا قیوم یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام لک
الحمد حمدا دائما فی نعمک وبکافی مزید کرمک لک الحمد علی کل حال الحمد لجمیع
محامدک لما علمت منها وما لم اعلم سبحانک لا اله الا انت یا ذا الکمال الباهر
یا قدیم الاحسان یا دائم المعروف الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصیه
غیره تبارکت وتعالیت وسعت رحمتک کل شیء وقضی لک کل عظیم
بعظمتک اسالک باسمک العظیم الاعظم الکبیر الاکبر الذی من دعاک به اجبته
ومن سالک به اعطیته اسالک باسمائک الحسنی ما علمت منها وما لم
اعلم اسالک بعقائد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک ومجد الاسم
وکلماتک التامات اتوسل الیک بکل وسیلة واشفع الیک بنبیک وکل
شفیع من عبادک اتوسل الیک الیک واقوم موقف الخضوع والضراعة

مَادَّ اِلَيْكَ يَدَ الْمُنَاقَلَةِ وَالْاِسْتِكَانَةِ جَامِعًا كُلَّ رُغْبَةٍ مُسْتَعِيذًا بِكَ مِنْ كُلِّ
مِنْ كُلِّ حِجَابٍ وَشَيْطَانٍ وَسُلْطَانٍ افْتَحْ لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاِجَابَتِكَ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُوْنَ وَصَلِّ عَلَيْهِ كُلَّمَا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِهِ الْغَافِلُوْنَ
وَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَعَلَى النَّبِيِّيْنَ وَاٰلِهِمْ وَسَائِرِ الصَّالِحِيْنَ مَا
مَا يَنْبَغِيْ اَنْ يَسْئَلَهُ السَّائِلُوْنَ اَللّٰهُمَّ وَخُصَّ نَبِيَّنَا بِالْمَقَامِ الْمَحْمُوْدِ وَالْوَسِيْلَةِ
وَالْفَضِيْلَةِ وَالدَّرَجَةِ الرَّ
اِلَيْكَ يُتَطَلَّقُنِيْ وَمُحْسِنًا
جُوْدُكَ عَلَيْكَ فَارْحَمْنِيْ وَارْحَمْ ذُلِّيْ وَعَجْزِيْ وَقِلَّةَ حِيْلَتِيْ وَانْقِطَاعَ حُجَّتِيْ
اِلٰهِيْ تَعَنِّيْ سَفَرِيْ اِلَيْكَ وَاَقْدَمَنِيْ رَجَائِيْ عَلَيْكَ وَلَا وَسِيْلَةَ لِيْ اِلَيْكَ فَاِنْ رَدَدْتَ
فَبِفَضْلِكَ وَاِنْ تَرُدَّ فَبَعْدَلِكَ وَوَقْتَ غُرُوْبِ شَمْسٍ قَبْلَ اَنْ اَرْجِعَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ اٰخِرَ الْعَهْدِ
فِيْ هٰذَا الْمَوْقِفِ فَارْزُقْنِيْ اَبَدَ مَا اَبْقَيْتَنِيْ وَاجْعَلْنِيَ الْيَوْمَ مُفْلِحًا مُنْجِحًا مَرْحُوْمًا
مُسْتَجَابًا دُعَائِيْ مَغْفُوْرًا ذَنْبِيْ وَاجْعَلْنِيْ مِنْ اَكْرَمِ وَفْدِكَ وَاَعْطِنِيْ اَفْضَلَ مَا
اَعْطَيْتَ اَحَدًا مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالْعُفْرَانِ وَالرِّزْقِ
اَرْجِعُ اِلَيْهِ مِنْ اَهْلِ
لَا تُخَيِّبْنِيْ مِمَّا رَجَعَتْ
مَا اَسْوَءَ حَالِيْ اِنْ رَجَعْتُ عَنْكَ خَائِبًا اَعُوْذُ بِكَ يَا سَيِّدِيْ مِنْ ذٰلِكَ
اِلٰهِيْ عُيُوْنُ اٰمَالِيْ اِلَيْكَ نَاظِرَةٌ وَاَيْدِيْ مَطَامِعِيْ اِلَى الْجُوْدِ مِنْكَ حَاشِرَةٌ
پس درود وسلام فرستد بر سرور انبیا و بر آل و اصحاب او تنبیه ای که روزی روزگاری
شد این سعادت شرک و بار یافتی بچنین موضع شریف و بزرگ برتست که فرو ریزی اشک از دیده
و آب از چشم که همین است نشانه سعادت همین است علامت اجابت ورنه به تباکی پرداز باشد
که تکلف بی تکلفی گردد و چندانکه توانی در دعا کوش و به تساهل راضی مشو و در سوال و دعا

وخشوع وبکا طہارت جنان و پاکی زبان و پاکیزگی ظاہر و باطن رعایت کن و بگاہ دعا اقربا
واحباب خود را فراموش مکن و نگارندہ این نامہ را نیز بیاد آر و بخواہ از خداوند آمرزگار مغفرت
ذنوب او و فرج کروب او الٰہی الٰہی سید و مولای این بندہ زبون و زار خود را و گریبان
این سعادت و فوز این کرامت مشرف گردان آمین ثم آمین یارب العالمین + اَللّٰھُمَّ
اَحْسِنْ عَزَائِی وَاقْضِ حَاجَتِی بِجَاہِ سَیِّدِنَا وَشَفِیْعِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی
عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ +
+ + + وبسیاری کن از اعمال خیر درین سعادت کہ ہمین ست خلاصہ ساعات و لطائف
اوقات ہمین ست آنوقت کہ از برای آن سال و ماہ ست کہ از خانہ بیرون شدہ ہمین ست
آنزمان کہ برای آن دوری باز یار و دیار گزیدہ ہمین ست آن مکان کہ برای آن خرج ہا
و مال کردہ پس حیف باشد کہ در چنو وقت تقصیر کنی چنانکہ سید ابو ہاشم سید گفتہ رحمۃ اللہ
علیہ محروم باشد آن کسیکہ تقصیر کند درین روز انہی و چون بینی ہنگامہ خلق را یاد آر از محشر
روز حساب در حضرت رب الارباب جل جلالہ و بپرہیز از استعمال حرام در اکل و شرب
و لباس و راحلہ و نظر و کلام بالجملہ بر تست امروز ایتان جمیع آنچہ شاید و بپرہیز از جمیع
آنچہ نباید و بہ المؤفق **نوع ششم** در ذکر کیفیت افاضہ از عرفات بجانب مزدلفہ
چون آفتاب تمام فرو نشست روان شو با امام بجانب مزدلفہ بنہج تمکین و وقار و در راہ
مشغول بتکبیر و تلبیہ و اذکار و ادعیہ بگوئی اَللّٰھُمَّ اِلَیْکَ اَفَضْتُ وَمِنْ عَذَابِکَ اَشْفَقْتُ
وَاِلَیْکَ رَغِبْتُ وَمِنْکَ رَھِبْتُ فَاقْبَلْ سَعْیِیْ وَاَعْظِمْ اَجْرِیْ وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِیْ
وَارْحَمْ تَضَرُّعِیْ وَاسْتَجِبْ دُعَائِیْ وَاَعْطِنِیْ سُؤَالِیْ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ +
سایۂ محمل نشوی با مراجعتی تا برسی بمزدلفہ **باب ہفتم** در نزول مزدلفہ **نوع اول**
در کیفیت دخول مزدلفہ غسل کن اگر توانی برای دخول مزدلفہ و بگوئی در وقت دخول مزدلفہ
اَسْئَلُکَ اَنْ تُوَفِّقَنِیْ لِجَوَامِعِ الْخَیْرِ کُلِّہٖ فَاِنَّہٗ لَا یُعْطِیْھَا غَیْرُکَ

اللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَرَبَّ زَمْزَمَ وَالْمَقَامِ وَرَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْحِجْرِ الْعِظَامِ اَسْاَلُكَ
اَنْ تُبَلِّغَ رُوْحَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ الصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ وَاَنْ تُصْلِحَ لِيْ ذُرِّيَّتِيْ وَدِيْنِيْ وَتُنَوِّرَ
لِيْ صَدْرِيْ وَتُطَهِّرَ قَلْبِيْ وَتُرَزِّقَنِيْ الْخَيْرَ الَّذِيْ اَسْاَلُكَ اَنْ تُحَمِّلَ لِيْ فِيْ قَلْبِيْ وَاَنْ
تَقِيَنِيْ جَوَامِعَ الشَّرِّ فَوَاتِكَ وَلِيُّ ذٰلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَيْهِ ۞ مسئلہ
افضل ست نزول بمزدلفہ نزدیک جبل قزح مسئلہ اما نزول بجانب ست از طریق یا
یا از جہت دیگر وہ ست نزول بر نفس طریق مسئلہ مشعر حرام نام قزح ست و افضل موقف
مزدلفہ آن ست نوع دوم در کیفیت جمع مغرب و عشا در مزدلفہ چون رسید بمزدلفہ
شتاب کن در جمع بین الصلوتین یعنی پیش از انکہ فرود کنی بار ہا را تحریمہ مغرب بر بند
بشرطیکہ رسیدہ ست وقت عشا والا منتظر دخول وقت عشا باش مسئلہ چون رسید
وقت عشا اذان و اقامت گوید مؤذن دیگر اذان و اقامت مغرب بجماعت بعد از ان عشا را
و اذان و اقامت بگوید برای عشا و در میان صلوتین ادا کردہ نشود سنت مغرب بلکہ
بعد العشا مسئلہ از شرائط این جمع ست تقدیم احرام حج و تقدیم وقوف عرفات و دخول
وقت عشا و وقوع جمع در مزدلفہ نہ غیر آن مسئلہ در جمع شرط نیست جماعت چنانکہ شرط است
در جمع بین الظہر و العصر نوع سیوم در بیتوتت مزدلفہ مسئلہ سنت ست بیتوتت
در مزدلفہ در شب عید نحر تا طلوع صبح مسئلہ چند ورد و دعا در ینجا مقام کہ در ین مقام
دعا می پذیرند و بطلب ارضای خصوم از حق جل و علی مسئلہ این دعا را در ینجا مقام ذکر
کردہ اند اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ اَنْ تَرْزُقَنِيْ فِيْ هٰذَا الْمَكَانِ جَوَامِعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَاَنْ تَصْرِفَ
عَنِّيْ السُّوْءَ كُلَّهُ فَاِنَّهُ لَا يَفْعَلُ ذٰلِكَ غَيْرُكَ وَلَا يَجُوْدُ بِهٖ اِلَّا اَنْتَ
نوع چہارم در ذکر وقوف مزدلفہ مسئلہ واجب ست وقوف در مزدلفہ بعد
طلوع فجر از روز عید مسئلہ ادا میشود واجب بوقوف یک لحظہ نیت کند یا نکند داند کہ
این مزدلفہ ست یا نداند خفتہ باشد یا بیدار ست باشد یا ہشیار طاہر باشد یا جنب

توقف کند و آن یا کرکند ان مسایل سنت ست امتداد وقوف را آغاز صبح نماز دیگر شود
آفتاب ۔ در آمدن مسئله اگر برآید از مزدلفه پیش از طلوع صبح دم واجب شود کرکت واجب
و آن وقوف بود مگر آنکه بعد رحس یا ضعف اث یا زن ترسد ازدحام پیش صبح لازم نشود
مسئله وقوف در مزدلفه جز بمزدلفه صحیح نشود مسئله مزدلفه کلها موقف ست مسئله وادی
محسر داخل مزدلفه ست نوع پنجم در کیفیت وقوف بمزدلفه بارعایت آداب آن چون جلوگ
شد بحر از مزدلفه بیداد کن امید دست فریضه صبح در غلس بجماعت پس بیا همراه امام در مشعر حرام
و روبقبله آرد وقوف کن مع به تلبیه و اذکار و ادعیه مشغول باش و دعا کن و دعا کن در
بگاه وقوف مزدلفه مستجاب ست و دعوا نیکه در پنجیل آورده اند آورده شود اللهم کما وقفتنا
فیه وارینا ایاه فوفقنا لذکرک کما هدیتنا واغفر لنا وارحمنا کما وعدتنا بقولک وقوله
فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم
من قبله لمن الضالین ثم افیضوا من حیث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور
رحیم ۔ و بگزار کرید ما آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار ۔ و هم بگوید اللهم انت خیر مطلوب وخیر من عفی ان کل واحد فی حاجة
فلا تجعل قرانی فی هذا المقام فوق تقتی والتماور عن عطیتی وان تجمع علی الخیر امری
اللهم بک ثبت لک الاصوات بالحاجات وحاجتی ان لا تجعلنی من الخرقین وان لا تجعله
آخر العهد من هذا الموقف الشریف اللهم احشرنی فی زمرة المحسنین والمتبعین
لامرک والعاملین بفرائضک التی جاء بها کتابک
وسنت تکلیفا رسولک صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
نوع ششم در کیفیت رجوع از مزدلفه بمنا چون بدید آمد اسفار بسیار افاضه کن از مزدلفه
با امام مسئله خلاف ست ست توقف کردن در مزدلفه تا طلوع شمس مسئله اسارت
ست تقدیم یا تاخیر افاضه از امام مسئله گاه رجوع از مزدلفه بمنا روان شو بنیج تکبیر و دعا

ومصروف بہ تلبیہ و اذکار مسئلہ چون برسی در بطن وادی محسر اگر راحلی سرعت کن در رفتار
واگر راکبی تیز ران مرکوب را مسافت یک سنگ انداز دو گو اللّٰھُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا
تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ وَعَافِنَا قَبْلَ ذٰلِكَ پس ہیرون آ بسوی منا بطریق وسطی کہ میرود
بسوی جمرہ عقبہ اگر میسر گردد و ازدحام خلق نباشد باب ہشتم در ذکر آنچہ متعلق است بمنا منا
و مسائل آن در ہفت نوع ثبت افتادہ **نوع اول** در چیدن سنگریزہا چون رسانہ شود
از مزدلفہ بمنا بردارد ہفتاد سنگریزہ از مزدلفہ بقدر خستہ خرما یا دانہ باقلا برای رمی جمرہ عقبہ
مسئلہ ہفتاد سنگریزہ برای جمیع جمرات باید از انجملہ ہفت برای جمرہ عقبہ در روز نحر و باقی
برای جمرات دیگر در ایام دیگر کما سیاتی مفصلا **مسئلہ** مستحب است برداشتن ہفت سنگریزہ
برای رمی جمرہ عقبہ از مزدلفہ و جایز است از مواضع دیگر **مسئلہ** مستحب نیست برداشتن
دیگر سنگریزہا از مزدلفہ و اگر بردارد لا باس بہ **مسئلہ** مکروہ است تیز بہا برداشتن سنگریزہا
از مسجد و از نزد جمرہ و از جای نجس **مسئلہ** مکروہ است شکستن سنگ برای حاصل
کردن سنگریزہای خورد **مسئلہ** مستحب است شستن سنگریزہا پیش از رمی **نوع دوم**
در کیفیت رمی جمرہ عقبہ چون روان شد از مزدلفہ بروز عید و بہ منا رسید بخواند اللّٰھُمَّ
ھٰذِہٖ مِنًا فَاْذَنْ لِیْ فِیْہَا وَاَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ اَسْاَلُكَ اَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ بِمَا
مَنَنْتَ بِہٖ عَلٰی اَوْلِیَائِكَ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْحِرْمَانِ وَالْمُصِیْبَۃِ فِیْ
دِیْنِیْ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ اَبْلَغَنِیْ سَالِمًا مُعَافًی ط
و باید بموضع جمرات و تجاوز کند جمرہ اولی را و ثانیہ را و برسد بجمرہ عقبہ **مسئلہ** مشغول نشود
پیش از رمی جمرہ عقبہ بکاری دیگر **مسئلہ** چون برسد بجمرہ عقبہ بایستاده شود تبفاوت
نیم گز یا زیادہ ازان در بطن وادی نہ بالای آن و دارد منارا بر دست راست کعبہ را
بر جانب دست چپ و مستقبل شود جمرہ را و رمی کند بہفت سنگریزہ کہ یکی بعد یکی بیندازد نہ اینکہ مجموع
دفعۃ واحدۃ و تکبیر بگوید با ہر سنگریزہ و دعا کند با ہر یکی ازان پس بگوید بِسْمِ اللّٰہِ

اللہ اکبر رغماً لہم وفی روایت ست ونیز وارد ست کہ وقت رمی جمرہ صغیر اللھم اجعلہ حجا
مبرورا وذنبا مغفورا وسعیا مشکورا وعملا مقبولا وتجارۃ لن تبور ونیز مروی ست در وقت رمی اللھم لک الحمد
علی ما اولانی ونیز مروی ست اللھم اھدنی بالھدی وقنی بالتقوی واجعل
الاخرۃ خیرا من الاولی ۔ مسئلہ مستحب ست تلبیہ باول رمی
تشبیہ در کیفیت رمی در روایت ست یکی آنکہ بہمہ سنگریزہ را بر پشت ابہام راست افگند
دوم آنکہ سبابہ بر می آن دہد پس آنکہ بگیرد سنگریزہ را بطرف ابہام و مسبحہ ببیند آزاد گویند کہ
این آسان ست و صحیح ترست مسئلہ این بیان استحباب بود والا جائز ست رمی بہر کیفیت
و بہر ہیئت اما رمی جائز نیست در طرح کردہ ست مسئلہ سنت ست رمی از بطن وادی از جمرہ
بسوی عقبہ مسئلہ مکروہ ست رمی از بالای عقبہ الا بعذر مسئلہ مکروہ ست از جمرہ عقبہ
اقل کمتر از پنج گز ایستادن چہ آن شبیہ ست بوضع و طرح مسئلہ نگہ گرفتن با ہر سنگریزہ
سنت ست مسئلہ افضل ست رمی جمرہ عقبہ سوارہ و رمی دیگر جمرات پیادہ مسئلہ جمرہ عقبہ را
وقت رمی بسیج نوع ست یکی وقت صحت ادا و ابتدای آن از ابتدای روز صبح روز عید
و آخر آن تا طلوع صبح از شب یازدہم دوم وقت مسنون و آن از طلوع آفتاب روز ضحی
تا زوال سیوم وقت جواز و آن از زوال ست تا غروب چہارم وقت مکروہ و آن از غروب
شمس از روز نحر ست تا طلوع صبح صادق از شب یازدہم پنجم وقت صحت قضا ست
و آن از طلوع صبح از شب یازدہم تا غروب آفتاب اندر روز سیزدہم مسئلہ در تاخیر رمی جمرہ
تا شب تاخیری لازم نیاید اما بغیر عذر مکروہ باشد از جہت ترک سنت مسئلہ اگر تاخیر کرد
رمی جمرہ عقبہ را تا دخل روز یازدہم فوت شد وقت ادا و لازم شد دم و قضا یعنی قضای
آن رمی در ہشت روز باقی ای تا غروب شمس از روز سیزدہم مسئلہ اگر قضا نکرد رمی را
درین روز ہا فوت شد وقت قضا و واجب باشد دم واحد مسئلہ بعد از فراغ از رمی جمرہ
عقبہ وقوف نکنند نزد آن برای دعا مسئلہ در روز عید یعنی غیر جمرہ عقبہ دیگر جمار را رمی نکنند

مسئلہ تقدیم رمی جمرۂ عقبہ بر ذبح واجب ست قارن و متمتع را و سنت ست مفرد را **نوع سیوم** در ذبح ہدی و متعلقات آن بعد فراغ از رمی جمرۂ عقبہ صلی اللہ علیہ وسلم بہ منزل گاہ باز گردد و ذبح کند ہدی را اما قارن و متمتع بطریق وجوب و مفرد را بطریق استحباب الا بر تقدیر جنابت در احرام کہ موجب شاۃ باشد وجوب دم را **مسئلہ** آنکہ دانا ست بقواعد ذبح نیکو باشد کہ ذبح کند مقبر خود و آنکہ دانا نیست سزاوار ست کہ بگاہ ذبح حاضر باشد **مسئلہ** مکروہ ست دعا در میان تسمیہ و ذبح **مسئلہ** مستحب ست دعا قبل از ذبح و بعد از ذبح و گفتن این الفاظ بہتر ست اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَّمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ اِنَّ صَلَاتِیْ وَنُسُكِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّیْ هٰذِهِ النُّسُكَ وَاجْعَلْهَا قُرْبَانًا لِوَجْهِكَ وَعَظِّمْ اَجْرِیْ عَلَیْهَا **مسئلہ** افضل ست ہدیہای تمیہ مسلم مستحب ست ذبح ہدی رو بقبلہ **نوع چہارم** در مسائل متعلقہ بمکان و زمان ذبح ہدیہا تا مکان ذبح پس ہر خونی کہ واجب ست در حج و عمرہ چون دم قران و تمتع و دم جنابت و دم تجاوز از میقات و دم احصار مکان ذبح ان حرم ست و دم تطوع را نیز و احسن مواضع حرم مناست بلکہ در ایام نحر ذبح در مناست ست و در غیر ایام نحر ذبح در مکہ افضل ست و افضل مواضع مکہ مروہ ست **مسئلہ** دمہائیکہ ذکر کردہ شد اگر خارج از حرم ذبح کردہ شود جائز نشود و واجب باشد ذبح در حرم زیرا کہ حرم شرط صحت ذبح ست این دما را **مسئلہ** ذبح اضحیہ در غیر حرم جائز ست تا زمان ذبح پس جائز نیست ذبح ہدے تمتع و قران پیش از روز نحر **مسئلہ** واجب ست وقوع آن در ایام نحر و بر تقدیر تاخیر آن از ایام نحر لازم آید دم

مسئلہ افضل ایام نحر برای ذبح روز اول ست ثم ثانی ثم ثالث مسئلہ
جائز نیست ذبح اضحیہ در غیر ایام نحر و واجب ست صدقہ بقیت اضحیہ بعد گزشتن
ایام نحر مسئلہ جائز ست ذبح ہدی جنابت و ہدی مخالفت از میقات
و حصار و تطوع در جمیع ایام **نوع پنجم** در جواز و عدم جواز اکل ہدی
خود ذابح را ف مراد بذابح در ہمیقام صاحب ہدی ست اعم از ینکہ
مباشر ذبح بنفس خود باشد یا نہ مسئلہ ذابح را خوردن جزوی از اجزائے
ہدی جنابت با مجاوزت از میقات یا نذر یا حصار جایز نیست مسئلہ
مستحب است ذابح را خوردن چیزے از ہدی قران و تمتع و تطوع ؛
مسئلہ واجب ست ذبح قارن و متمتع را و ہمچنین واجب ست تقدیم ذبح
بر حلق و مستحب است ذبح مفرد را و ہمچنین تقدیم ذبح بر حلق **نوع ششم**
در مسائل حلق و قصر مسئلہ بعد فراغ از ذبح حلق کند سر را یا قصر
کند و یکی ازین ہر دو واجب ست اول سنت ست مسئلہ در وقت
سر تراشیدن رو بقبلہ بودن خوب ست مسئلہ صحیح آنست کہ
ابتدائے حلق از جانب یمین محلوق باشد و در عالمگیری خلاف آنست
مسئلہ در زمان حلق تکبیر گفتن رد ما کردن و این دعا خواندن از
مستحبات ست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا هَدَانَا وَاَنْعَمَ عَلَيْنَا ؛
وَقَضٰى عَنَّا نُسُكَنَا اَللّٰهُمَّ هٰذِهٖ نَاصِيَتِيْ بِيَدِكَ فَاجْعَلْ
لِّيْ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُوْرًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَامْحُ عَنِّيْ سَيِّئَةً وَارْفَعْ لِيْ
دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ الْعَالِيَةِ اَللّٰهُمَّ زِدْنِيْ اِيْمَانًا وَيَقِيْنًا اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِيْ فِيْ
نَفْسِيْ وَتَقَبَّلْ مِنِّيْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِلْمُحَلِّقِيْنَ وَالْمُقَصِّرِيْنَ يَا وَاسِعَ
الْمَغْفِرَةِ اٰمِيْنَ مسئلہ مستحب ست دفن موی مسئلہ

قصر شارب و چیدن ناخن بعد از حلق لاباس بہ ست کہ برآمدہ ست از احرام
اما اگر کند اجمل و احسن ست کہ در نسک چیزے از غیر نسک چرا شریک
شود و در عالمگیری قول باستحباب قص اظفار و شارب ست اما
اگر پیش از حلق ازین جنس چیزے بعمل آرد مستوجب کفارہ شود زیرا کہ
بی حلق برنیاید از احرام مسئلہ زنان را چون حلق حرام ست قصر
واجب است مسئلہ اقل واجب در حلق و قصر بقدر چہارم حصہ از سر
و حلق و قصر تمام سر مسنون ست مسئلہ اقل قصر بقدر سہ انگشت
ست از طول موی سر مسئلہ آنکہ بر سر موی کمتر از سہ انگشت
دارد متعین ست مراد را حلق مسئلہ تراشد سر محرم را محرم و اگر تراشد
لازم آید حلاق را صدقہ نصف صاع گندم و محلوق را دم و اگر نماندہ ست
بر محرمان از مناسک غیر از حلق پس جائز ست بعضی را حلق بعضے

ف در بیان حکم حلق و قصر حکم حلق و قصر آن ست کہ خارج می شود
محرم از احرام و مباح میگردد مراد را محظورات چون طیب و صید و لبس مخیط
و امثال آن الا زنان کہ بعد طواف الزیارت مباح می شوند یعنی جماع
و بوسہ و لمس ایشان و این حکم مخصوص محرم بحج راست و محرم بعمرہ را
بحلق مباح شود ہمہ چیز یعنی نساء نیز نوع ہفتم در ذکر زمان حلق
و مکان حلق آما زمان حلق پس محرم بحج را ابتدائے زمان صحت حلق
از طلوع فجر روز نحر ست و اگر پیش ازان کند در حساب نیاید و برنیاید
از احرام و آخر محدود بوقتی نیست ہر وقت کہ کند برآمد از احرام مسئلہ
وقت واجب ایام ثلثہ نحر ست یا شبہای آن اما شرط ست کہ باشد
حلق بعد رمے جمرہ عقبہ مسئلہ اگر پیش از رمے جمرہ عقبہ

صبوق کند لازم شود دمون مسئله اگر بعد گزشتن ایام ثلثه نحر حلق کند لازم
شود دمون مسئله وقت فضیلت حلق روز عید ست مسئله سنت
ست تقدیم حلق بر طواف الزیارت مسئله محرم بعمره را ست ای
وقت صحت بعد اکثر اشواط طواف ست وابتدای وقت واجب بعد از سعی
صفا و مروه ست مسئله اگر معتمر بعد اکثر اشواط طواف پیش از سعی
حلق کرد لازم آید دم زیرا که ترک کرد واجبا اما امکان حلق پس
واجب ست وقوع حلق در حج وعمره در ارض حرم مسئله سنت ست
حلق در منا حاج را و در مکه معتمر را مسئله اگر حلق کرد خارج از حرم برآید
از احرام اما واجب باشد گوسپند کشتن مسئله بعد فراغ از حلق
در روز عید نحر در منا باید بمکه وطواف الزیارت کند همدران روز

باب ۹ هم در طواف الزیارت که فرض سیوم حج ست وبسط مسائل
آن در سه نوع افتاد **نوع اول** در کیفیت طواف زیارت چون حاجی
چون رمی کرد بجمره عقبه را و ذبح کرد بدمے را و حلق کرد سر را
بیا بمکه وطواف زیارت کن که این طواف را درین روز عید فضیلتے تمام
ست وهمین ست سنت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پس داخل شو
در مسجد حرام از باب السلام وطواف بجا آر اما رمل مکن در طواف وسعی
مکن بعد از طواف اگر کرده آنرا با طواف قدوم واگر نکرده با طواف
قدوم رمل کن در طواف وسعی کن بعد از طواف وحکم اضطباع درین طواف
سابق گزشته ست فلیتذکر پس چون ادا کردی طواف را التزام کن
بملتزم وادا کن رکعتین خلف مقام وبنوش آب زمزم کما تقدم پس اگر
سعی نکرده ست پیش ازین باید بسوی حجر اسود بعد استلام بیا آید

برای سعی بوجهی که در باب سعی گفته ایم **نوع دوم** در مسایل متعلقه بطواف
الزیارت **مسئله** طواف الزیارت رکن حج ست **مسئله** بعد
طواف الزیارت حلال شدند زنان نیز و جایز شد جماع و مقدمات آن
مسئله طواف الزیارت افضل آنست در روز اول نحر و واجب ست
در ایام ثلثه نحر یا شب ها و در تاخیر ازین ایام لازم آید دم و صحیح شود
از وقت طلوع صبح صادق روز نحر و همچنین صحیح شود بعد گزشتن
ایام نحر اگرچه کند بعد ساطها و ادا باشد نه قضا **مناسک**
در روز نحر چهار اند ۱ رمی جمره عقبه ۲ ذبح هدی ۳ حلق راس
۴ طواف الزیارت و آنکه سعی نکرده ست پیش ازین پس باید
نسک پنجم سعی بین الصفا والمروه **نوع سیوم** در کیفیت رجوع
بعد طواف الزیارت از مکه به منا برای رمی جمرات **مسئله**
بعد فراغ از طواف الزیارت باز آید منا و بیتوتت کند در منا
سه شب یعنی شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و این افضل ست
یا دو شب یعنی شب یازدهم و دوازدهم و این جایز ست ✦
مسئله بیتوتت درین لیالی در منا سنت ست **مسئله**
در شبهائی که در منا باشد مواظب باشد بادای صلوات بجماعت
لاسیما در مسجد خیف **مسئله** بروز یازدهم سنت ست خطبه
خواندن امام را یک خطبه بعد نماز پیشین **باب دهم** در رمی
جمار و آن مشتمل بر پنج نوع ست **نوع اول** در شمار روزهائی رمی
و بیان مکان رمی **مسئله** رمی جمار واجب است و سه جاست
مر آنرا یکی جمره اولی دوم جمره وسطی سیوم جمره عقبه **مسئله**

ایام رمے چہار ست روز نحر و سہ روز تشریق مسئلہ واجب
در روز اول کہ روز عید ست رمے جمرۃ العقبہ ست فقط مسئلہ
در سہ روز باقی واجب است رمے ہر سہ جمرہ مسئلہ
رمے روز اخیر بصورتے واجب ست کہ نفر نکند پیش از طلوع
صبح آن روز و اگر نفر کرد پیش ازان واجب باشد رمے دو روز
نوع دوم در ذکر شرایط صحت رمے جمرات و واجبات و سنن
و مستحبات و محرمات و مکروہات آن اما شرایط صحت رمے پس ۱
افتد سنگریزہ در نفس جمرہ یا در قرب جمرہ و قرب را تجدید کردہ اند ۲
نوع ۲ انداختن سنگریزہ باید نہ وضع کردن کہ وضع جایز نیست و طرح
جایز ست مع الکراہت لانہ نوع من الرمے ۳ ہر ہفت سنگریزہ را
ہفت بار رمی کردن نہ یکبار ۴ بذات خود رمے کردن مستطیع را
و معذور را بہ نیابت رواست و زن را نیز بعذر رمے بہ نیابت
روا نیست مگر افضل ست زن را رمے کردن در شب ۵ بودن
مرمے بہ از جنس ارض چون کلوخ و پارہ خشت خام یا پختہ و نمک
و غیر ذلک ۶ وجود وقت رمے و بیانش آیندہ آید ان شاء اللہ تعالیٰ
اما واجب در رمے رمے در وقت ادا ست و توقف نکردن
تا وقت قضا اما سنن رمی ۱ موالات در میان انداختن سنگریزہ را
۲ موالات در میانہ جمرات ۳ قیام کردن بگاہ رمے از جمرۂ عقبہ
پنج گز یا زیادہ و کمتر ازان مکروہ ست ۴ ترتیب در رمی جمرات
در سہ روز اخیر یعنے اول رمے جمرہ اولے دوم وسطے سیوم عقبہ
۵ رعایت وقت مسنون در رمے چنانکہ ذکرش بیاید ان شاء اللہ

بودن سنگریزہ باستدار خستہ خرما یا باقلای بزرگ ۷ وقوف
برائے دعا عقب رمی جمرتین سوائے جمرہ عقبہ اما مستحبات رمے
اطہارت از حدثین ۲ رمے جمرہ عقبہ راکبا و رمے سائر جمرات
ماشیا ۳ رمے باذائیکہ پیشتر ذکر یافت ۴ رمے در چہار روز
اما محرمات رمی ترک واجبات ست اما مکروہات رمے ترک سنن
وآداب ست نوع سیوم در ذکر اوقات رمی جمار بدانکہ ذکر وقت
رمے جمرہ عقبہ در بیان احکام روز عید الاضحی گزشت مسئلہ
وقت صحت رمے در دو روز متوسط یعنے دوم وسیوم بعد از زوال
ست وجائز نیست پیش ازان مسئلہ وقت مسنون درین ہر دو
روز از زوال ست تا غروب آفتاب مسئلہ وقت مکروہ از غروب
شمس تا طلوع صبح مسئلہ بعد طلوع صبح فوت شد وقت ادا و باقے
ماند وقت قضا تا آخر ایام تشریق مسئلہ اگر تاخیر کرد رمے
روز دوم نحر را تا روز سیوم یا چہارم یا رمے روز سیوم را تا چہارم
واجب گردد ذبح شاۃ وقضائے آن قبل از غروب آفتاب
از روز چہارم وبعد غروب آفتاب در آنروز فوت شد وقت قضا
ولازم شد ذبح شاۃ وبس مسئلہ وقت صحت رمی روز چہارم
یعنے سیزدہم ذی الحجہ از سپیدہ صبح ست تا فرو شدن آفتاب
اما پیش از زوال مکروہ ست واز بعد زوال تا غروب مسنون +
مسئلہ اگر رمے نکرد در روز اول یا دوم سیوم باید کہ رمی کند
در شب آیندہ ولازم نیاید جزا و اگر رمے نکرد در شب واجب شود
قضای رمے متروک در روز آیندہ ولازم آید جزا مسئلہ

اگر رمے نکرد در ہر سہ روز قضا کند ہمہ را در روز چہارم و در جہت
گوسپند کشتن و اگر قضا نکرد در روز چہارم تا غروب ساقط شد
رمے از جہت فوت وقت قضا و لازم شد خون یک گوسپند
مسئلہ رواست رمے در شب یازدہم کہ این شب تابع
روز ماضے نیست بخلاف لیالے ماضیہ نوع چہارم در کیفیت
رمے جمرات بدایت از شرایط نا مستحبات چون کیفیت رمے
جمرۃ العقبہ در روز عید سخن سابقا بمعرض بیان آمدہ ذکر کردہ میشود
اکنون رمے جمار ثلثہ اما کیفیت رمے در روز دوم کہ یازدہم
ماہ ست اینکہ رمے کند جمرات ثلثہ را بعد از زوال و لقدیم کند
نماز ظہر را تنبیہ این روایت تقدیم نماز ظہر را آمادہ این کتب
فقہ کہ حاضر اند نیافتم غیر از انکہ سید ابو ہاشم سندی رحمہ اللہ تعالے
در مناسک خود آوردہ بالجملہ اول بیاید بجمرہ اولے کہ متصل ست
بمسجد خیف از جانب اہل منا یعنے از سمت طریق آنکہ وصل کند
بسوی جمرہ و بایستد بتفاوت پنجذراع از جمرہ یا زیادہ بنوعیکہ مباند
از موضع مرتفع کہ در جمرہ ست اکثر بجانب یمین رمے احترازاً
از حصول مقابلہ حقیقے پس مستقبل شود قبلہ را و رمے کند بوجہیکہ
در ذکر جمرہ عقبہ گزشت مسئلہ بعد فراغ از رمے متقدم شود
از جمرہ قدرے و منحرف شود قدرے بجانب یسار خود و وقوف
کند مستقبل قبلہ برائے دعا و برآورد دستہا را بگاہ و دعا و بعد
تحمید و تہلیل و تکبیر و تسبیح و استغفار و صلوۃ بر رسول کریم علیہ
افضل الصلوۃ و اکمل التسلیم دعا کند بعجز و زاری با حضور دل و بخواند

از خیرات دنیا و آخرت و استغفار کند تمام مسلمانان را عموماً و خصوصاً
و زمانی طویل بایستد در اینجا مشغول بدعا چنانکه گفته اند بمقدار قراءة
سورة بقره مسئله پس ازان بیاید بجمره وسطے و بکند نزد آن
هرچه کرده بود نزد جمرهٔ اولے مگر آنکه بهنگام وقوف برائے دعا
مقدم نشود بسوے جمره وسطے مثل جمره اولے بلکه فرود آید
بسوے یسار خود و بایستد در بطن وادے دور از جمره به آن مقدار
که سنگریزهائے رمے باو رسند و در وقوف مشغول شود بدعا و
واذکار مثل سابق مسئله پس بیاید بسوی جمره عقبه و رمے کند
بوجهی که آداب رمی آن پیش ازین ذکر شده ست مسئله وقوف
نکند برائے دعا بعد فراغ از رمے جمره عقبه در تمام ایام رمے ÷
مسئله بعد فراغ از رمے جمرات باز گردد بمنزل خود که در منا دارد
و مشغول نشود بکار دیگر اما کیفیت رمی در روز سیوم که دوازدهم
ذی الحجه ست آنکه رمے کند جمرات ثلثه را بعد از زوال بطریقے که
آنفاً گفتم مسئله بعد فراغ از رمے درین روز جایز ست
بی کراهت نفر از منا بسوے مکه و ترک رمی روز چهارم تا افضل
اقامت در منا برائے رمے روز چهارم مسئله جواز نفر
در روز دوازدهم بلا کراهت انگاه باشد که نفر کند پیش از
غروب و بعد غروب مکروه ست مسئله اگر نفر نمود بعد غروب
سهو شود اما لازم نیاید جزا و قیل لازم آید دم مسئله
بر تقدیر نفر بعد طلوع صبح لازم آید دم اما کیفیت رمے در روز
اخیر چون روانه نشد از منا تا طلوع صبح از روز چهارم که سیزدهم

ماہ ست واجب شد رمے درین روز پس رمی کند بعد زوال
جمرات ثلثہ را بنوعی کہ بیان کردیم **مسئلہ** اگر رمے نکرد
درین روز تا غروب فوت گشت وقت ادا و قضا و واجب شد دم
نوع پنجم در رجوع از منا بمکہ برائے طواف وداع و ذکر سنیت
نزول بمحصب بعد فراغ از رمے چہار روز سیوم رجوع
کند از منا بمکہ برائے طواف وداع و افضل ست رجوع پس از
نماز ظہر و چون برسد بمحصب فرود آید دران ولوکان ساعۃ
و حسن و اجمل ست کہ بگزارد در محصب ظہر و عصر و مغرب و عشا
و اندکے بخواب رود و پس داخل شود بمکہ معظمہ زاد اللہ شرفا و تعظیما

باب یازدہم

در بیان طواف الوداع و ذکر ما لابد منہ در چہار نوع ثبت افتد

نوع اول

طواف وداع واجب ست حاج آفاقی را نہ معتمر نہ غیر متمتع را و امکان
آفاقیا و نہ اہل مکہ و نہ اہل حرم و نہ اہل حل چون حدہ و حدیدہ و نہ حائض
و نفسا را اگر آنکہ پاک شوند پیشتر از مفارقت بنیان مکہ **مسئلہ**
واجب نباشد طواف وداع از اہل آفاق مرآنرا کہ نیت توطن کرد
در مکہ پیش از زوال آفتاب از دوازدہم ذی الحجہ **مسئلہ** طواف
وداع ساقط شود بہ نیت مستیطان و ساقط نشود بہ نیت اقامت
زمانے معین اگرچہ بسیار مدت قیام از شہور یا عوام **مسئلہ**
آنکہ پیش از دخول مکہ بعرفات رفت طواف وداع از وی ساقط شد

نوع دوم

در مسائل ترک طواف وداع آنکه واجب ست طواف وداع برو
اگر برآمد از مکه بی ایتان طواف واجب ست که عود نماید تا تجاوز
نکرده ست میقات را و اگر تجاوز کرد میقات را لازم آید دم
مسئله عود برای طواف وداع انگاه لازم باشد که بعد
طواف الزیارت بجا آورده نباشد هیچ طواف نفل والا بر طواف
کرد بعد طواف الزیارت واقع گردد از طواف الوداع زیرا که
نیست در طواف الوداع شرط نیت مسئله ابتدای وقت صحت
طواف وداع بعد فراغ از طواف الزیارت ست اگرچه باقی
مانده باشد بر طایف اعمال حج و اگر طواف کرد به نیت وداع
پیش از طواف الزیارت واقع نگردد از طواف الوداع ؛
مسئله افضل آنست که بجا آرد طواف الوداع در وقت خروج
از مکه برای سفر مسئله در طواف الوداع اضطباع و رمل و سعی نیست

نوع سیوم

در کیفیت ادای طواف وداع از واجبات و مستحبات طواف
همه پیشتر گزارده ایم بنابران اعاده حاجت نیست پس طواف کند
بر آن وجه و بعد ختم طواف ادا کند رکعتین خلف مقام پس بیاید
بزمزم و بنوشد باد آنچه میداند پس بیاید بملتزم و التزام کند
بطریقی که گذشت تنبیه سابقا گفته ایم که بعد اختتام
طواف بیاید بملتزم پس بگزارد رکعتین پس بیاید بزمزم

وایجا خلاف آن مذکور شد پس پوشیده مباد که هر دو کیفیت
وارد شده است اما در سایر طوافها آن بهتر و البرست و در طواف
الوداع این خوشتر زیرا که باشد آخر عهد به بیت مسئله
بگوید وقت التزام ملتزم السَّائِلُ بِبَابِكَ يَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ
وَمَغْفِرَتِكَ وَيَرْجُوا رَحْمَتَكَ وهم بخواند اللّٰهُمَّ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ
وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلَى مَا سَخَّرْتَ لِي مِنْ خَلْقِكَ
حَتَّى سَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ وَبَلَّغْتَنِي بِنِعْمَتِكَ حَتَّى أَعَنْتَنِي
عَلَى قَضَاءِ مَنَاسِكِكَ فَإِنْ كُنْتَ رَضِيتَ عَنِّي فَازْدَدْ عَنِّي
رِضًا وَإِلَّا فَمِنَ الْآنَ قَبْلَ أَنْ نَأَى عَنْ بَيْتِكَ دَارِي
وَيَبْعُدَ عَنْهُ فِرَاقِي هٰذَا أَوَانُ الْقِرَا فَإِنْ أَذِنْتَ لِي
غَيْرَ مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا بِبَيْتِكَ وَلَا رَاغِبٍ عَنْكَ وَلَا عَنْ
بَيْتِكَ اللّٰهُمَّ فَاصْحَبْنِي الْعَافِيَةَ فِي بَدَنِي وَالْعِصْمَةَ فِي دِينِي
وَأَحْسِنْ مُنْقَلَبِي وَازْرُقْنِي الْعَمَلَ بِطَاعَتِكَ مَا أَبْقَيْتَنِي
وَاجْمَعْ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَاز شهر او عید رفت
وداع این ست اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذَا بَيْتُكَ الَّذِي
جَعَلْتَهُ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعٰلَمِينَ
فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ لَقَدْ

هَدَيْتَنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا وَلَا تَجْعَلْ هٰذَا
اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَارْزُقْنَا الْعَوْدَ
اِلَيْهِ حَتّٰى تَرْضٰى عَنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ ؕ
مسئلہ پس سلام کند حجر اسود و وداع کند کعبہ معظمہ را و بگوید در
وقت رجوع اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ
الْحَرَامِ وَاِنْ جَعَلْتَ فَعَوِّضْنِيْ مِنْهُ الْجَنَّةَ
و نیز بگوید اٰئِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ
لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ وَلِرَحْمَتِهٖ قَاصِدُوْنَ
صَدَقَ اللّٰهُ وَعْدَهٗ نَصَرَ عَبْدَهٗ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهٗ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ؕ

نوع چہارم

در کیفیت رجوع افضل آنست کہ رجوع بطریق قہقری باشد یعنی رو کند
بسوے کعبہ و پس پشت رود تا آنکہ بیرون آید از مسجد الحرام
مسئلہ مستحب است بیرون آمدن از مسجد از باب حزورہ کہ الیوم
بہ باب الوداع موسوم ست مسئلہ مستحب است خروج از مکہ
معظمہ از ثنیہ سفلے از جانب اسفل مکہ اگرچہ باشد بر غیر طریق حرکت
مسئلہ مستحب است در وقت خروج سیلان دموع و جریان
عشرات و حزین و حسرت ناک بودن بر فراق بیت اللہ مسئلہ
مستحب است بگاہ خروج تصدق بر مساکین بقدر حال +

باب دوازدہم

در ذکر حج صغر کہ عبارت از عمرہ ست ۵ از فرائض عمرہ یکے احرام
ست دیگر طواف واز واجبات عمرہ طواف ست وسعی ست
بین الصفا والمروہ وحلق یا قصر و نیز واجب است در احرام عمرہ
و در طواف عمرہ دسمے عمرہ وحلق عمرہ ہر چہ واجب ست در
احرام وطواف وسعی وحلق حج الا انچہ مستثنے ست مثل وقوف
عرفات و وقوف مزدلفہ و بیتوتت در مزدلفہ و رمے جمار
وغیر ذلک و تفصیل جمیع آن محول بکتب مبسوطہ ست ما در ین حجالہ
بالاجمال کیفیت عمرہ را سر میدہیم چون خواہد کہ احرام بندد و بمرد
باید کہ بمرود بزمین حل کہ آن میقات عمرہ ست و افضل مواضع تنعیم
ست و علیہ العمل باجبرانہ پس احرام بندد مثل احرام حج یعنی ادا
کہ پیشتر معلوم شدہ ست و بعد تحقق احرام پرہیز کند از سائر
محظورات کہ سابق دریافت شدہ ست در حج پس چون داخل
شود در مکہ باید اولا بمسجد حرام از باب السلام یا باب العمرہ
و علیہ العمل شروع کند در طواف و قطع کند تلبیہ را در وقت استلام
حجر اسود و مستلم کند در سایر اشواط در مل کند در سہ شوط
و بگزارد دو رکعت طواف و استلام کند حجر را و برون آید بجانبے
سے نمطیکہ گزشت و سعی کند مثل سعی حج بطورے کہ ذکر یافت
بعد ازان حلق کند یا قصر تا برآید از احرام تذنیب در ذکر

مسئلہ ہرگاہ بر باب بیت رسد بوسہ دہد آستانہ را و ہنگام دخول کعبہ تقدیم
پای راست دہد وقت خروج تقدیم پای چپ نماید و دعوات ماثورہ کہ
وقت دخول و خروج سجد آمدہ اند بخواند و بگوید اَعُوْذُ بِاللّٰہِ الْعَظِیْمِ
وَبِوَجْہِہِ الْکَرِیْمِ وَسُلْطَانِہِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّسَلِّمْ اَللّٰھُمَّ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ
اَبْوَابَ رَحْمَتِکَ وقت خروج بجای لفظ اَبْوَابَ لفظ اَبْوَابَ
فَضْلِکَ بگوید نیز بگوید رَبِّ اَدْخِلْنِیْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِیْ
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْکَ سُلْطَانًا نَّصِیْرًا ؕ
و داخل را میباید کہ خاضع و خاشع و مسکین متضرع و شرمسار از گناہان خود
باشد و در رعایت ادب دقیقہ از دقایق فرو گذاشت نکند و چشم سوی سقف
بیت شریف و جانب قنادیل متعلقہ در وی بر ندارد مسئلہ پس از دخول
بیت مستحب آنست کہ در مصلے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز نافلہ
ہر قدر کہ تواند گزارد و اقل آن دو رکعت مسئلہ بلاط سبز کہ در میان
دو ستون کعبہ واقع ست و در عوام شہرت یافتہ کہ آن مصلے نبوی است
غلط ست بلکہ طریق در یافت مصلے نبوی آنست کہ بعد داخل شدن
در بیت پشت بجانب باب نمودہ برود مقابل روی خود تا آنکہ میان او
و میان دیواری کہ در مواجہہ روی اوست مقدار سہ ذراع باقی ماند کہ
ہمین ست مقام نماز گزاردن رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام مسئلہ پس از
انفراغ نماز مستحب ست رفتن بطرف دیوار یکہ روبروے اوست
و نہادن خدود بر ان دیوار و حمد و ثنای رب البیت گفتن و در جمیع الاوقات

خواندن مسئلہ مستحب است بسمت ہر رکنی از ارکان چہارگانہ رفتن
و مشغول بودن بہر دہر یکی از ارکان بحمد و تسبیح و تہلیل و تکبیر و استغفار
و صلوٰۃ بر حضرت رسول مختار و دعا نمودن برائے خود و والدین و جمیع
مومنین و مومنات و بگوید در مبوقت اللّٰھُمَّ کَمَا اَدْخَلْتَنِیْ بَیْتَکَ
فَاَدْخِلْنِیْ جَنَّتَکَ اَللّٰھُمَّ یَا رَبَّ الْبَیْتِ الْعَتِیْقِ اَعْتِقْ
رِقَابَنَا وَرِقَابَ اٰبَائِنَا وَاُمَّھَاتِنَا مِنَ النَّارِ یَا عَزِیْزُ
یَا جَبَّارُ اَللّٰھُمَّ یَا خَفِیَّ الْاَلْطَافِ نَجِّنَا مِمَّا نَخَافُ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ
اَسْئَلُکَ مِنْ خَیْرِ مَا سَئَلَکَ مِنْہُ نَبِیُّکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ
وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ مِنْہُ
نَبِیُّکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَسَلَّمَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا
اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِیْمُ و نیز وارد شدہ در مقام اَللّٰھُمَّ اِنَّکَ وَعَدْتَّ الْاَمَانَ
لِلدَّاخِلِ بَیْتَکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِہٖ اَللّٰھُمَّ فَاجْعَلْ اَمَانِیْ اَنْ تُکْفِیَنِیْ
مَؤُوْنَۃَ الدُّنْیَا وَکُلِّ ھَوْلٍ دُوْنَ الْجَنَّۃِ حَتّٰی اَبْلُغَنَا بِرَحْمَتِکَ
و خوشتر آنست کہ جنت بحساب و بی عذاب طلبد کہ دعا اندرون بیت
شریف مستحب است مسئلہ استلام نکند مقام ابراہیم را بلکہ جمیع احجار را
سوائے حجر اسود و رکن یمانی مسئلہ مستحب است دخول کعبہ مر زنان را نیز
بشرطیکہ مخالطت رجال نباشد تذییل در بیان اماکن اجابت دعا
در مکہ شرفہ و حوالی آن واقع اند و زیارت آن مستحب است ۱ ملتزم
۲ تحت المیزاب ۳ داخل بیت شریف ۴ نزد بیر زمزم ۵ خلف المقام
۶ بالای صفا ۷ بالای مروہ ۸ درمکان سعی بین الصفا و المروہ لاسیما

بین الیلین ۱۰ در عرفات ۱۱ در مزدلفه خصوصاً در شعر الحرام ۱۲ در منا ۱۳
سنه حجرات ۱۴ هر مکانیکه به بیند از انجا بیت شریف را ۱۵ داخل حطیم تا مه ۱۶
سنه حجر اسود ۱۷ متصل رکن یمانی ۱۸ در مستجار روان موضعی ست در پشت بیت
در میان رکن یمانی و باب مسدود از کعبه بمقدار مستجار چهار زراع ست تقریباً
و در تیقام که ذکر مقامهای اجابت دعاست هر دعا که کرده شود امید اجابت ست
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك
رحمة انك انت الوهاب اللهم فاطر السموات والارض
انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین
ربنا اتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت
مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین آمین اللهم ارزقنی
شهادة فی سبیلك واجعل موتی ببلد حبیبك اللهم صل علی
سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد کما صلیت علی سیدنا ابراهیم
وبارك علی سیدنا ابراهیم انك حمید مجید

سخن چهارم در ذکر اقلیمی شرح حال اهالی این بلده از هر حالی علی که مختصر
شهر کلانی ست رونقی شایان آبادی فراوان دارد و حسن الاسواق دارد وسع آن
و عمران ابنیه صفا و مروه امتعه و قماش هر شهر و هر دیار در ینجا یافته میشود و بسبب اجتماع
هیچ چیز در ینجا پیدا نمی شود و هیچ چیز نیست که در ینجا پیدا نشود و این از تاثیر دعای
سیدنا ابراهیم ست علی نبینا و علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیم چنانکه خبر داد تا راحق
جل و علا از قول او وارزق اهله من الثمرات مردم از هر شهر

وہر ملک چون ہند و ستند و عجم و بخارا و کابل و شمیر و روم و حبش موجود و لاسیما ان
ادراک خود بی نہایت اند و کذلک ارباب مصر این سخن در شرح حال کسانی
کہ علی سبیل الدوام سکنے دارند و اما فراہم آیندگان در موسم پس چنانکہ
احاطۂ کثرت شان را جز آفریدگار نتواند دانست ہمچنان نفس بشری از شمار
اصناف عجز مند افتادہ کہ ہر یکے را رسمی دگر و طرزی دگر لباسی جدا و لسانے
بمناسبت مقام حکایتی در ضمیر گزشت و بر زبان آمد آوردہ اند کہ در شہرے
پدری بود و پسری پسر را دل گرانیش کرد کہ گرد جہان برآید تا مردم ہر اقلیم
و جدت آئین و نوی طرز و بوقلمونی انداز و نیرنگی رسوم و اختلاف زبانہا
و تنوع کسوتہای ہر کشور را تماشا کند چون عزمش را دست و بازوی توانمندی
و خیالش را پر و بال توانائی دست بہم داد راز با پدر در میان نہاد جہاندیدہ فرمود اگر
باشد من نیز با تو برآیم بشرطیکہ چندی شکیبا باشی پسر گفت بندہ فرمانم چون وقت آن رسید کہ
کاروانہا بعزم حجاز رخت سفر بربست پدر مر پسر را گفت برخیز وعدہ را زمان وفا آمد وقت
کہ کہن آرزوی تو برآید باجملہ با کاروان روان شدند و بمکہ رسیدند تا در موسم حج گوناگون مردم
باز نگارنگ اطوار فراہم آمدند پدر دست پسر گرفتہ بر سر رہگزری بنشست و گفت جان پدر
ببین اینک اہل روم و اینک اہل شام و اینک اہل فلان دیار و اینک اہل ہمان شہر
چون پسر ہر چہ در زمانہ ای دراز دیدن آرزو داشت در یک نفس دید و ہر آنچہ از اقالیم
دور دست گردیدن میخواست در یکجای یافت ہوسش فرو نشست پدر را گفت
و بعد گزشتن ایام حج با خاطری آسودہ رو بسوی خانہ کرد سکنای این اشراف اہل
اطراف اصناف ثم الشوافع ثم المالکیہ و از رہسپران حنبلی آئین اگر بر لان سا
از میان برداریم بسہ تن اند شمار خطبا و ایمہ کہ در مسجد الحرام منصوب اند بالاتر
از پنجاہ سنی از حنفیہ و یکی باز حنابلہ و مابقی از شافعیہ و مالکیہ تجوید ایمہ در نہایت

خوبی و لطافت است در سایر اوقات غیر صبح امام حنفی را ادای نماز سبقت میکند
بعد از و شافعی و بعد آن و مالکی و امام حنبلی جز صبح بجماعت جدا گانه نمیگزارد و امام
اول شافعی که مستحب نزد شافعیه علس است و پس از و مالکی و پس از و حنبلی و آخر همه حنفی
که نزد حنفیه استحباب در اسفار است علم تفسیر و حدیث و فقه بر حد بالیست است
و احمد امد و فلسفه و ریاضی را رواجی نیست و لا حاجة الیه التفات طبایع بان ادا
با آنکه کمتر است اما اهل ادب که خورده بر حریری توانند گرفت و طعنه بر حریر توانند زد
در ایوان فضل و کمال جلوه گری دارند و آشهر و اعلم و اسبق و اقدم همه شیخ عبد الله
سراج است که بی تکلف سراج انجمن علم و دانش است در فنون نقلیه چنان سرمایه
آگهی اندوخته که امروز از اخوان او کسی نیست و هم در فنون دانشمندی در یافته
گزیده دارد و تسریف چه جود و زکا بر بالای او راست صحبتش کبریت و تقریرش
دلکش است و باجتهاد در فضایل خلق و تقریب نیز او را کرامت کرده اند
سنگینی طبع بیمار و خفت طبیعت او دست او در کف این کار فرو بسته خلق
صرف همت او در پیشگاه حکام ارجمند مقام دارد و است خفیف آسایش
مردم را موجب افتاده گرداریش پرداش حنفی هر صبح و شام درس
میگوید الا تعطیلین سحر خلف دار البذوه که الیوم بمصلے حنفی
معروف است درس حدیث و شام در جنب مصلے حنبلی
متجاه بیت الحرام باین الرکن و المقام درس تفسیر بنده را
با او جتماع کثیر دست بهم داده در انجمن درس دهم جز آن گاه
میرفتم و گاه او جا دو میگرفتم مود خلاصه تا که در آن خیر البقاع
بود فیوضات فراوان از خدمتش بمن رسید و تیمنا
اوایل صحاح را و گزاندیم

از بینوا دلی چشم و دستان که زبان حال نام اوست صفیری بگوش دل میرسد که ناظوره معنی
ان اگر در عالم حرف و رقم بجلوه آمده بجلی و حلل وزن و قافیه هر نعت گردد و در شش جهت
این آوازه در افکند بلیت مشت گلی بتحفه مرغان دام برد و فرخنده طایری که گلزار
آمده و افسانه سود در آستین حریفان کوش برآواز گوینده شبو از بان خاموش
بودن یعنی چه ولی تو نیز چنان آزور شیوه مشو که هنگامه سنجیدن تکلیف دهی از مل
بقطره و از گل بشمیمی و از برق بشراره خورسند باش هان و هان نوبتی در فقیر کده بزرگان
انجمن بود و شیخ هنگامه افروز گرمی از حد میگذشت صحبت خویش بود و از هر باب سخن در پیش
درین میانه غریزی از مرز هند بگفتار آمد یا ایها الفقیه والاکمل چه می بینی در بنکه کسی نذری کند
و ثواب نذر بروح بزرگی بخشد در تخمینه کار شیخ فرمود ما اذری و پستر گفت هذا البلیس
والتلبیس من ابلیس سبحان الله شیخ با فضیلتی که دانی ما ادری زند که مرا و ترا بدانشی که
داریم حوصله برتابد بدین حرف بگفتار آمدن نازم صفای نهاد پاکیزه گوهران عرب را
که چه مایه از تصنع دورند و چگونه از مقدس حیوة ما انا من المتکلفین قدحی گران پیمود
هنیئا لکم و در استمداد و استعانت از قدسی ارواح بر این اقتصار کرد و ما در کتاب السنة
وقتی سخن در صفوف افتاد که آنحضرت جانب حول کعبه معظمه میزنند و چون امام بمقام خویش
باشد این صفوف از صفی که ورای اوست اقدم اقتدا پس صف اول کدام صف
تواند بود گفت ملا علی قاری در بنباب گزین سالها دارد و دران مداد تحقیق داده
من بار ای او یکی هست و ان اینکه اولیت حقیقی صفی هست که اقرب از بیت است
فضل قرب بیت مزید بران وصفی که ورای امام است بمجازی اولیت (؟)

بسته وار غروب نهی و حقیقت را بر مجاز و غرب را بر بعد شرقی نه پنهان است بر
سخن تا خاطر ارام نگرفت سر رشته گفتار را دراز می دادن ناگزیر افتاد باز نموده آمد
که قرب اقدس خانه و شرف قرب سلم ۔ اضافت آینی ولیت نظریه اقدمیت الاسلم
بل اولیت حقیقی صنفی راست که در امامی امام است که سبقت صوری صفوف دیگر را با
وضع ذلک صف خلف امام متصل و صفوف اقدم منقطع که چار بین سو امام و سبقت
بر امام نارد او متصل را بر منقطع فضلے پیداست و مزیت حقیقت بر مجاز با انکه پذیرفته
روزگار است همین نقش زبان گوهر فشان حضرت شیخ نیز آن قرار داد را الی تازه
بخشیده و تقریری که رفت و تقدیری که گزشت روشن گشت که حقیقت کرا است
و مجاز کجا این نوبت شیخ جنان توجیه کرد که از جانب امام تا آن مقام که صفوف
اخری اغاز و حکم صف اول همین صف راست دارد جانب دگر صفوف اقدم ما این
حرف اگرچه خوش است و بخاطر جا میکند ولیکن هنوز شبهه فضل فضل و وصل و شرف
صوری و حقیقی باقیست سخن بتقریب بود و رعایت جانب ادب لازم زیاده برین
گنجگاو در حوصله وقت نگنجد روزی سخن دران افتاد که حقیقی روشن پذیرا را
در برداشتن و نه برداشتن و مستهار تکبیرات انتقالات طریق صواب چیست انچه افتاد
کرد منزش اینست بارک است مرا نزا که تواند از عهده جواب بدر زود هر که نه بان
صفت باشد بسیط ارزد یا دارم که در بنباب که مقلد یکی از ایمه گاهی بهر ای
رهنمائی دگر و براه پیشوائی دگر خرامش کند سه کرت گفتگو تقریب افتاد و هر بار
باستخفه نوشتید شاید تجدد اجوبه بر رعایت وقت و پاس نرم باشد که نظر شود بر
طبع مردم فقیهان حرمین را درین خصوص عظیم احتیاطی است یکبار که یا حدیم جواب
فرستادند تا گفته آمد که کردار حضرت هم بدین است گفت گفتن با خبر دانش است
و دانشور را اشاره بس است کرت دیگر انتقال را تقید بضرورت کرد نوبت دیگر

در ضرورت و غیر آن نقل بمذاهب غیر روا داشت وقتی در فروع این اصل گفت و شنود رواج
و ذکر جمع بین الصلوتین در سفر مدینه منوره اتفاق افتاد و در مود رخصت است و رخصت نیز
چون عزیمت محبوب است اما نظر بجذر از تلفیق فرمود که جامع را از تقلید امام شافعی ناگزیر است
رحمة الله علیه وضو و نماز باید که بر شرائط ایشان واقع شود گفته آید ما سید منشار این
فتوی بر تسهیل و بدین اشتراط کار دشوار افتد چه عوام که واجب و سنت مذهب خویش
کم شناسند رکن و شرط مذهب غیر چون خواهند دانست بر تمیز فرمود که پس اقتدا بحاشیه
بسنده است و در شافعیه شیخ عثمان و میاطی امام فن است ولی در این هنگام هنگامه
تدریس برهم زده و بزم تعلیم بریده شیخ احمد که احدر اوست نیز از فضلای نامدار
اصل ایشان از میاط که شهریست از توابع مصر و حالیا مجاور بلد الحرام اند شیخ احمد
غدار در رواحا بدرس گفتن می نشیند سحرگاه فقه شافعی بین الشائین تفسیر جلالین را درس
میگوید در صرف و نحو شانی بلند و در تفسیر و فقه دستگاهی والا دارد و در فنونی که با
اوست بچابکی و گرمی میگذارد و افضل فضلای مالکیه شیخ محمد المرزوقی است و او ضریر است
و مکفوف البصر و برادرش شیخ احمد مفتی مذهب مالکی است و مراتب فقهی کزین شناسائی
بالاوست هر دو برادر بدرس حدیث و فقه صباحا و مساحا خوض دارند و مفتی حنفیه
سید عبد الله سبزغنی از اهل ورع و تقوی است جزئیات فقه نیک مستحضر دارد و برادرش
سید عثمان تقی تر از وست حال خوشی دارد و مولوی باصفاست و بشرب تصوف
متشرب نامه پرداز از صحبت هر دو بزرگان نفع گرفت و مفتی شوافع شیخ محمد جمال
الدین هم چشم از نظاره جمالش طرفی نه بست و هم گوش از آوازه کمالش بهره نبرد
و در حنابله فقیه یکی و مفتی یکی و امام یکی است و ذکرش در ذکر ایمه گذشت شیخ محمد نام
کهن سال نیاز مند عالم صورت و از جند جهان منی ست پوشیده مباد که در بین اشراف
البلاد اهل علم و دانش بسیار اند که اکثری را نشناخت و بعضی را که شناخت نیز از

ذکر اکثری از ایشان رونما لالا اختصار را عراض ساخت صرف انان را که از زمان مدار
عهد و کامگاران روزگار اند نام برد و بس مهتر طایفه صوفیه سید محمد مستوفی مالکی است
که خرقه خلافت از سید احمد بن ادریس در برکرده سالکی گرم رو و عارفی بلند سیر و
دانش عیانی و بیانی صاحب تاج و اورنگ مقامات جلیله و حالات سنیه دارد
نفس گیر او دمش با اثر است درین سال با قافله شام بسوی قدس رفت و دیگر شیخ
محمد جان از خلفای حضرت عمدة العرفا و قطب وقت شاه غلام علی دهلوی قدس سره خوش
مشغولی دارد و به صدق و صفا مرحضرت او راست نور مجسم است و لطف مصور لطفی که
با این همه میرزد کم کسی را کند و دیگر سید محمد از اهل بخارا طریقه ایشان نقشبندیه از
تبتل و انقطاعی که دارند نتوان گفت از نعیم دنیا بکلی رو برتافته بپارهٔ بانی قوت
و زریده عکوف حریم حرمت گزیده اند انا به کرم با من کرد که مرا توانائی سپاس نیست
کرمی التفات بین که اگر من نروم خود جلوه میفرماید بیت جذبه مشوق بجذبست
یسان من یارب که اگر من نروم او بطلب میآید و دیگر عبد الله اقتدی خلیفه مولانا
خالد کردی که او از خلفای شاه غلام علی دهلوی بوده قدس سره فرخ کسی است ارتق و
فتق و نظم و نسق امور حجاز امروز در دست احمد پاشا است که محمد علی پاشای مصر را
خواهرزاده است و درین سال فرمانروای روم سلطان محمود خان اسکنه الله فی
ریاض الجنان مینو خرامید و پسرش عبد المجید خان بر سریر شهریاری جلوه گرمت
علی شاه فرزند فتح علی شاه ز قهرمان ایران کردی نیز ماهی چند بر فلک سیم
و سند شهی جلوس نموده و برادرزاده او محمد شاه بن عباس میرزا بن فتح علی شاه
که امرز سلطانی عجم مراو راست بادی در مقام نبرد و جنگ و استعمال تیر و تفنگ
آمده کارش درهم زد و خود بر اورنگ سلطنت مستقر شد و دمی بعد نهریست سر از
اطاعت خسروی تابی کرده عزیمت قسطنطنیه پیش آورد و حلقه در سلطان را محکم

بگرفت شهد ناب مطاعی خورده را به هلاهل مطیعی کام و دهان آلودن چه بلاست و زه
چه چاره که قضا دگیتی زهر و شکر هر دو بکف دارد و گاه ازان بهره کام و زبان دهد و گاه
ازین دعوت ذل و جفا فزاید هر که سهم گوارا نباشد پرسش گو از شکر هر کران باش بالجمله
امسال با اذان از خسرو طلیب دریافت آهنگ حجة الاسلام آورد و آمد و نیز با دشاه
تلوری که قومی ست از حبشه در موسم حج نزول نموده بهره اندوز سعادت و وجاهت
آمد و حسب عادت قدیم و روش مستقیم قوافل شامی و مصری و مغربی بر سبیل اجلی
کاروانها قافله شام است که شمار برده هزار شتر و سه هزار خیال و بقال است
بیع و شرای جواری در اینجا بکثرت و حسن آنها شکلا و اکمل آنها ثمنا گوئی کرسچین
من برید که معروف بحجاج است هر روزه انعقاد میابد در اینجا کمتر نیست هم زنانه هم
کیفا اما فور هنگامه تموز چنانکه نشنیده میشد دیده نشد بنی گرمی حجاز زیاده بر گرمی
هندوستان نیست مدت امتداد زمانه بیشتر ست چه اینجا باران نمی بارد از اینجا
حکایت روزی از روز ها بدر خانه کردم در مسجد الحرام نشسته بودم غریبی از یمن
بهلوی من بود گفت پارسی دانی گفتم آری گفت تو نه آنی که کشتی تو شکست گفتم آری
این بیت اصداست گفتم اری گفت نه این جای خلاف نیست گفتم اری گفت شنیدم
غریبی اکشتی شکست مرا از شصه جگر خون ست دانم ساز و سامان نه بانشد و برگ و نوا
تلف شده خاکی بیش نیست بگیر ساز و برگی بنیاز این بگفت و گاغذی بچیده از میان
برآورد و پیش من نهاد این سخن از وی گفتن و مراد ازو از موسیه در هم شدن گفتم خدایا
خواهان امرزش آمده ام نه جویای زر روی ازو در پیچیدم و گفتم عذرم بپذیر سر مایه من
باس ست منت خدایرا که جز بخویش نیازمندم نکرده تو باز روی دو چار شده و همان گفت
گفتم هم و همان گفتم که شنیده چون در من میلی ندید بدین گونه سخن در آمد که هر آینه
شما باز و سپر نیک سازم میدانی گفتم از بدگمانان نیم گفت پس میتوان گرفت گفتم

نمیتوان گرفت گفت این سیم است و نه زر که خاکی است ننگ از چیست گفتم خاک برسرین
خاک ریز و آن بیار کس وجود از زر ناب کند گفت بان سبب دل از سائل نیاز مند بتراست
الفت بلبلها همنشینا نرا که این بوی بدماغ زر پاس آویختند و گفتند بی نعامی خوش است
ایزد پاک سیر و راست گی نیکوست ولی نه از کیمیا این دان با آن همایون مرد ازین پس
کم التفات مباش و گرد او را از رستمان نمیدانی بهر نمیشه بدگمانی چه مکانی چون حرم
درمانی چون حج شعبده گری باین جا و بهمان وقت است و با انهمه چون سیمداند ترا
گشتی خسته باز نیرنگ کدام نبشد طلسم فریب و حشمش بسته که ازان عشوه در کار تو
میکند و قطع نظر ازین هر گاه بکدر وضع مین بسه فرسنگ بگریز از انصاف بالای بهت
در شکه بر ایگان میدهد چه جای کرایست و اگر درین گرفتن عار بانست تماشا خود مفت
است بزمی بیارای دشین و یکدلانرا یکجا کن نادیده بنمای بالجمله ازین جنس چندین
سخنان پریشان گفتند که دل نیز هوای اطاره از دل خود است یکی از انمیان بجستجوی
وی بدر رفت و بست و آورد و کرد و بدحسن عمل حسن بجا ملاقاتش شوق در دلها زد و نه
یکبار دو بار که در قرب همان ایام نوبتی چند زر و سیم در پیش چشم یاران جباخت
و چون موسم حج در گذشت نشانش کم گشت بوالعجبی در استمان نگذاشت که از نگارش آن
در گذرد چون زیرکان طرفکی سخن را بر شکر فی نرپایه بالاتر نهند سره آورد یارانرا این
حکایت بهتر از هدیه زر و سیم دانست و بالجمله از روز کاسیابی درین اشرف البقا
بنشا لیکه برتر از ان نتوان یافت شب بروز آورده بتاریخ هشتم ذی الحجه روز ترویه
احرام حج بست و بشارفت و هیئت کردست انست چنانکه در مناسک دانسته
که صلوة پنجگانه که اولین آن ظهر یوم ترویه و اخرین آن صبح روز عرفه باشد در منا بگزارند
و پس از بروق و شروق بعزم عرفات برایند اما این سنت درین زمانه مهجور افتاده شب
منا نا گزارده در روز هشتم بعرفات رسند و عذرهای بسیار در بنباب گویند و

رهبه نا شنیدنی ست خدایرا سپاس که این هیچ میرز شب در منا بپایان آورده
روز نهم بعد انتشار شعاع بقصد عرفات برخاست هر چند بروز تروبه نماز پیشین در نیجا
میسر نیاید ولیکن بحکم مالا یدرک کله لا یترک کله هر چه میسر شد غنیمت است
بالجمله متصل مسجد نمره فرود آمده بعد جمع بین الصلوتین پاسی از روز مانده وقوف عرفات
اتفاق افتاد در پرتش بدرار رحمت وجوش سحاب کرم که درین مبارک منزل درین
خجسته موقف ست دیدنی ست نه شنیدنی که از دیدنا شنیده فرقی نه اندک است هر که در نیجا
ایستاد قدر ان بیان واند و بس ایخدای بسیار بخش و بیدریغ بخش این نعمت را دگر
ارزو مندم و این قدر را مکرر خواهم تا بهر شبست از عرفات رجوع بمزدلفه و در انجا بیتوتت
اتفاق افتاد در هم سحرگاه از مشعر الحرام روان گشت و بمنا رسید و بعد رمی جمرة العقبی
و ذبح و حلق بمکه معظمه رفته و طواف الزیارت بجای آورده همدران روز بمنا باز گردید یازدهم
در منا اقامت رود داد و از دهم بعد رمی جمرة الدنیا نماز عصر در محصب گزارده بمکه مشرفه
شرف اندوز سعادت آمد الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و صلی الله علی
محمد النبی الامی و علی اله و صحبه افضل الصلوات متوقع باد که هر چند بمقتضای نص فمن تعجل فی
یومین الایه هر که بدوزاد هم از منا برآید نره کاریست و جنایتی برونی و امروز همگنان
را عادت همین افتاد و اما بنا غالب سنت سید الانام علیه افضل الصلوة و اکمل
السلام افضل اکمل و احسن و اجمل انست که بتاریخ سیزدهم بدر اید چنانچه طایفه را برین
روش ره سپر یافتم ولیکن نامه طراز بعلت اینکه مادر من که رحمت بر جان پاک او
باد زیاده از اندازه خستگی داشت و ان منفوره و نیز دیگر ضعفا از رجال و نسوان
طواف الافاضه نکرده بودند بنا بران بدوازدهم رسیدن بمکه معظمه ضرورت افتاد
که در این حنفی اگر دوازدهم بگذرد و طواف الزیارت نکرده اتم شود و اما وادی محصب
پس سنت انست که صلوة چهار گانه یعنی از نماز پیشین تا نماز خفتن در انجا گزارده آید

وچون بوجهی گفته آمد رسیدن کہ پیش از نماز شام ضرورت بود برایشان این نسبت
برنیوجه قدرت نیافت ورنہ نماز دگر چنانچہ سبق ذکر یافت بحمد الله وبه نیجا میرسد
امید کہ کمال رحمت او نقصان از عمل ناسزا وبعض الطاف خویش گرداند بمنه وجوده
ناقبول
نارا ورپذیر دربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم وبحمد رین بلده طیبه مادر من ومادر پدر من
بنقاوت چهار روز جان بجان آفرین سپرد ودر بعلی مدفون شد ند اللهم اغفر لهما
وارحمهما وعافهما واعف عنهما وبدو کاری بخت ارجمند وبیماری طاعون مانند مادر مرا از پیش چای
ورجنب روضه ام المومنین خدیجة الکبرا سلام الله علیها کرامت شود والله یختص برحمته من یشاء

سخن پنجم در ذکر روانه شدن از مکه معظمه بمدینه منوره و
نزول دران بلده مبارکه وروشن رائی اهل پیش باد کہ طریق مدینه منوره از
رهزنی اهل بادیه کہ باهم قرمان روان وبدویان خلافی بود از پنج سال بانجا یه ازین
برکران بود کہ کاروانها میرفت واگر میرفت نادر سلامت میماند در گذشته سال
هرچه از دست ایشان بر اهل جاده رفت نه نهان است ازین روی حجاج رسول
محزون وخاطر الم ناک بود کہ مبادا جبین فرسای بر عتبه خواجه دو عالم وطوف ان حریم
رشک حرم صورت نبندد وبناگاه شکر فکاری قدرت کامله وبسیاری رحمت
شامله انچنان چمن طراز فرخ سبیل طابه وحش وخار برانداز از همایون طریق طیبه آمد
کہ با کاروان نمیتوانست رفت یابی کاروان توان رفت شرح این راز اینکه شریف محمد
بن عون رابس از انکه پاشای مصر سالی چند تهدید در مصر نگاه داشت اکنون
باین شرط ایالت مدینه باو ارزانی فرمود کہ نظم سبیل بدانسان کند کہ پیره زنی نیز
از رهزنی نتواند چنانچه وی در قرب این شصت ایام از مصر آمده در منازل طریق
مدینه نشسته واعراب راگرد آورده بیمان اشتی زد وارزدن وکشتن وشوریش
انگیختن وخون ریختن وهنگامه ساختن وفتنه پرداختن استانیدای حسرتی

ن طرازی با چند و سمر سنجی تا کی فرصت غنیمت است بیا غرم کوسی حیبا کن
نیر بوج برناقه نه وقت آن که از زوی و برنیت برآید بسم الله الرحمن الرحیم
نا امکاه بست و دوم محرم سال هزار و دویست و پنجاه و شش بعد
است دو ماه و پنجروز درین بلده جان نورانی ساز و دل افروز تا هنگ مزینه
سول بادلی شورش آلود و خاطری شوق انا غزنوان و نغمه سرا برخاستیم و در وادی
لمهیش از طلوع سحر نشستیم گمان نبری که این وادی منسوب بخاتون محشر است
لام الله علیها در مقام سرف که بامین مکه و وادی فاطمه است تربت منور ام
نین میمونه رضی الله تعالی عنها واقع است گزارندگان سیرت احمدی نگارندگان
ارم محمدی چنین آورده اند که نکاح و زفاف و وفات ام المومنین میمونه رض
درین همایون موضع اتفاق افتاد در وادی بستان نخیل ست و اب نهر بست
سیوم قبیل عصر محمل بانجتی علاقه گرفت و پیش از نماز صبح بنزلی که نامش
خاطر نماند کشوده آمد بست و چهارم کذلک قبل العصر حرکت و همچنین
اد و سکونت اتفاق افتاد نزول گاه امروزی خلیص نام دارد خانهای
دیان در دست نهری و نخیلی دارد و از اثر سید الانام علیه افضل الصلواة
اسلام مسجدی است که الان منهدم شده و لیکن آثار آن باقی ست بست و
بجم در سر اغاز چارمین پاس از روز ربط سر و بستر و عهد و دوش و بالین بپایان
سید و دوشادوش صبح صادق هنگامه شب گیر سر آمد و بر سر بر قضیه خیمه زدن
ران کم آب چاه روانی کار کردن اتفاق و لابد افتاد بست و ششم بعد زوال سایر
دیم و چاشتگاهی به رابغ نازل گشتیم این مرحله اطول مراحل و ابعد منازل
ست رابغ قصبه کوچکی ست و سکنای اینجا سارق و لصوص خم غدیر از اینجا
نادت در کرده واقع و در اینجا سموم مباد و زید نخل حیات بعضی از همراهان سست

لهذا بست و هشتم از پی کوچ و کنون ایشان اقامت لازم افتاد و طرفه حالتی بود که هر یکی
نماز میکردند و یکی را کفن میدوختند یکی رحلت میکرد و شور میکردند و یکی در نزع بود و
یکی را انار تا تیر هوا رو می نمود لاجرم مردکان را در اغوش گور خوابانیده و رنجوران
را برداشته بتاریخ بست و هشتم قدر معتد به از روز باقی بود که کوس رحیل زدند
و بگاه نماز پگاه به پیرستوره فرود آمدیم سید محمد بخارای که ذکر جمیل ایشان در
عرفای مکه گذشت بلحاظ شفقتی که با من داشتند همپای من عزم طی به نمودند و می
که از رایع میکوچیدیم هوا در ایشان اثر کرد و تا به پیرستوره رسیدیم روان شدند
بفردوس برین رفت و نیز تنی چند دیگر بخت خرابی نمود انا لله و انا الیه راجعون
اللهم انت السلام و منک السلام حبنا ربنا بالسلام و ادخلنا
ادخلهم دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام و صلی الله علی سید
و مولانا محمد النبی الامی و علی آله الکرام و اصحابه العظام
اب چاه مستوره تلخ است اما بفاصله دو سه کروه آب شیرین است که جمالان آنرا
بتاریخ بست و نهم پیش از عصر روانه شدیم مرحله تقدیری بر شیخ ولیکن چون
در انجا اب نایاب از انجا ذخیره نموده بر سر چاهی که باندک فاصله میگیرد از
طریق حرکت واقع است سکون ورزیدیم در اینجا نیز یکدو تن از سپنجی سرای
آبناک آمینی کده نمودند عزه صفر بخشی از روز مانده بمحل نشستیم و ناقه بر حاست
پس از بروق مهر و شروق شمس در وادی صفرا خیمه زدیم صفرا قصبه بزرگ است
عینی جاری و حدیقه های نخیل دارد سوادش از همه مراحل شاداب تر و
فضایلش از جمله منازل بالاتر بتاریخ سوم بعد اصفر از شمس بخش آمده
از خیف گذشته وقت اشراق بحدیده توقف نمودیم آب در اینجا از زیر کوه می آید
سیوم بین الظهر و العصر کوچ نمودیم منزل در مجنون بر بایستگرد اما چون

ن هر حمله اب مدار و جالان اینطرف مجنون بربد و سه کرده رای اقامت زدند
در بنجا نیز آب چون منزل گزشته و ستیاب شد چهارم پیش از عصر رحیل شد
رو داد و بجد رشروق بذوی الحلیفه که الان معروف بیر علی است گذر افتاد از بنجا
طا به طیبه سه کروه فاصله دارد و این آن مبارک موضعی است که رسول کریم
علیه افضل الصلوة و التسلیم احرام بحج بسته چون از بنجا کاروان در گزشت دیدم
که شوریده سری رقصان میرود و بدلکشی زمزمه شور در مغز جان می انگیزد و بیتی
که بان ترنم میکرد این بود بیت شکر لله که نمردیم و رسیدیم بدوست ذافرین
باد بدین همت مردانه و مناسبت این شعر بمقام نیاز مند اظهار نیست
آلحمد لله که ششم حصه از روزگزشته بود که بمدینه طیبه بهره اندوز سعادت شدیم
آمدیم و پس از بجا آوردن اداب لابد یه چون غسل و مانند آن در دربار جهان مدار
سلطان هر دو سرا مشرف شده کردیم هر انچه کردیم و منشی کرامت علی تهیه
که شاعری مشهور ست و ذکرش در گلشن بیخار آورده ام در راه و بازده شد و
در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گشت بیت قسمت نگر که کشته شمشیر
عشق فیات و مرگی که زندگان بدعا ارزو کنند سخن ششم در اداب بارت
و ذکر مساجد متبرکه و مشاهده شرفه و اماکن محترمه مشتمل بر پنج کلمه کلمه
اول در اداب زیارت سرور عالم صلے الله علیه و اله وسلم و بدانکه زیارت سرور
کائنات علیه و اله افضل التحیات از گزیده ترین طاعات و از نیکو ترین قربات
ست بالاجماع و طایفه را قولی است در وجوب و مستندشان حدیثی است که
بسند جید مرویست من حج و لم یزرنی فقد جفانی و اخبار و اثار در فضل زیارت
بسیار و مدار و جا اللا اختصار یک خبر ذکر کردیم مسئله زیارت سرور کائنات
صلے الله علیه و اله و اصحابه وسلم نسا را مستحب است مسئله انکه قصد زیارت

زیارت و بوسیدن حرم رسول مقبول آورد و لازم است حسن نیت و تحلیه دل از ریا و سمعه و تحلیه دل بصدق و اخلاص و بر و مست التزام صلوٰة و سلام بر سید انام علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و مبع مواضعی که حضرت در آن نماز گزارده در وقت قدوم از مدینه بجانب مکه و تتبع مشاهد و مقابر تبرکه چون مشابه اهل بدر و خرد مسئله چند انکه بلقا به طیبه قریب تر شود خضوع و ابتهال بیشتر باید و شوق و ولع افزون تر مسئله چون رسد در قرب مدینه منوره و راجل در مشی سرعت کند و راکب مرکب را تیز راند از روی شوق مدینه الرسول صلی الله تعالیٰ علیه و آله و سلم و اکثار کند در درود و سلام مسئله چون جلوه کرشود مدینه منوره و بهر اندوز شود و دیدگان مشتاق بنور ظهور آن عرض کند درود و سلام بر صاحب آن و عاکند بخیریت دارین و نیکو تر آنست که فرود آید از راحله و اگر تواند برهنه پا و در ادی تواضع و انکسار و سر و دادن گریه در نیوقت و حال محبوب است و در آداب رعایت ادب مطلوب مسئله مستحب است گزاردن دو رکعت در ریاض الجنة که معرس نام اوست اقتدا بار سول صلی الله علیه و آله و سلم مسئله مستحب است برای دخول مدینه غسل در خارج مدینه و اگر میسر نیاید غسل کند در داخل مدینه پیش از دخول مسجد و اگر انهم و شوار افتد اکتفا کند بوضو و پوشد نفیس ثیاب و در دو از شوب خورده و سپید از رنگین بهتر است مسئله تطیب و تعطیر جسم و جامه نیکو ست و المسک افضل مسئله هنگام دخول بلده ارباب مدینه بگوید بسم الله ما شاء الله لا قوة الا بالله رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا اللهم هذا حرم رسولک فاجعله لی وقایة من النار و امانا من العذاب و سوء الحساب اللهم بواب ابوابک علی وجهی حتی ادخل فیه آمنا بزیارة رسولک صلی الله تعالیٰ علیه و آله و سلم ما رزقتنی

زایر را باید که من وقت
ارادة الدخول الی وقت الخروج نصب العین کند مهابت وسطوت رسول مقبول
را وخیال زیست نماید که گویا حاضرست بحضور وی وی مینید جمال باکمال
را ومتاسف شود بر فوت رویت وی صلے الله علیه وآله وسلم در دنیا وخطرناک
باشد وتعوذ بخدا جوید از حرمان رویت شریف او در دار آخرت وبهمه تن
مشغول ومصروف شود بشکر نعمت حصول زیارت نبوی ووقوف در مواجهه
مصطفوی که از اجل عطایاست وبحکم انکه ایمان بین الخوف والرجاست ترسناک
باشد از حبط عمل ودر قبول اعمال نااهل باشد وصلوة وتسلیم را بهر قدر که اکثار
نماید کمتر داند مسئله وقت دخول مسجد شریف رعایت اداب دخول مسجد سازد
باز زیارت خضوع وخشوع وابتهال وضراعت وانکسار وتوبه نماید از گناهان
وبگوید اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَبِوَجْهِهِ الْکَرِیْمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ
بِسْمِ اللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَصَحْبِهٖ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ
ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ مسئله داخل شود در مسجد شریف از باب
جبرئیل وهو الافضل والاازباب السلام والیوم علیه العمل مسئله پس از مشرف شدن
این نعمت عظیمه ومنقبت جسیمه یعنی دخول مسجد نبوی اولا قاصد شود مقام روضه
متبرکه را برای گزاردن دو رکعت تحیة المسجد ف روضه عبارت از قطعه ایست
است که در میان منبر شریف وقبر منیف واقع است بمنطوق حدیث شریف مَا بَیْنَ بَیْتِیْ
وَقَبْرِیْ رَوْضَةٌ مِّنْ رِّیَاضِ الْجَنَّةِ وداخل ارباب جبرئیل علیه السلام را میباید
که برای ادای تحیة المسجد در روضه از پشت حجره شریفه آید تا لازم نیاید مرور از
حجره بدون سلام وزیارت واگر مرور از پیش مواجهه شریف واقع شود هم تقدیم

تحیۃ المسجد نماید اما میباید کہ بجاہ مواجہہ وقفہ قلیلہ نمودہ سلام گوید و بروضہ آمدہ
تحیۃ المسجد ادا سازد و سپس زیارت نماید بروجہ احسن و اکمل مسئلہ افضل
انست گزاردن تحیۃ المسجد در مصلی پیغمبر از روضہ مقدسہ بشرط امکان والا در قرب
آن مسئلہ بعد از تحیۃ المسجد حمد و سپاس خداوند گار بجا آرد و برای قضای
امور دارین دست بدعا بردارد مسئلہ سجدۂ شکر نماید بر حصول این نعمت
عظیمہ بعد از فراغ رکعتین مسئلہ بعد از ادای تحیۃ المسجد و حمد و ثنا توبہ بجد در
نماید از ذنوب خبائا و لسانا و آید بسوی مرقد اطہر و قبر انور حضرت سید البشر
علیہ صلوٰۃ اللہ الملک المعبود الاکبر باحفظ نہایت ادب و اقصی خضوع و خشوع و
غایت تواضع و انکسار و تصوی سکینہ و وقار و قایم شود عاضا البصر و خاشعا
للنظر قلب را از وساوس و جوارح را از حرکت باز دارد و دست بستہ چون
مصلی مستدبر قبلہ بایستد مسئلہ علامت روشن بر وجاہ نبوی و صاحبین
او روزنہای سہ گانہ کہ در دیوار قبلہ از حجرہ بیرونی از حجرای سہ گانہ اندر رونی
غربی از انہا دلیل است بر مواجہ وجہ شریف نبی عربی علیہ صلوٰۃ اللہ الرب لکل
شاب و صبی اوسط انہا دلیل بر وجاہ وجہ صدیقی است و شرقی از انہا علامت
بر وجاہ وجہ فاروقی ست صلوات اللہ علیہ و علی وزیریہ و صاحبیہ مسئلہ
قایم شود بر فصل چہار گز از ستونی کہ نزد راس شریف ست و زیادت قرب را عازم
نشود زیرا کہ زیادت قرب این جسم کثیف و نفس باین حضرت اشرف و اطہر و اقدس
از سنۃ سنیہ اہل آداب نیست مسئلہ باید کہ در وقت زیادۃ ایستادہ باشد
و اگر تواند بنشیند بر دو زانو واضعا الیمین علی الشمال ناظرا الی الارض ادبا اسفل
و کان ما یکون من الحرکۃ الکونیۃ و نظر نکند بر قنادیل و غیر ان و پیش نظر دارد
صورت کریمہ نبوی را گویا حاضر ست حضرت سید عالم پیش او و نگران ست بسوی

او وداناست بایستادن او سلام و کلام او و ملاحظه نماید هیئت او را از حضرت او
از جهت شدت رحمت و کثرت عفو او پس ازان سلام بگوید باوازی که باشد
بین الجهر و الخفا مع حضور القلب و کثرة الحیاء به السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته و پس ازان بگوید السلام علیک یا رسول الله السلام علیک
یا نبی الله السلام علیک یا خلیل الله السلام علیک یا خیر خلق الله الصلوٰة
و السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک
یا سید المرسلین السلام یا خاتم النبیین السلام علیک یا خیر الداعین و المجیبین
السلام علیک یا من ارسله الله رحمة للعالمین السلام علیک یا قائد الغر
المحجلین السلام علیک یا امام المتقین السلام علیک یا شفیع المذنبین
السلام علیک یا مبشر المحسنین به السلام علیک و علی سائر الانبیاء و
المرسلین و الملائکة المقربین السلام علیک و علی آلک و اهل بیتک الطاهرین
السلام علیک و علی ازواجک الطاهرات امهات المؤمنین و علی اصحابک اجمعین
و سائر عباد الله الصالحین دائما کثیرا ایک الملیک ربنا و یرضی و علی اصحابی
اجمعین السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته جزاک الله تعالی
عنا یا رسول الله افضل و اکمل ما جزی به رسولا عن امته و نبیا عن قومه و
صلی الله تعالی و سلم علیک کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره
الغافلون و صلی الله تعالی علیک فی الاولین و الاخرین افضل و اکمل و
اطیب و ازکی و اعلی و انمی صلوة صلاها علی احد من خلقه اجمعین کما
نستغفرک یا ربنا من الضلالة و نتوب الیک من العمی و الجهالة به اشهد ان
لا الٰه الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک عبده و رسوله و احببته
و خیرته من خلقه و اشهد انک بلغت الرسالة و ادیت الامانة و

نصحت الامة وكشفت الغمة وامنت الحجة وجاهدت في الله حق جهاده
وعبدت ربك حتى اتاك اليقين وصلوات الله وملائكته وجميع خلقه
من اهل سمواته وارضيه عليك يا رسول الله اللهم صل وسلم على سيدنا
محمد عبدك ورسولك النبي الامي وعلى آل محمد وازواجه وذريته كما صليت
على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وبارك على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد
ذرية كما باركت وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم اني اسئلك الوسيلة و
[illegible]
ما ينبغي
ان يسأله السائلون وغاية ما ينبغي ان يأمله الآملون واسعدنا يوم
القيمة بزيادة وادخلنا في شفاعته واوردنا حوضه يا رب العالمين
ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين + آمنت بالله
وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر يا القدر خيره وشره +
اللهم فتنا على ذلك فلا تردنا على اعقابنا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ربنا اتنا من لدنك
رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا ربنا اغفر لنا ولآبائنا ولامهاتنا وذرياتنا
ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين
امنوا ربنا انك رؤوف رحيم ذو الفضل العظيم مسئلہ
عوام نکند حجرہ شریفہ را کہ طواف مختص بکعبہ است مسئلہ بقتیل میں دیوار
حجرہ شریفہ نسازد کہ از مختصات بعض ارکان کعبہ است مسئلہ پس از
انفراغ از حصول این سعادت کہ نصیب ہر مومن باد و راقم این عجالہ را
این قدر کہ در کردہ روزی شود و تا خرکردہ و بسوی دست راست خود باندازہ یک

یک گز برای زیارت صدیق اکبر و بگوید السلام علیک یا
السلام علیک یا صدیق رسول الله السلام علیک یا صاحب رسول الله السلام
علیک یا ثانی رسول الله فی الغار و رفیقه فی الاسفار و امینه علی الاسرار
السلام علیک یا علم المهاجرین و الانصار السلام علیک یا ابا بکر
صدیق السلام علیک یا امیر المومنین السلام علیک و رحمة الله و برکاته
جزاک الله تعالی عن رسوله صلی الله علیه وسلم و عن الاسلام و اهله خیر
الجزاء و رضی عنک احسن الرضاء استهل انک قد رکبت علی طریقة رسول
الله صلی الله علیک وسلم و سنته فاقمت بالحق و العدل و السنة و العمل بشریعته و
النصر لدعوته و قمت لقتال اهل الردة فجزاک الله عن رسوله و عن امته خیرا و انا بالله
فی یوم القیامة شاهدا اسئل الله ان یمیتنا علی محبتک و یحشرنا فی زمرتک و زمرة نبینا و زمرتک

باز متاخر شود و بسوی دست راست خود یک گز برای زیارت حضرت عمر رضی السلام
علیک یا امیر المومنین عمر الفاروق رضی الله تعالی عنه السلام علیک
یا من اعز الله به الاسلام السلام علیک یا من اکمل الله به الاربعین
یا من اعز الله به الاسلام السلام علیک یا من استجاب الله فیک دعوة خاتم النبیین السلام علیک یا من
[illegible]
نطق با
السلام
من الله یمین
مسئله بعد فراغ از سلام حضرت عمر باز گردد بسوی مواجهه نبوی و قایم شود
مستقبل وجهه شریف ستاده قبله مع رعایت تمام الادب و کمال الخضوع و حمد
و ثنا گوید خداوند کریم فرستنده رسول کریم را و تسبیح و تحمید کند محمود و سبحان
را و صلوة و سلام فرستد نبی سید انس و جان را بطوریکه سابق گفتم

تمامه او باختصار بعضه پس نخواهد و سیله را بان حضرت و شفاعت خواهد از
حضرت رسالت پسوی حضرت حق تعالی شانه و بگوید اللهم انک قلت و
انت اصدق القائلین و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفر الله و استغفر لهم
الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و بعد ازان دعا کور در کتب مطوله مذکور ست بخواند و نیز
سه بار بگوید الشفاعة یا رسول الله صلی الله علیک و آله و صحبه و سلم پس دعا کند
برای خود و والدین و مشایخ خود از معارف و اقارب خود هر که خواهد و هر کسیکه
وصیت کرده باشد او را بدعا در ایجاد و برای سایر مسلمین و رفع الیدین عند الدعا
چنانچه مسنون و عادت نماید و عند الختم این ابیات بگوید ابیات یا من خزائن
جوده فی الباب اطمع + و طاب من طیبهن نفاع و لا کو نفسی انفس و لقد اتت سائلا
فیک العفاف و فیک الجود و الکرم مسئله بعد ازان قصد کند بیت حجره
شریفه را برای زیارت بضعة الرسول سیدة النساء فاطمة البتول صلوات الله
الملک علی ابیها و علیها ما هبت الصبا و القبول و الدبور و الشمول و سلام گوید
ف در مکان قبر اطهر بضعة طیبه علیها السلام سه قول اند اول ذکر کردیم
دوم مکان قبر رفیع وی علیها السلام طابه بقیع است در مشهد عباس بن
عبد المطلب عم نبی العجم و العرب سیوم مکان قبر مطهر وی در مسجد فاطمه که مسمی
است به بیت الاحزان واقع ست در بقیع الغرقد که مقبره طابه طیبه ست
مسئله پس از حصول فراغت از زیارت بضعة النبی رو آرد بمنبر انور و دعا خواهد
که مرجا اجابت ست مسئله ایام اقامت طابه طیبه را غنیمت کبری شمرد موهب
عظمی شمارد و هر قدر که تواند ملازمت مسجد نبوی نماید بارها گفته ام و بار دگر میگویم
که رعایت آداب فرو گذاشت نسازد و بذل جهد نماید در عبادات خصوصا
ادای نماز پنجگانه بجماعت و اعتکاف و بروقت که در آید در مسجد نیت نماید و

احیای لیالی از ادای نوافل و قرات قرآن و طلب دعا و استغفار سازد و اکثار
بھی و تکرار قدوم نماید جانب روضہ مقدسہ برای ادای طاعات از صلوٰۃ و سلام
و نماز و قرات قرآن مسئلہ زیارت حضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ
والسلام رواست در ہمہ اوقات از طلوع و غروب و غیر آن مسئلہ لازم گیرد
گزرندہ مسجد شریف [illegible]
و سلام بگوید بر او
مسئلہ برای ادای نماز نافلہ افضل مواضع محراب پیغمبر خداست صلی اللہ تعالیٰ
علیہ و آلہ وسلم و برای نماز پنجگانہ افضل مواضع صف اول است و افضل مواضع صف اول مابین منبر نبوی و محراب
نبوی است کلمہ دوم در بیان زیارت بقیع و بقیع مقبرہ ایست از مدینہ طیبہ
و اخبار فضایل بقیع و دفن اموات در وی و بشارت شفاعت و شہادت آنحضرت
ہر کسی را کہ وی بمیرد و مقبور گردد و رفتن آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم
بشب در بقیع وارد شدہ و کفیل آن کتب مطولہ سیر و احادیث است مسئلہ
مستحب ست مقیم مدینہ منورہ را ہر روز بعد زیارت رسول اطہر و زیارت شیخین
و سیدۃ النساء زیارت اصحاب بقیع و اگر ہر روز نتواند روز جمعہ اول روز بعد
رسیدن بقیع سلام بگوید مجملاً باین لفظ کہ مأثور ست از حضرت نبوی در وقت
زیارت بقیع السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا لکم ما توعدون غدا مؤجلون و انا
ان شاء اللہ بکم لاحقون اللہم اغفر لاہل بقیع الغرقد السلام علیکم و اہل الدیار من المؤمنین و
المسلمین و یرحم اللہ المستقدمین منکم و المتأخرین منا ہر معروفہ بقیع ہفت اند اول قبر فرزند
ثالث الخلفا صاحب الحلم و الحیا سیدنا عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ
زیارت کند قبر وی را و سلامی کہ ذکر آن در کتب مطولہ ست بگوید دوم مشہد
امجدی صاحب الملۃ ابراہیم ولد نبینا الکریم سیدنا ابراہیم و در بن مشہد ہفت

دیگر از صحابہ مدفون اند ۱ رقیہ بنت الرسول علیہا و علی ابیہا الصلوٰۃ والسلام
۲ عثمان بن مظعون کہ اول مدفون بست ۳ ابراہیم ۴ عبد الرحمن بن عوف ۵
سعد بن ابی وقاص و این ہر دو در عشرہ مبشرہ اند ۶ عبد اللہ بن مسعود کہ از
فقہاء صحابہ اند ۷ خنیس این حذافہ سہمی کہ از اصحاب الہجرتین ست ۸
سعد بن زرارہ و بعضی گفتہ اند ہمین جا ست قبر فاطمہ بنت اسد والدہ حضرت
مرتضی علیہا السلام سیوم مشہد سیدنا عباس بن عبد المطلب عم النبی المبعوث
الی العجم والعرب علیہ و علی امہ صلوات اللہ الملک الرب و این مشہد ست حاوی قبور
اہل بیت عظام و در تہ سید الانام قبر سبط اکبر سیدنا الحسن الازہر نزد قدمہا
حضرت عباس ست و قبر زین العابدین سید الساجدین علی بن حسین و قبر ولد
ارشد وی امام محمد باقر و ولد امجد وی امام جعفر صادق علیہم السلام و قول حق
ایں ست کہ این ہمہ ہدی در یک قبر مقبور اند و نزد بعضی در جنب حضرت حسن
مجتبی قبر حضرت فاطمۃ الزہرا است علیہا و علی ابیہا و ولدیہا اجل الصلوات
واکمل التحیات چہارم مشہد ام المومنین زوج رئیس کل صدیق و بنت الصدیق
عائشہ و درین مشہد ہمہ ازواج طیبات یازدہ گانہ مدفون اند سوای خدیجۃ
الکبری کہ در مکہ در مقبرہ معلاۃ و حضرت میمونہ کہ در سرف نزدیک میل از مکہ
مکرمہ مدفون اند ۹ پنجم مشہد حضرت عقیل ابن ابیطالب ابن عم النبی و نیز
در ویست قبر حضرت ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب و قبر حضرت عبد اللہ
بن جعفر طیار المعروف بالجواد ف و در قبر عقیل علیہ السلام اقوال مختلف اند
اول اینست کہ ذکر کردیم دوم قبر او در سرای عقیل در مکہ و در مدینہ سیوم قبر او
در شام ست ششم مشہدی کہ قریب مشہد عقیل و مشہد عائشہ علیہا
السلام واقع ست میگویند کہ درین مشہد سہ نفر از اولاد بنی اطہر مدفون

اند ظاهر نیست که قبور دختران سه گانه حضرت سید الانس والجان رقیه و زینب
وام کلثوم سلام الله علیهن دران باشد هفتم مشهد فاطمه بنت اسد ام علی المرتضی
ست و بعضی گویند که این مشهد سعد بن ابی وقاص ست رضی الله تعالی عنه ف
اختلاف ست علما را در نکه ابتدا در زیارت بکدام مشهد فضل ست بعضی گویند افضل
ابتدا المشهد سیدنا عثمان رضه ست که در اهل بقیع نیست بجز او حامل خلافت نبوت
و بعضی گویند فضل ابتدا در مشهد سیدنا ابراهیم صلوة الله علیه و علی ابیه ست که اوست
جگر گوشه نبوت و فلذ کبد رسالت و بعضی گفته اند که فضل ابتدا المشهد عباس بن
عبد المطلب ست که اوست عم النبی النبیه و عم الرجل صنو ابیه تذییل در ذکر بعضی از
مشاهد که خارج از بقیع اند و زیارت کرده میشود اقبر صفیه بنت عبد المطلب عمة النبی صلی الله
علیه وسلم قبر او متصل ست بدروازه سور مدینه که جانب بقیع ست ۲ مشهد حضرت
اسمعیل بن امام جعفر صادق علیهما السلام در جانب مغرب مقابل مشهد سیدنا
عباس رضی الله عنه ست ۳ مشهد نفس زکیه اعنی سید محمد بن عبد الله محض بن الحسن
المثنی بن الحسن المجتبی بن علی سلام الله علیهم اجمعین که شهید گشته در ایام خلافت
ابی جعفر منصور دوانقی ۴ مشهد مالک بن سنان که پدر بزرگوار حضرت ابو سعید
خدری ست و او منجمله شهدا اُحد ست کلمه سیوم در ذکر جبل اُحد اهی زائر چون
از حصول سعادت زیارت بقیع فراغ حاصل کردی سر و لبسوی اُحد بدانکه اُحد
جبلی ست مخصوص بفضائل عظیمه و مناقب فخیمه که در شان آن وارد ست هذا
جبل یحبنا و نحبه وغزوه اُحد از مشاهیر غزوات ست و زمین او مدفن شهدا
از انجمله سید الشهدا عم النبی سیدنا حمزة بن عبد المطلب ست مسئله ابن ابی شیبه
روایت کرده که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم زیارت کرده شهدا اُحد را و حاکم
روایت نموده که فاطمه علیها السلام شهدا اُحد را در هفته یکبار زیارت کردی و نماز

کردی نزد قبر حمزہ علی نبینا وعلیہ السلام مسئلہ زائر را باید کہ نیت کند ذات جبل احد را
مسئلہ باید کہ خروج زائر بسوی احد اول روز باشد وقبل از اداے ظہر باز گردد و بدینہ منورہ
تا اداے نماز در مسجد نبوی باشد مسئلہ ابتدا کند بزیارت سید الشہدا حضرت حمزہ بن عبد
وسلام کند بخشوع بسیار وتضرع ووقار در غایت ادب اکمار وبگوید اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا حَمْزَةُ عَمَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَسَدَ
فَاسَدَ رَسُوْلِهٖ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاعِلَ الْخَيْرَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَاشِفَ الْكُرُبَاتِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا بَالِغِ وَجِيْهِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
بعد ازان بدیگر شہدا را آنکہ سلام گوید کلمہ چہارم در بعد آثار مشہور کہ ہیچ امر مزور شناخته
میشود از آثار آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم یازدہ بیر ست اول بیر اریس
واں در قرب مسجد قبا ست ونقل کردہ بود حضرت در آں نشستہ بود بر کنار آں وگفتہ شد
ست کہ غسل نیز حضرت را بعد از وفات با آب ہمین چاہ دادہ اند وہمدریں باغ اقامت
شد ایں حضرت رسالت در آواں خلافت حضرت عثمان رضی اللہ تعالی عنہ دوم
بیر غرس واں در جنب قبا واقع ست وحضرت وضو کرد وشرب نمود از ینجا وداع باب مزبور
دراں انداخت ونیز فرمود کہ بیر غرس چشمہ ایست از چشمہای بہشت سیوم بیر عہن
وضو کرد انحضرت ولعاب شریف دراں انداخت ودعا کرد او را ببرکت چہارم بیر نصیمہ
واں در قرب بقیع بر طریق قبا در میانہ باغی از نخیل واقع ست نشست حضرت رسالت
سر مبارک خود را در قصعہ وبر سخیت دریں چاہ عمالہ او نیز شہادت یافت از سر مبارک افتادہ بود
در آں قصعہ بود ف در مقام دو بیر موجود اند یعنی گفتہ اند کہ آں بیر کہ بیری ست کہ از
جانب قبلہ ست از باغ مذکور ویعنی گویند کہ آں بیر حضرتی ست کہ در جملہ اداے دو قول
اول مرجح ست پنجم بیر نصیمہ کہ واقع ست در پہلوی مدینہ داخل باغ نخیل ومشہور
حضرت از وضو لعاب مبارک انداخت ودعا کرد او را ومردم در زمان حضرت معاویہ

سه روز ازین چاه غسل میدادند و شفا حاصل میشد ششم بیر رومه نزدیک بیر بضاعه نوشیدن آنحضرت آب ازوی هفتم بیر رومه که شمالی مسجد قبلتین در وادی عقیق است که خرید او را حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه و تصدق کرد بر مسلمانان هشتم بیر اریس نزدیک مدینه منوره بجانب غرب نهم بیر ابی عتبه سید ابو هاشم سندی گفته که گویا این چاهی ست که معروفست امروز به بیر ودی بر یک میل از مدینه دهم بیر انس بن مالک رض و آن واقع ست در مدینه منوره ما بین طرف شامی و غربی از مسجد نبوی معروفست باسم زناطیه یازدهم بیر سقیا که واقع ست بقرب مدینه و نوشید آب او آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کلمه بیحرم مشتمل بر دو حرف حرف اول در بیان مساجدی که بحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم منسوب اند و آن چهار اند اول مسجد قبا و آن جانب جنوب از مدینه بفصل دو میل واقع ست اول مسجدیست که تعمیر یافت بعد از بعثت و بنا کرد آنرا حضرت و عمل کرد در آن بنفس نفیس پیش از قدوم او در درون مدینه و همین ست افضل مساجد بعد از مساجد ثلثه و بروایت ترمذی وارد شده که ثواب ادای نماز در مسجد قبا مانا بعمره ست ابن ابی شیبه و حاکم از سعد بن ابی وقاص روایت نموده که گفت اگر بگزارم من در مسجد قبا دو رکعت را حب است نزد من از ینکه بیایم در بیت المقدس دو بار و بقول اکثر مفسرین مراد از آیه کریمه لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ فِيْهِ رِجَالٌ يُّحِبُّوْنَ اَنْ يَّتَطَهَّرُوْا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِيْنَ همین مسجد قبا و اهل قبا اند دوم مسجد جمعه در جانب شامی از قبا وارد شده که حضرت اول نماز جمعه در انجا گزارده ست سیوم مسجد فضیخ در جانب شرقی از قبا و معروفست آن مسجد امروز به مسجد الشمس و نیست این تسمیه در هیچ چهارم مسجد بنی قریظه و بصلای آنحضرت در موضعی که منارها شکسته ست پنجم مسجد ابراهیم در طرف عالیه از مدینه روایت کرده شده نماز آنحضرت در انجا

و تولد سیدنا ابراهیم پسر حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم در آنجاست ششم
مسجد بنی خطمه که مسجد الخلفه گویند ش در جانب شرقی از بقیع هفتم مسجد الاجابه در جانب
شامی از بقیع مروی است که درین مسجد حضرت سید عالم بعد اداء سی و دو رکعت دعای
طویل کرد و فارغ از صلاة نبوی از جانب یمین محراب بمسافت دو گز زائر در مقام
از دعا مگذرد و که مجاب است هشتم مسجد المنارتین که می آید بعد از سقیا روحاء
چپ کسیکه میرود بسوی قبا واقع است در راه وادی عقیق نزدیک بجبل سرخ و صلاة
حضرت نزدیک بمنارهای آن واقع است نهم مسجد الفتح که هر قطعه از جبل سلع واقع است
و صلاة حضرت در مقابل محراب مسجد است از صخره دهم مسجد سلمان فارسی یازدهم
مسجد علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه دوازدهم مسجد صدیق رضی الله تعالی عنه
که در اهل جبل است در جانب قبله و خورد ترین مساجد است و این هر سه مساجد واقع
قرب مسجد الفتح و وجه این نسبت نامعلوم نشده سیزدهم مسجد بنی خزام که واقعست
در شعب جبل سلع بر یمین سالک چون از مدینه رود چهاردهم مسجد القبلتین که بتحویل قبله
از بیت المقدس بکعبه مقدس در انجا واقع شده و نازل شده و درین مسجد در نماز ظهر که
با جماعت میخواند حضرت رسالت آیه کریمه قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰىهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ كاط پانزدهم مسجد الشقیا که واقع است در جانب
شامی از بیر سقیا فاصله شقیا جائی است که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
عرض جبین مبارک در انجا گرفته و نماز گزارد و اهل مدینه را دعا کرد شانزدهم مسجد باب
و آلان و را مسجد الرایه گویند و بر همین طریق شام است چون از مدینه منوره روند
بالای جبلی که نام او ذباب است و فاصل درمیان مساجد فتح و این مسجد همان
جبل سلع است آنها در جانب غربی جبل اند و این در جهت شرقی هفدهم
مسجد ابوذر غفاری که آلان بهمین نام مشهور است و آن مسجدیست خورد در راه

در راه جبل اُحد بر راه سافله و این راهی ست که میرود از جانب راست
بر طرف شرقی از مشهد حضرت حمزه رضی و در شعب الایمان بیهقی از عبد الرحمن بن عوف
حدیث نماز حضرت رسالت و دعا خواستن در سجده در غایت طول مذکور ست
هجدهم مسجد البقیع چون کسی از دروازه بقیع بیرون آید این مسجد بر دست راست ماند
در جانب غربی از مشهد حضرت عقیل رضی الله تعالی عنه نوزدهم مسجد فاطمه زهرا
علیها السلام که واقع ست در بقیع و مشهور گشته باسم بیت الاحزان و بعضی گفته اند
که قبر اطهر وی نیز در انست والله اعلم بالصواب بیستم مسجد مصلی العید خارج مدینه در جانب
غربی قریب دروازه مصری از آن راه که قافله مکه می آید و این مسجد لیست که حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در آن اول نماز عید بخواند در سنه دوم از قدوم مدینه منوره
و از باب السلام مسافت او هزار گز ست بست و یکم مسجد لیست که واقع ست در میان
باغچه در جانب شمالی از مصلای عید مائل بمغرب و معروفست بمسجد ابو بکر رضی الله تعالی عنه
بست و دوم مسجد الفسح شمالی مسجد سید نا حمزه رضی الله تعالی عنه ست در اصل
جبل اُحد چون آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا
یفسح الله لکم در آن نازل شد ازین جهة باین نام مسمی شد بست و سیوم
مسجد عینین ست که واقع ست در جانب قبله مشهد سید الشهدا بست و چهارم
مسجد وادی ست که بر کنار شامی جبل عینین ست حرف دوم در بیان مساجد
منسوب اند بحضرت ختم الرسالت در طریق مکه و مدینه زاد هما الله تشریفاً و تعظیماً
بدانکه طریق مسلوک سرور عالم نه آن بود که الیوم بر آن میروند و طریق سلطانی
مینامند بلکه طریق قدیم بود که تمامه انبیا علیهم الصلوة و السلام می آمدند از شام بمکه
ازینجهت اکثر مساجد منسوب بحضرت رسالت پناه در این ایام در طریق حرکت
نمی آیند و از مساجد این طریق آنچه که مشهور و معروفست اینست اول مسجد

ذوالحلیفه که نازل شد در آنجا حضرت رسالت نماز کرد و احرام بست از آنجا و این
مسجد الشجره نیز گویند و میقات اهل مدینه و هر که احرام ایشان ببیند ذوالحلیفه است دوم
مسجد الممرس و معرس از آن گویند که حضرت نبوی این مسجد را بس جهت نزول فرمود
در آخر شب برای استراحت و نماز گزارد در آن سیوم مسجد عرق الظبیه که پیغمبر
زروحاء مقدار دو میل نماز گزارد در وی حضرت رسالت فرموده که در وی نماز گزارد
هفتاد کس از پیغمبران چهارم مسجد شرف الروحاء روحا جایی است که مسافت او در میان
مدینه منوره چهل و یک یا شش میل است در آنجا حضرت رسالت نماز گزارد و قبر منصور بن
نمار که از اعبداد سید مختار است در روحا است پنجم مسجد الغزاله و آن مسجدیست در وادی
روحا کنار رو جبل بر دست چپ رونده راه مکه مشرفه که از مدینه منوره رود و اینجا حضرت
نماز گزارد چنانچه عبد الله بن عمر رضه در آنجا نزول میکرد و میگفت که بدا منزل رسول الله
و در آنجا درختی بود که چون عبد الله بن عمر نزول میکرد وضو میساخت و بقیه آب وضو را در بیخ
درخت می افکند و میگفت که هذا رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ششم
مسجد الصفرا که تبرک میجویند بآن آنانکه خداوند متعال او شان را بزیارت آنجا رساند
و صفرا وادی است مشهور بین الحرمین بر مسافت سه روزه از مدینه و الیوم آنجا قریه
آباد آن است مشهور بصفرا و آنچه در عوام شهرت یافته که در آنجا قبر ابو ذر غفاری است
غلط است بلکه آن قبر قبر ابو عبیده است و قبر ابو ذر غفاری در ربذه است چنانچه امام
نووی در تهذیب الاسماء تصریح کرده هفتم مسجد بدر است بدر موضعی است بین راه
سید المرسلین و مذکور در کتاب مبین و در آنجا برای حضرت خاتم النبوة علیه الصلوة
خرما دامنداد آن ساخته بود من بعد در امکان مسجدی بنا نموده شد مسافه
سه مرحله و اره نفرانه ش از مدینه بر بین و هشت از ینبع بر شش از خرمج و دو
اوس ابدکه زیارت کنند شهدا را چنانچه واجب زیارت است هشتم و نهم هر دو مسجد

مسجد جحفه یکی در اول جحفه ست از جانب مدینه منوره دوم در آخر جحفه ست و دهم مسجد ست
که واقع ست بر مقدار سه میل از جحفه در طرف چپ کسیکه می آید از مدینه بمکه ف
علامه سمهودی گوید گمان من آنست که همین مسجد غدیر خم ست و این غدیر خم محلی
معظم و مقامی ست مکرم که در قرب آن خطبه خواند بعد ادای نماز ظهر حضرت محمد مصطفی
علیه افضل الصلوة والسلام و خاتم الخلافت و قایم الولایت سیدنا علی بن ابیطالب را
به تشریف شریف من کنت مولاه فعلی مولاه سرفراز فرمود اللهم اجعلنی من
موالیه و احشرنی فی زمرة موالیه یازدهم مسجد خلیص و خلیص نام پشته ست که بر مسافت
سه روز واقع ست از مکه معظمه دوازدهم مسجد بست واقع بمسافت سه میل از خلیص جانب
مدینه منوره سیزدهم مسجد مر الظهران بر مسافت یک مرحله از مکه بر دست چپ
کسیکه از مکه بمدینه قصد نماید و امروز آن وادی مشهور بوادی فاطمه ست و نیست از و
دهی باشد که فاطمه زنی دیگر باشد که منسوب بوی شده ست چهاردهم مسجد سرف
نزدیک تنعیم سه میل و یک مرحله از مکه معظمه ف و این مقام را مزیتی ست خاص بر سایر
مقامات که نکاح ام المومنین زوج افضل الانبیا و المرسلین حضرت میمونه علیها الصلوة
والسلام و زفاف آن معدن طهارت و عفاف و مقبره آن مطهره در اینجا واقع گشته
و ان هذا الشی عجاب پانزدهم مسجد تنعیم و آن محلی ست معروف که احرامگاه اهل مکه
ست برای عمره و از اینجا مسجد عائشه نیز گویند که حضرت صدیقه بامر افضل الانبیا و المرسلین
عام حجة الوداع از اینجا احرام عمره بسته شانزدهم مسجد ذی طوی و طوی جایی ست
متصل بیوت خارجه مکه سید عالم فخر اولاد آدم علیهما الصلوة والسلام وقت قدوم مکه
اینجا نزول فرموده بیوتت ساخت و وقت صبح بمکه در آمد سخن نفتم در ذکر طابه طیبه
و اهالی آنجا پنج سخن مدینه و درخشانیش : چند اطابه و تا بانیش ای بانوا
ایمانی و داعیه ایقانی روان افروخته تجلیاتیکه درین نور کده پرتو فگن و لمعه افشان است

ادراک آن خاص اہل معنی نیست بلکہ اہل صورت نیز درین فیض عام با الیشان انباز
نور لیست کہ چون باران بہار از آسمان بر آن ارض مقدس ہر لحظہ می بارد خاصہ چون
نظر از بیرون بر قبہ منورہ شہریار دوسرا و از درون بحجرہ مقدسہ خواجہ دو کیتی می افتد
چگویم کہ دیدہ چہ ذوق میابد و دل چہ نشاط می اندوزد بیت جانم فدای دیدہ کہ روئے
دیدہ ست + قربان پاشوم کہ بکویت رسیدہ ست + کیفیتہائیکہ در آن قدسی حریم
رو میدہد بجا لبد گفتار در نیاید و دست بازوی نوشتن آنرا بر نتابد کہ امر لیست ورای
گفت و نوشت قدر این نعمت ندانی تا باین نعیم گاہ نرسی ع ذوق این می نشناسی
بخدا تا نہ چشی + ہر کرا درین بقعہ مبارکہ گذر افتاد و الحد کہ پیش از مرگ بخت گذر افتاد
و شاید کہ ناشناسی در پیغام در آویزد کہ عبارت را در محل اغراق و مبالغہ مؤکد بقسم کردن
چرا و حانث شدن از چہ راہ گویم وای بر تو ای بی خبر از قدر این گرامی قطعہ وای تا آگاہ
از حدیث و فقہ این اغراق و مبالغہ نیست سخنی ست صادق و بیانی ست واقع
پارہ جہد کن بیا و ببین نفسی رنجہ شو و از اہل دانش معنی حدیث ما بین قبری و
منبری روضۃ من ریاض الجنۃ او کما ورد بپرس و روایت فقہی در باب حنث و عدم
حنث بشنو الغام خداوندی برین کمینہ از روز نشو و نما درین نشہ بلکہ پیش ازان
بیش از انست کہ اگر بشل عمر نوح دہند و ہر سر مو را نیروی گفتار بخشند و ہمہ در سپاس
الا بسر کردہ و جملہ در شکر نعمتہا بپایان آید ہنوز سپاس موہبتی از مواہب خفیہ بجای
آوردہ باشد و نعمتی کہ حالیا روزی روزگار ما را بین خوکردہ عطایای بسیار و بیرورہ
نعمای بیشمار رشد رأس المال جمیع مکرمتہا و سرد فتر سائر موہبتہا ست الحمد للہ
ثم الحمد للہ چون لطف الہی در بارہ خود باین فراوانی دید فرو نشست بہانہ بان
لطلب گستاخ کرد کہ فرو مایہ را تا شاہ بالتفات نگریست پا از اندازہ خود بیرون می نہد
اللہم ارزقنی شہادۃ فی سبیلک واجعل موتی ببلد حبیبک خوشا وقتی کہ آرزو باجابت

بهمدش افتد و خورم زمانه که زمان ساز کردن این نزمه رسد الحمد لله الذی بنعمته وجلاله
تتم الصالحات بتاثیر خلق عمیم سرور عالم اللهم صل وسلم علیه وعلی آله اکابر و اصاغر این جزیره
بنعت تواضع و شکستگی و اکرام ضعیف متصف اند و سرخیل اهل علم این بلده طیبه
شیخ محمد عابد نژاد ایشان از سند و پرورش در یمن یافته از چند سال مجاور حرم مدینه
منور شریف ایشان بین السبعین و الثمانین سلمه الله تعالی مردیست پاکدین مبارک
نفس و بجوی گزیده خوی سنجیده گوی گوئی وجود ایشان را با آب و گل مهر و وفا سرشته اند
در مسجد شریف نبوی علی صاحبها افضل الصلوة والسلام به آموزگاری می نشیند بین العصر
والمغرب درس تنویر الابصار و در مختار در فقه فنانی مینماید و بین العشائین خفایای تفسیر بیضاوی
روشن میکند گزین اهل حدیث است هم در وسعت روایت و هم در جرح و تعدیل
روات کتب نفیسه پیش ایشان ست چشمی کم دیده و گوشی کم شنیده بتصنیفات مفیده
اکثر از طبع وقاد ایشان سرانجام یافته حاشیه بر درمختار نوشته اند که نهصد و ده مجلد
کلانی ست شوق بتصنیف و مطالعه سراپای خاطر ایشان را فرا گرفته کم افتد که یکی از این دو
در پیش نباشد بخلاف شیخ عبد الله سراج که او شان را سری به تصنیف نیست میگفتند
که پیشینان ما را از تکلیف تصنیف بی نیاز کرده اند عمر یکه بتدریس گزرد خوشتر
از انست که بتصنیف گزرد که درین زمانه بنفع تدریس غالب ست هزاران کتب
موجود کم ست که درست خوان پدید آید پس سعی در آنکه درست خوانی پدید آید
بهتر از تصنیف جدید ست مصراع وللناس فیما یعشقون مذاهب
باداعی بلطفی تمام پیش آمد و التفاتی زیاده از اندازه بجای آورد و مراتب مهمان نوازی را
بدرجه اعلی رسانید تبرکا اطراف اکثر کتب حدیث بر ایشان گزارده رخصت
روایت گرفتم دیگر شخصی ست نابینا از اهل مصر گویند که اکثر علوم بنک مستحضر
دارد ولی نشد که با او دو چار شوم و یا رنگ مجلس درس او به بینم و همچنان شخصی

آخر بست غالب از مصر باشد در میانه عصر و مغرب هنگامه تدریس گرم دارد و از خوبان
روزی رسید گل محمد اندازی اهل کام پور بانقطاع ایشان امروز کم کسی ست گمان مکن
و ایشان کشف و شهود میرود ما فقیر را با ایشان اجتماع دست هم داد مصرع
کاملون فی الاجتماع مقدار و کذلک از منتخبان عهد بزرگیست مولوی سید اسد
نام از والا نژادان هندوستان و از امیرزادگان بلند مکان ترک جاه کرده
در رسول کریم را بحکم گرفته ست فطوبی لهم و طوبی له اگر کسی هوس مشیخت بدل
دوار مستکی دارد گو از ایشان بیاموزد روانی کار ای بسته مردم از ایشان بسی هست
اینهمه مکارم یکسو نهند و نغز گوئی و شیرین سخنی ببین هر چند که با ایشان بیشتر هم بزم
شوی سیر نیائی و مشتاق تر شوی رعایت ادای حق شیوه مهر و رزی ست بلطفی
با فقیر بسر معامله آمد که آن سوی قدر قلم و رقم ست بهنگامیکه نامه نگار بستر و بالش
در منهی دهشت از ذکر جمیل و تاثر جلیل شیخ عبد الله بن عمر که از سادات حضرموت
بوی آشنائی شنیده و شوریده وصل بود و چون سامعه افروز آمد که وی درین روزگار
بطابطیبه بسر می برد امیدی گرانمایه بدیدار او دهشت و قتیکه جمال جهان آرای مدینه
منوره چشم نور آگین شد خیالش بکلی از خاطر رفت هر چند یکی را دید در غایت صفای
وقت و نهایت تجملی شیوه ولی چندی التفات بکشف رازش نکرد و هر گاه که اهتمام
رسمش در یافت نیز در اندیشه نیامد که این همان همایون نفس ست که در مدینی از دوستان
میداند و میگوید شناسا شد محل آشنائی نمانده بود چه روز یکه او طلبگار جمیل نبود
و بار بر بار کی نهاد او را شناخت اما شناخت او هنگام چه برد بهر حال به آبادی
وقتش کم کسی دیدم بعد عشا که عقد نماز شب می بست اکثر تا ندای سحر بجای خویش
میبود نماز خلف ائمه مسجد بجائی آورد و در نیاب عذری چند دهشت پس از طی
ابطاح جماعتی و شافعی با چین از آن خود قطع نیالیش میکند نماز

کنیش او بر آئین شافعی ست حدیث وفقه را نیک میداند درین مسجد معظم جماعت حنبلی
و مالکی النفاد دنمی یابد قصار بر دو جماعت افتاده ست حنفی آئینان جز نماز بامداد
باداى فریضه سبقت میکنند شمار خطبا و ائمه بهشتاد میرسد بحسن خطابت چون
خطبای مدینه جای ندیدم اکثر ائمه از زمره حنفیه و تنی چند از زمره شافعیه و یکدو سه
از طایفه مالکیه و از گروه حنابله ندانم که هست یا نیست اتراک بسیار درینجا سکنی دارند
آئین استنبول و رسوم قسطنطنیه از یدا از مکه رواج دارد سخن هشتم در رجوع از طائف
پطجی ژ فریاد که جا گرم نا کرده هنگام برخاستن در پیش آمد و هیهات که بعد تنی و نهد روز
باد فراق وزید بزم جمعیت پریشان شد دل مطمئن پراگندگی پذیرفت سر شک را
با چشم کار افتاد چشم را با آستین علاقه پیدا شد چون امر قضا نمی ایستد و فرمان قدر
باز نمی ماند چاره نشد پیکر خاکی را جز از نقل کردن ولی دل بلکه جان با همدران جای و آن آسا
گزاشته بتاریخ چهاردهم ربیع الاول قبیل مغرب بعد حصول رخصت از حضرت رسالت پناهی
مکه مکرمه آورد و بلیت زهی سعادت آن بنده که گرد نزول ۲ گهی بر بیت خدا و گهی بر بیت
رسول + سحرگاه بعد اشراق در وادی بحنون بر فروکشیدیم سابق گزشت که اینجا آب
نیست بتاریخ پانزدهم پیش از عصر روانه شدیم مقام معهود خیف ست یا جدیده
اما شتربانان خبر آن منازل بر سر جاهی فرود آوردند و زمان نزول بر اثر شروق بود
شانزدهم پیش از نماز دگر بر احله برشدیم و پاره از روز برآمده در صفرا فرود آمدیم
این همان منازلیست که از کوائف آن اگهی بالست تکرار بی صرفه صرف نامه تاریخ
و منزل برم یا رب مگر جای نو گزرگاه افتد و تماشای نو در نگاه آید که سخن ازان
ناگزیر رسم دبستان گزاریست چنانکه فردا زیارت شهدا را آهنگ بدر دارم لوکه
بمین برکت سعدا ماهم از مژده فقل غفرت لکم نصیبی یابیم و دور نیست
اما درد ولی نشد که با او را اندک بهانه بسیار ست هفدهم بیانه عصر و مغرب

رہ پیمای شدیم و ہنوز از شب بقدر یک خواب خوش توان کرد باقی بود کہ بمدینہ
آرمیدیم و این منزل کہ چکترین منازل بنظر آمد سحرگاہ بر سر تربت شہیدان رفتیم
و از دل خونین و جگر سوزان شمع و گل بردیم بیت همچنان بردہ ام از صدق بخاک
شہدا + نادل و دیدۂ خونابہ فشانم داوند + بدر رقصبۂ مختصر لیست یعنی جاریے
در وست آب برای مراحلہ آیند از بنجا بردہ شد کہ گویند در آنجا آب نیست
ہجدہم ازان پیش کہ ہنگام نماز دگر رسد دل بسیر نہادیم و ازان پس کہ وقت نماز
بامداد گزشت محمل از جانہ کشادیم نزول گاہ امر دزی خیط نام دارد نوزدہم
بعد نماز پیشین دامن بکمر زدیم و نطاق بر میان بستیم و تا آفتاب مقنعہ از رخ برگشود
بر سر ہر ستورہ واکشیدیم بستم زوال خورشید بانبدر حال توام افتاد نماز دیگر
در رابغ بجای آوردیم و از بنجا احرام بعمرہ بستیم زیرا کہ حجفہ کہ اقرب المواقیت ست
نزد امام ابی حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ در برابر رابغ ست و تفصیل این سخن در فصل مناسک
جوی بست و یکم تلخی از دور ماندہ جمالان را تکلیف حدی خوانی کردیم و شطرے
از روز بر آمدہ بر سر چاہ قضیمہ مشتران را انشانیدیم بست و دوم بین العصرین بکار
بردہ نوردی افتاد و بگاہ تخلیص مضرب خیام گشت بست و سیوم ہنگام عصر نا رسیدہ
عماری بر بشت ناقہ نہادیم و صبحدم کشادیم و این منزل را نام فراموش کردہ ایم بست و
چہارم نیز بساعت دیر دزی در گردش مرحلہ شدیم و چون صبح طلع نقاب بردہ مردے
فرو ہشت و صبح را ستین برندگو ہر ما از رخ برگرفت بوادی فاطمہ رسیدیم بست و
پنجم سیانہ دگر و پیشین ابر بستیم و نماز شام در قرب سرف کہ مضجع ام المومنین میمونہ
رضی اللہ عنہا در آنجاست بجا آوردیم و نیمی از شب نگذشتہ بود کہ بمکہ مکرمہ و بکعبہ محترمہ
رسیدیم و ہم در شب طواف و سعی کردیم امید کہ مقبول بارگاہ خداوندی شد سخن نہم
در اظہار کوائف روانگی از مکہ لطائف دو مرجعت نمودن بمکہ ای نظارگیان این صحیفہ

دلاویز وای تماشائیان این حدیقه رنگ میز اهل مکه را عادتی ست مستمر که چون فصل ربیع گل رخسار زرد شود و ترنج چون آتش فروخته از آفتاب مهر پرتمان گردد و صیف را نوبهار جوانی رسد خورشید را زمان شعله فشانی آید رخت بسوی طائف می بندند نادمی چند بسایه درختان بیاسایند اکنون که هنگامه آمد آمد همان هنگام ست کاروانها از پس هم در رفتن ست اتباعا هم واقتدا گر بهم رقم سنج را نیز هوای تفرج در سر افتاد و آرزوی گلگشت بساتین طائف از دل خاست بدید آمد که طائف را دو طریق ست یکی از جبل کره و بدین طریق روزی در میان بیابان باید آورد و بس اما نشیب و فراز یکه آزاست مایه آزار جانست و پژه صعود و هبوط جبل کره میدانی که چه مقدار گران ست ایرا غالب از راه دوم میروند فرقی جز این نیست که درین راه دو روز در میان باید گزرانید و این نیز شبه دارد یکی براه زمیه و آن برگذر نبودن اشجار سایه دار زبون ترین منازل ست و دوم براه سهله و آن از جهت خضرت سواد و شادابی نواح احسن المراحل و سیوم بطریق جعرانه و آن اگرچه از دیگر سبل درازتر ست ولی صراط مستقیم همانست که خواجه عالم صلی الله علیه وسلم ازانجا احتمار فرموده چون جویندگان ماثر نبوی را گزیر نیست از گزر کردن انسوی میجوست که بهنگام بازگشت از جعرانه بیاید اما بتقاضای فرمان قضا و قدر چنان شورش آلوده و دل ربوده و چندان مستعجل و شتاب زده برگشت که آن خجسته کو نتوانست گزشت ایزد تعالی نیروی تلافی داد بالجمله باندازه پنجروز در حرم محترم بسر برده شامگاه سلخ ربیع الاول روی بدانسوی کرد و زمان شروق لوامع شمسی بسهله رسید مرغزار خوشی ست حدایق غلبا و نخلستان متراکم و میوه های شگرف و انهار جاری دارد غره ربیع الثانی تا آفتاب پاره حرارت فرو نشست و هوا قدری سرد گشت سودای سیل گرمی گرفت و تا مهر طلوع کرد در سیل نزول کردیم اینجا نه از زهر نامی و نه از چاه نشانی اما چون یکدو وجب زمین بکاوی آب صافی بیابی بتاریخ دوم بعد نماز پیشین [illegible]

وسایق چوب در دست گرفت و تا طائف نرسیدیم بخشی از روز نرفته بود و این روز
سیوم از ماه بود طائف هوای خوشی دارد درین روزگار که تموز زار روز بازار ست نسیمی
کهل پرده سقف و جدار زیر آسمان بخوابی از گرمی و آزار او اثری نیست یخ بسته اگر از
سرم خنکی آبش بگداز د چه عجب فواکه گونه گونه و میوه های نوع نوع در ینجا یافته میشود چون
خوخ و عنب و رمان و سفرجل و تین و رشمیش و لوت و کشمش و تفاح و جز ان
ماثری چند از سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم در ینجا مشهور ست مزار کثیر الانوار حبر الامة
ترجمان القرآن سیدنا عبد الله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و ابنای رسول کریم
شهر مذکور ست و تربت زید بن ثابت که در حق ایشان وارد شده افرضکم زید
او کبا در ههرون ست و مرقد عکرمه مولی ابن عباس نیز در نواحی طائف ست
بزیارت همه مشاهد مشرف و مشرف اندوز شدم الا قبر عکرمه که آن بالا ضافة بوفی دارد
طائف را در اصل چندان آبادی نیست اما از فراهم آمدن اهل مکه رونقی می یابد
عمارتش همه خام منشی و وضعی ست تبدارت یک کرسوا از طائف مجمع حدائق و مصدر شقائق
بستانها پر از ریاحین و انهار جنات تجری من تحتها الانهار و هشت خوز
دران سرزمین بهشت آئین بپایان آمد و بود که گوینده گفت موسم سفر دریا میگذرد و سفائن
برفت و کشتی در ساحل ست و بس و آنهم بسفر شتاب زده سخن آشفته دل پریشان کرد که
جسیمات از دیار عرب زود میباید رفت و لیکن چون با سنبا که دانی اقامت سال دگر را
مجال نبود لاجرم در دم از طائف آهنگ حرم کردیم و همین غلغله از عزم سمت جعرانه باز دا
بتاریخ نهم بعد نماز پیشین طبل کوچ نوختند و چاشت گاهی بسیل گذر افتاد چون
سیل در محاذات قرن سهت احرام بعمره بر بستم و نهم پیش از صلوة عصر بگذاگر دیدیم
و پیش از طلوع نجم صبحگهی بر سهله رسیدیم یازدهم همچنان عصر نار سیده روانه شدیم
و بتاریخ دوازدهم وقت اسفار بمکه معظمه رسیدیم چون روزگرم بود بین العشائین

طواف وسعی کردیم سخن دیگر در وداع مکه مبارکه در روانه شدن بعزم وطن و رسیدن بجده
واحوال سفر دریا و رسیدن به ینبع پس از آنکه پانزده روز در حرم محترم بسر بردیم وقت
اقتضای آن کرد که خبر از یار و دیار پرسیم و روی سوی وطن آریم لاجرم با دلی پر از درد و چشمی
پر از اشک طواف الوداع بنیت العود بجا آوردیم و با سری شوریده و خاطری پریشان روان
شدیم و زمان رحیل بعد از نماز خفتن بود و بست و هفتم ربیع الثانی وقت ضحی هنگام
نزول در حلّه دو کروهی جده بجانب مکه آن مبارک منزلیکه بیعت الرضوان در آنجا اتفاق
افتاده نشان در هند حالیا در آن همایون بقعه مسجدی ساخته اند توفیق نماز بامداد در آنجا یافتم
والحمد و سه همدران تاریخ پیش از آنکه نماز عصر گزاریم کار باشد بار افتاد و بتاریخ بست و هشتم
بخشی از روز رفته به جده ناقه بچراسر دادیم جده نیک معمور و گزین آباد هر چند مصری نگذارد
اما از اجتماع بازارگانان و انبوهی سودا پیشگان پر رونقی دارد هجوم مگس و پشه دل آزار
و کمی آب جانفرسا آبادیش بر سر ساحل مزار پر نور مادر همه آدم زاد حوّا رضی الله عنها
بیرون شهر واقع نهه روز در جده توقف شد شب هفتم ماه جمادی الاولی طلوع برج
اتفاق افتاد چهار روز باد نوزید و هوا جنبش نکرد و زورق بجای خویش ماند یازدهم
سفینه بنسیم صبحگهی همرهی کرد و بتاریخ هفدهم که روز هفتم از روانگی بود در بندر حدیده
رسید همدران روز نزول نمودیم و در جامع نماز شام خواندیم و در منزلی که زمان ذاب
فرود شده بودیم فرود آمدیم درین روزگار خواکه متنوعه در ینجا یافته میشود و لطف الله سیم
رطب است ثم العنب انبه نیز در ینجا بهم میرسد این بار افتاد سمر اجتماع دلخواه هر روز همی شد که روزی
بوده باشد که یکدیگر را بایشان در خور دروی نداده باشد خدمت شیخ را مناقب از اندازه بیان
بالاتر است آن گرامی نهاد یکه چون او ئی بگیتی کم خیزد آن پاکیزه گوهری که چون او اصیل آباء
در رحم امهات کم ریزد ظاهرش معمور و باطنش آباد مردم او را از جرگه صاحبدلان میدانند
والحق که صواب است هر چند بختی از صلایل مکارم آن مجمع فضایل بیشتر گرفته بود دلی مستغنی

اَعِدْ ذِكْرَ نُعْمَانٍ لَنَا اِنَّ ذِكْرَهٗ × هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهٗ يَتَضَوَّعُ ×

خامہ از تکرار ساکت نکرد رسالہ امام ابو القاسم قشیری بغیر لطف کرد و فرمود اُوصِیکَ بِکَثْرَةِ النَّظَرِ فِی هٰذِهِ النُّسْخَةِ الْمُبَارَكَةِ شیخ باوجود حنفیت در باب قرارت فاتحہ عقب امام اصرار فراوان دارد میفرمود کہ باوجود وجود آن در احادیث صحیحہ چہ جای شبہ و خدشہ گفتہ آمد در جانب عدم قرارت ہم آثار آمدہ و مع ذلک احادیث قرارت تاویل میتوانند پذیرفت گفت کجا ایں تاویلات نیست ہر حدیث چون جبل ست کہ از جا نتوانند جنبید در اینجا سخن باید نیکو نہ تقریب ست کہ قطع نظر از قوت ضعف معارضہ احادیث ایشان منع کریمہ اِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ الایہ را چہ تاویل گفت مسلم ست کہ فہم من وتو در فہم احکام چون فہم حضرت رسالت نیست باین ہا وجود آن چون آنسرور فرمود ما را جای تمسک بایہ نماند سابق شنیدہ کہ مبدء حضرت سید احمد مقبولی در بہمی چہ مایہ شوقمند بودم و سبب محرومی ہم دانستہ منت ایزد را کہ این بار بحجر بافات تو نا شدم چنانچہ بتاریخ بست و دوم ثلثی از شب باقی بود کہ آہنگ درینہم کردم و ساعتی از روز برآمدہ فایز شدم باجناب بسعادت مصافحہ دست بہداد نوازش و لطفہا فرمودند مژدہ ہا دادند و بشارتہا آوردند و در یک انجمن چند کرت برق کشف از سینہ آن مشرق انوار تجلی در خشید قلقش خوشست تلی از ہمہ رمید و خاطری بدو آرمید دارد از اقطاب میدانند سن عمر شریفش کہ دراز تر باد امروز یکصد و ہفت سال ست و در نزدیکی این ایام مراد اولادی کرامت شدہ و ہر آئینہ این از جملہ کرامات و خوارق عادات خواہد بود گویان از لغو تفور و بچہ مغزان از خامی دور از خوارق اولیا و فقرا گفتند اگر سر دآن حکایات کند نامہ طولانی آید لاجرم از نقل ہوسی دارد لیک بموسی قناعت میکند یکی از فرد ہیدہ مردان خبر از ظہور مہدی پرسید فرمود اِمَامُکُمْ مِنْکُمْ کَالشَّامَةِ بَیْنَ الْبَغْلَةِ وی گفت سخن روشن تر گوی سید گفت بالاتر ازین وقوفی نداده اند دگر باورت نیست بسم اللہ برخیز و از ترجمان قرآن بپرس او گفت عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما از ہزار

از هزار و دو صد سال در خواب راحت ست بیدار کرد تواند کرد و نفخه لیصعق جون در آید فرمود
سهل باشد بشر طیکه در طائف یک اربعین برگ درختان خوری پس آن توانا مرد آورد پس
و به طائف رفت و چنان کرد روز چهلم ابن عباس بر وجلود گرشد و فرمود اِنَّمَا اَمْرُ مُحَمَّدٍ
کَالسَّاعَةِ یَاتِی بَغْتَةً شیخ عمر با من گفت که سید را طی ارض کرامت کرده اند بست و سیوم
یا سی از روز مانده بحرکت در آمدم و پار و از شب گذشته بجدید ور سیدم دُربهم قریه بین نیت چنانکه
بار بر فتن مرا وه از دُربهم باز داشته بود این نوبت بسیج دُربهم از مراوه باز داشت خاجه
دوش سیاه چون که سوار ره بدل نخاید خلیده ترشار از بخت و اتفاق سید عبد الله کهین برادر
من بزرگ اگر در حدیده افتاد و چون بودن من دانست بیتا با نه خیال دیدن من کرد
و نا گاه چون دولت بیدار بر سرم سایه گستر د من عجب پاکیزه جائی ست هر کرا شنوی قلب
الفس و هر کرا بینی پاک روان چون شنیده گوئی از کلک من کم خیز د نا دیده گان نزا نام در میا
نیا ورد م و نه بوکه بدایع نگرندگان ملکوت سموات درین ملک بآن اندازه بروجه ارض
باشند که نوادر ذکر شان پاک تذکرة الاولیا را سرمایه ارزانی دارد تا باین فرخ سرزمین
رسیدیم و دیدم که بهارستان ولایت هنوز شاداب ست و چمن زار کرامت را شقایق و ریاحین
بنان تازگی ست ۵ هنوز آن ابر رحمت در فشان ست ۵ می و میخانه با مهر و نشان ست
و از سوی نخ بدر رفتن ملک یمن ست از تخت اقتدار ترک و در آمدن در حیطه فرمان را مام صنعا
لدر جبال کوهستان بسر می برد نا گاه بخت خفته او چشم باز کرد و عروس دولت بر سر بالین
آورد و سبحان الله در زمان ذهاب من این مملکت بتر کمسلم بود و در هنگام ایاب امام
صنعا صبا ح و یمین ست نام سلطان روم از خطبه برداشته و امروز سکه بنام او زنند و خطبه بنام او
خوانند عشر تکیتی را شباقی نیست دولت دنیا را بقائی نه گوئی طلسم حباب ست که
تا چشم بر هم زنی خراب ست خنک آن دیده ور که عشوه های زود زوال صنمان برا
این مشاطه نا فریبا در چشم او فروغی نباشد و کرشمه های کم پای لعبتان برشده

این سیمیای پرنیرنگ را در نظر ش بهائی نبود از گوچه این شاهد فریبنده و امن کشان
دربگل و ریحان این چمن دلکش هستین فشان گذرد چون نبو شاهی این سمر نغز خریدار
مغز نیست و آن مرد معنی نادر بکم گشت خیابان بجود خرامد و رنه جلوه گاه و شبار و زی او زاده
خلوتی ست که در شهرستان عدم ساخته اند ایزد بر سر جهان دکستان طرازی میرود و سخن بر حسب
مذاق صورتیان که اکثر گیهان در تصرف ایشان ست میگوید تا سرزنش وضع شی و غیر محل
نگشته در بزم مستان سخن از جام و صراحی باید گفت نه از سبحه و سجاده و در انجمن فقیهان حدیث
صوم و صلوة باید کرد نه ذکر شاهد و باده باجمله سبب صوری در انتقال دولت ترک از این بلاد
که سرکشی طغیان پاشای مصر محمد علی پاشا چونکه مشهور و معروف در ترک و تاجیک گوش خاص و عام
هر دور و نزدیک است شاید که تو نیز بیخبر ازان نباشی از مملکتی که پاشا بران والی ست
سلطان را جز سکه و خطبه حظی و نصیبی دیگر نیست با سلطان محمود خان ثانی فرمان روائی
سابق انار الله برهانه ستیزه های شرک آورد و مقهور نشد امسال که سلطان عبد المجید خان
خلد الله ملکه پسر مرحومی سلطان محمود خان طاب ثراه جهانبانی را رونق افزا آمد حریفی بکار برده
و با وجود جوانی تدبیر پیرانه نموده نخست طرح آشتی در میان افگند و ازان پس که دیرا به پیش آورد
مهر و وفا به نیرنگهای شگرف زبون خود کرد عزم نبرد آورد و سپاهی گران بر سرش فرستاد
محمد علی چون ملک را بر سر ستیز و فلک را بر سر شورش نگر ست از جای گفت چاره ندید جز اینکه
از همه مملکت خویش عسکر یکجا کند گو ملکی در دست غیری رفته باش چنانچه همین قرار داد
ابراهیم پاشا ارشد اخلاف خود را که حکمران یمن بود نیز فرمان فرستاد که خویش را با قشونی
که دارد عنان گسسته تر از باد و باران بمصر رساند و هیچ باک ندارد از انکه الکای یمن چون
خالی گذارد چنانچه نامه نگار رهنگاسیکه در جده بود ابراهیم و جنداد از جده بجده رسید و براه دریا
روانه مصر شده پس از رفتن او امام در آن مملکت دست تصرف دراز کرد هر چند اصول مذهب او
زیدی ست اما بعض آئین و مانیان پسندیده بهنجار ایشان فتار دارد زیدیت و وهابیت

یکجا شده طرفه معجونی ترکیب یافته آما از زبستی نباید گزشت اهتمام امور شرعیه نهاد و تمامتر
طول چه حاجت یکایکان بگویم قیاس را اینها فراخ است و اصحاب را بسی گیتی افروز نظر بر آوردن را
اندکالتفات در کار و قتهای نماز منادیان خانه بخانه و کوچه بکوچه میروند و تکاسل سرشتاران
بمسجد می آرند و هر که بی عذر از نیل فضیلت جماعت محروم باشد جریمه برا و عاید شود عبادت
مختصر روز دهم پاکان حدیده را وداع کرده بکشتی رسیدم و بست و هفتم لنگر برداشتند و بست و
هشتم بمجا لنگر انداختند هنگامه صعود و نزول خاطر بر تافت لاجرم از دیدن مخاصم فرو بستم
و قطع نظر کردم بعد سه روز تاریخ دوم جمادی الثانی وقت نماز پیشین باد با نها کشودند بادبانها
از شب خفته از باب المندب بی زحمت بیرون آمدیم سه روز باد بر وفق مراد وزید چهارم روز امواج ادبار
سفینه را کشتان کشان در دریای عجم انداخت و زیر کوهی که بر سر ساحل واقع است بر د و آب آنجا چنان بلا
زور و کشتی داشت که از مراصل حدیده و فراسخ بعید کشتی را در کشید تا شش روز از ان ورطه
بدر نیامد شگرف ماجرائی بود که چون هوا امتزاز میکرد کشتی بجنبش می آمد و از کوه دور می شد
و چون هوا کمتر میشد آب زور می آورد و کشتی را بسمت کوه میکشید هر شام شادمان میشدیم که
امروز از کوه دور تر رفتیم و هر صبح می نگریستم که بسا نزدیک تریم از انچه بودیم ۵ پاره نزدیک
در هر دو رباشم کرده اند + باری دعای سحری و از پنجشنبه کار گر افتاد با دبیش روز بلا
انقطاع و بی فصل وزید تا در مدت دو روز از حد جذب آب بدر زدیم و بتاریخ بستم بر کنار مینی
لنگر انداختیم اگر این شش روز از میان برمنی داری و هر آئینه بشماری آری از مخا رسیدن بمینی
در نوزده روز دان و السلام گفتار بیوم در ذکر روانه شدن از مینی و رسیدن بحضرت دهلی این نوبت
یکماه و بست و پنجروز در مینی اقامت گاه افتاد و اینمایه درنگ را سبب یکی بود دیگی هجوم هنگامه ابر
و باران که رسم بوم کوکن است پس درین نا هنگام از قصر و کاخ بر میدان و بهوج و عمارتی
بیوستن چون توان گزید دوم زبونی راه درین روزگاران که شیوه مرزگجرات است پس
طریقی چنان زشت و راهی چنین نکوهیده چگونه توان پسندید و در نخستین باب این هر دو

شناسا شده و دور نیست که تو بگوئی راه ناسک گسسته بود چه نه آسمان را بدینگونه دریافتی
و نه زمین را بدینسان یافتی آشفتگی و پریشانی دگوکن در منزل اولین اگر انقطاع نپذیرد در مرحله دوم
خود اثری از وی نمیماند گویم ای ساده مرد از یاران سورت و بزوده برش و یکدل از مردی دور است
نمی بینی که آن نجسته گرده را چگونه چشم در راه است تکوتاهی سخن در اینجا نامه مولانا محمد صدیق اینجانب
بهادر حسنه لصدر شاهجهان آباد بچندان نغزی و خیال دلجوئی فرخی و رودآورده که بپاس
بیتی چند بیخویشتن از ضمیر سر بر زد چون ذکر جمیل ایشان را دل بهانه می جست آوردن آن
قطعه را انجسته تقریب انداشید مولانا از گزین اجابت داعی اند لطفیانه مزیدی بران در فراخت
اندیشه نگزرد با من دارند در مراتب دانشمندی همتای ایشان کمتر توان دید بدستیاری
قوت جامعه در روشنی خرد نیز منقول و معقول چیره دست افتاده هنگامه افروز افاده اند و از
وفور هوش و هنگ و مزید دانش و فرهنگ توانائی سخن بهر سه لغت دارند آزرده تخلص
مرا بشاگردست بیتی چند از ایشان ثبت افتاد ❊ فرد ❊

کو عشق تا بپیشگه آریم گنج علم	آسان دهیم آنچه بمشکل گرفته ایم
باین تقوی درون میکده آزرده را دیدم	صراحی در بغل مینا بکف پیمانه در پهلو
عالمی کشته شد و چشم تو در ناز همان	صد قیامت شد و حسن تو در آغاز همان
بزم افروز شبستان نشدم آن شمعم	بخت نوابیده سر خاک شهیدانم سوخت
آزرده زمن حال شب وصل چه پرسی	فی دل خبرم داشت نه از دل خبرم بود
کرد غم جز دل ناشاد محلی نگزید	ور نه آئینه ما قابل زنگار نبود

مکارم ایشان آن جوانی که نگارنده را دست خسته شود و نامه فرسوده گردد و هنوز
مدتی از دفتر و حرفی باز طومار بر روی کار نیامده باشد و نامه نگار را زغنچه دل انجمان گردد
اجمال که اگر لفظ گل نویسد خواهد که همه چمن دران جلوه گر بیند پس صفحی بسزا چون توانم نگاشت
لاجرم مشتاقان تفصیل مناقب ایشان را اشاره میکنم گلبشن بنگار که در آن صحیفه بختی

سخن در ترجمهٔ ایشان بسبط افتاده فذلکة الکلام آن قطعه این ست ❊ قطعه ❊

ای فرض احترام تو از کعبه سوی هند — وانی که باز گشت چرا کرده ایم ما
زان مشرق لوامع قدس از چه روی باز — اندیشه صرف تیره سرا کرده ایم ما
بهر طواف کوی تو ای مهر اوج فضل — رو جانب زمین ز سما کرده ایم ما
ای حج و عمره راز تو دانیم رکن و شرط — زین راه طی مرحله ها کرده ایم ما
ای آگه از تفنن الفت چه دور اگر — از قبله رو بقبله منا کرده ایم ما
شیخ الرئیس بوعلی ابتو همسر نوشته ایم — پرسی اگر صواب خطا کرده ایم ما
پور قباد را بتو همپایه گفته ایم — انصاف میدهیم جفا کرده ایم ما
آن مظهر شیون صفائی که اکتساب — از شیوهٔ تو رسم وفا کرده ایم ما
آنی که دل بشیوهٔ شیرین ربوده — آنی که جان بذوق فدا کرده ایم ما
مرآت دل بهجر چو زنگ الم گرفت — از یاد عارض تو جلا کرده ایم ما
جان از فشار درد جدائی چو تنگ شد — از وعدهٔ وصال دوا کرده ایم ما
زان پاره آتشی که دلش مجمر آمده — آتش غبار و آب هوا کرده ایم ما
بر ما مگیر نامه اگر کم نوشته ایم — دانی که اعتماد صبا کرده ایم ما
در نامه ننوشتن تو از تو پیش خود — صد گونه عذرها بسزا کرده ایم ما
وین نامه گرچه بعد دو سالی نوشته — اما هزار ناز بجا کرده ایم ما
هم در طواف کوی ترا یاد کرده ایم — هم آرزوی تو به منا کرده ایم ما
در کعبه دستان مدیح تو خوانده ایم — وانذر مدینه بر تو ثنا کرده ایم ما
هم بهر تو به مروه تمنا نموده ایم — هم بر صفا دعا لصفا کرده ایم ما
هر جا بی کان محل اجابت شمرده اند — حق وفا و مهر ادا کرده ایم ما
دشتم نامه عرض دعا گر نکرده ایم — ای حبر نی حذر ز ربا کرده ایم ما

وانگه دعا بموضع دیگر چه حاجت است	چون بار با بکعبه دعا کرده ایم ما

مستور مباد درین آوان که از ابر و باران بر روی زمین و در چهره آسمان اثری نماند از منبئ بسوت راه سحر بر سر دو کشاده گشت هر صراطی که خواهی گزین هر راهی که خواهی برو ما از انجا که سفر صحرا از سیر دریا دلکش و دل ربا تر است در کشائی سخن ازان پس که مردمان با برگ و نوا براه دریا به بندر مکاریه فرستاد که از انجا برده و شده راه است در برده و بهم خواهیم خود با تنی چند طریق هامون گزیدیم که هر دو هر قدر سبکبار تر خوشتر خاصه از منبئ تا سورت بهمچال بنا بر بیخ شانزدهم شهر شعبان المعظم در ربع چارمین اخلای ایجای سال بدرود کرده بهمایم گزر کرده و فاتحه بر سر تربت فقیه ملی قدس الله سره العزیز خوانده بر سر شعبه دریا رسید و زرش مردمی رسم محمد علی دوتا که همایون ذکر آن گزیده مرد بالا گرشت تالب شعبه مشایعت را آورد و در سر البستان نوئیان سیر بانی رنگ دیوسی دگر و آبروی دگر مرا و را وداع کرده بعد مغرب از شعبه عبور کرده بحر گاهے به کهر بندر که در رازده کروهی مهایم است رسید و هفدهم همان نفس از شعبه کرسیانه کهر بندر و بسی افتاده و گسسته نفس هر آنرا است عبور کرده به بسی آمد و در بسی توقف ناکرده پیشتر روان گشت و شامگاه این سوی دستوار که مفت کروه از بسی است در دهرم سالا اقامت گزید ای دانش شگرفان رهنورد سخن و زرش چون در دریا رهند شما منزل وابسته بکروه ست هر آئینه از چهره پردازی گزارش هنگام است و کشاد و نقش طرازی نگارش زمان شد و حط مستغنی بود و کذلک فصل بین المرحلتین را چون در باب اول اندازه گرفته آمد و گر شرح آن نیازی ندشت ولی چون از منبئ تا سورت سکون و حرکت از جهت اختلاف اوقات تغیر و گذر نه بدستوری معین و نه بزمانی مقرر است رقم سنجی آن طرفکی ندارد و هم ازین رهگزر مبصلی معلوم تر از گاه بنی افتد ما را اکثر در غیر جاهای نوبت رفتن مانده ایم و متعدد فصل مرحله جدید آوردن ناگزیر و آوردن بعض خلاف نظم ازین روی هر همه را انگاشتن ملایم مقتضای مقام انگاشت و ازین پی هنگام تازی بی مرحله آسائی بدو سبب روا داشته اند یکی آنکه در طریق هیچ از تیر و تفنگ شیر و پلنگ نمیت تا قدم قدم آباد و دیه های معمور متصل هم هر جائے

خواهی فرود آئی هر جنس خواهی برگیر خلاصه بتاریخ هجدهم وقتیکه آفتاب بسمت الراس تافت
از شعبه که دو کروه فاصله دارد عبور کرده روانه پیشتر گشت و پاسی از شب رفته در سری کانو
از سنج رهروی آسود و فضلش از دنتورا نهضه کرده سری کانو دیهی ست و بس بتاریخ نوزدهم
یک و نیم پاس از روز بر آمده پا در رکاب و دست و عنان علاقه گرفتند بخشی از روز مانده در تارالپور
کهنج کرد هی سری کانو دیهی ست قصبه آسا دم آسایش گرفته طی مرحله افتاد بتاریخ بستم
صبحگاه از شعبه عبور نموده به ڈینو رسید فاصله میانه تارالپور و ڈینو پنج کروه ست در پنج نهفتن
مهر بوکه در نیم ساعت باشد کرا ز ڈینو کوچیدیم و نصف اللیل بعمر کانو رسیدیم عمر کانو از ڈینو
ده کروه تفاوت دارد بست و یکم در اواسط ربع دومین از شعبه گزشته شطری از شب رفته
در قرب دمن دم برگرفتیم از انکه شعبه که در قرب اوست بر سر مد بود نیمشبی هنگام جزر بی سفینه
گزشته بدمن کلان از پشت زین فرود آمدیم و زین از پشت اشهب فرو داوردیم بست و دوم
قدری از روز رفته از شعبه که مابین دمنین ست بکشتی گزشته به دمن خورد بالش و بستر گزیدیم
از دنور شعب راس المال هجوم رنج و تعب افتاده و از خرمی سواد و دلکشای کوکن که سرمایه صد گونه
انبساط آمده هیچ مپرس اگرچه فراوانی و روانی شعبه تا سورت ست اما حسن سبیل و فرخندگی
طریق کوکن و آن اسپرم گونا گونش خصوصا آن فراوان برگ نخلهای بوقلمونش ایشان
درنخستین گفتار باجمالی که تشریف تفصیل در بر دارد کسوت حرف در قد پوشیده ست اگر بر سبیل
که این ماجرا را نیک اندازه بگیری و رقمی چند بر گردان پرده چند بر دار اکنون این سوی دمن
زبونی طریق ست و پستی و بلندی کریوه آویزه درین روزگار که اول موسم ست نظر برین دل
میکشید که از نیجا از گردون بگسلیم و با فلک پیوندیم دل از بر برکنیم و به بحر بندیم این مصلحت را
یکشبار و زدر نیجا بپایان آمد فرجام راه خویش گم کردن نپسندیده نفتاد لاجرم بست و سیوم
کمتر کی از روز باقی بود که بمکان ناقه و محمل خو استیم و به بسیج طی راه برخاستیم چون رهگذر جهان
که بود دوانی شب هنگام بمیودن آن دشوار تر افتاد و لی آنمایه که قریه و دیهه پر تو افگند رهگذر

لازم وقت بود میر نعیم تا لختی از شب رفته موضع کرسل که کردوهی ست چهار کروهی سن رسخ نمرود
شب در آن زمست جا بسر بردیم صبحدم بستر برچیدیم در باژی که باندک تفاوت از کرسل قریب است
همرنگ قصبه فرد گستردیم نیمروز باز دوبیابانی مشیده افتاد و شامگاه بلباس فرود جای آمد بعد
درمیانه کرسل و بلباس رخش کرده اشجار بست و پنجم درگذر دی که قصبه الیست خورد و کردوهی
بلباس اقامت رودی نمود بست و ششم در باژی که بهت کرده فاصله دارد توقف در زیر آمد
بست و هفتم صبحدم از نوساری ره نورد شده نماز مغرب در سورت او اکردیم فرق درمیانه
هر دو دوازده کروه ست مانند روزی دو پیش از نزول امروز در سید محمد عبد رسوی آهنگ
اوریش کرد و سید میان خود و ما بیگانه ازین سرای طمعی نهاد کونه بر داشته ست بالجمله
مناقب هر دو آمر ربه و مردان درجستین اوراق سفیده دامن روشنی ست امروز در سورت
جای هر دو عزیزان خالی ست نه نیتهی چون سید میان در بزم علم و دانش جلوه گری دارد
و نه شیخی چون سید محمد بر مسند ارشاد تمکن پذیرفت لجدار اکه شمس روز در سورت سکونت
دست بهم داد بتاریخ چهارم رمضان بای همان بیای تنعل ره نوردی گرفت محطا مقرری
چکیت کرایزده کروهی سورت ست اما در تردیکی نیمروز از سورت بار بستن اتفاق افتاد
صوم منع از رفتن نمود لهذا در برباو کروهی ست بفصل سه کروه از سورت نفس راست کردن
خوشتر نمود پنجم در موضع هرسون که یازده کروهی برباو ست اقامت رود و ششم بروج که
هفت کروه فاصله دارد گزیده افتاد هفتم اکبر که دوازده کروهی بروج ست نزول جای بود
هشتم ورود انبوله که کروهی اکبر ست رخ نمود نهم بزوده مستقر و مناخ اولی چنین آمد ستوده
باساد نواب حسام الدین حسین خان را احیا دیم بتیسنه فرمود آمدند و بآرامشکده خویش آورد
داین مزربوم را بهین فضل تمودگرم جوشی کنر ست که با بهوج نیز سر و مهر بیگانگی دارد و مسابر کی منگام
رفتن نامه گرد آورد را تا بگودره که سه مرحله از بزوده ست و ناس در ضمن بیان منازل
گفتار رقم پذیرفته گزارنده عبد العزیز نام مردی کهن سال که طریق قوم شناسی

۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

و بیدارش روزی شد و از او پرسید که چیست که از حکایت آن فرخ دولت
مهر بر لب گذارد و آن این بود که گفت ازا عاظم اسباب حجاب نگاه بر سه باب دو هم اثبات
و قاصر نظران هر چند بلند پروازی کنند اما نتوانند که از پرده و سه باب در گذرند و اما ی انار شکست
قطع این نارو امادهٔ راسفر دریا فرو مهیده چیزیست خاصه و قتیکه امثال این هنگام رو نمایند
که موج من فوقه موج من فوقه سحاب دران دیشه گاه که دست از تدبیر کوتاه باشد و تمامی سبا
روی در نقاب کشد و پرده از میان برخیزد و غلبهٔ قهر کثرت نهان گردد و سلطان وحدت
سطوت ظهور آرد و طلسم منی و نوئی درهم شکند و پدید آید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
حجاب مرتفع شود و دیدنی بیند و دانستنی داند تو که این ذوق دریافته باید که هر خویش گاه گاه
این دبستان عرضه داده باشی و نه بیچارگی که نابودگی خویش در نظر آورده باشی چه اگر تو چیزی
می بودی چیزی از تو بر می آمد بود که از کثرت بپوستگی گسستگی لازم آید تکلف بی تکلفی گردد
و قطع نگاه از هستی هر موهوم نرسد و جاوید کند فنا خواهی بقا یابی سبحان الله این قوم را چه نگاه باشد
وچه الفتی از جمله است اگر چند در هنگامه که رفت بس نیرنگیهائی قدرت و بدایع حکمت دیده و
دانسته آید که اظهار آن اسرار نامه اولین اوراق که ذکر گاه آن بود اتفاق نیفتاد و در غیر محل چه
جائی گفت اما آنچه بخاطر میگذرد این همایون سخن بود هان کار از سخن بنیکی باید در کار آوردن
آن روزی باید گرم خونبهائی تواب به بین تا صنوم در پرده بپایان آوردن فرمود که دنیم شوال
و آنهم بقصد ابرام سودای رحیل گرمی گرفت این بار عزیمت آن شد که در غیر طریق آمدن باید رفت
و از گزین سباب تغییر راه خیال شاید احمد آباد بود لهذا راه بسمت احمد آباد کردیم و در سانولی که
دو فرسخی بر مجموعه در قطاع نواب حسام الدین حسین خان است همان شان که مشابعت
جلوه فرمایند و ما شد و ما آید شد هر چند مسوار السیل دیگر است و سانولی بر جسته گذرگاهی لیکن نگاه ما
دل و دستان راه دور گردیدن دور نمود یا نه و هم دگر نگاه بستند و از و هم اشک آلش شک

ریزان و مالهای سنگ آب کن کنان وداع احباب کردیم بجهای تفاخر و ابتهاج است
صبح گرسنگ از خیز و وقت وداع یاران دور بهالیر کرده کروه فاصله داروره رسیدیم شیر دهم
دو نرباد آدیم بهالیر و نرباد هست کرده تفاوت دارند نرباد آباد آن جائیست چهار دهم
بکهیره رسیدیم اینجه منازل خیز از سالولی بوکات انگریزی اند و حاکم در بنجا سکونت دارد نرباد
بحمود آباد نیز میروند ما گفتند که کهیره از محمود آباد خوشتر است ایرا بست کهیره آدیم قصبه ایست دار
نرباد بنبه کرده بقدر مراورات پانزده هم بپوره که بنه کرده از کهیره مسافت دارد فایز شدیم
اینجا مدفن آرامگاه جای حضرت سید برهان الدین محمد مشهور بقطب العالم کرازمشاهیر اولیای
گجرات بوده بست طریقت ایشان مشهور دری می استفاده از حضرت مخدوم جهانیان دارند
و در بنجا شئی عجبی از کرامات ایشان بنظر آمد حکایت آنکه روزی حضرت برای نماز شب
برخاستند شب تاریک بود و چیزی در میانه حائل پا بر آن رسید و صدمه بسیار رسید پا فولاد
شد قدل در آمود دران عالم بنیابی بر زبان رفت که سنگ است چوب است آهن است
چیست تا این برق از لب بدر جست جگر از غصه خست کاصنافی چند بر یک چیز پدید است
کدبی جانب دروغی نیست دل بگداز آمد دگر به آغاز شد به سرش نه او زداد نه که تعلق بگزار
داز صفحه اب بگیر شمع طلب کن و نیرنگی قدرت بنگر چون نور چراغ جلوه نمود و نمود که یکجا آب
چوب و دگر سو سنگ و یکطرف آهن بنماید و چار مین جانب دلهنه غنیود که چیست و در اصل آن
پاره جبل بود که صانع قدیر از بی اکرام دوست خویش چندین بدایع در آن ابداع فرموده
راقم آن را از مجاوران آن بقعه طلبیده و دیده تاریخ شانزدهم از بوره به احمد آباد آدیم
شد کرده فضل مرا زاست در اثنای راه بشرف زیارت تربت پر نور حضرت شاه عالم کرفرزند
رشید حضرت قطب عالم کرذکر شریف ایشان همین نفس بیاید آمده مشرف شدم خوش
جایی و کشاد و نیکو منزل بهجت افزاست در احمد آباد اولیای کرام بسیار آسوده اند و لیکن
چون مزار اکثر بزرگان از شهر تفاوت واقع است مایه اندوزی از زیارت ستان میسر نیاید

الا بر سر تربت شیخ احمد المعروف گنج بخش در سرخیز که امروز مشهور به سرکیج است رفته شد بفاصله سه کروه از احمد آباد واقع سرخیز بر نگینی فضا و روشنی سواد از مشاهیر اماکن احمد آباد ست الاسیما روضه شیخ که حسن عجبی دارد کتابه پشطاق زیارتگاه ایشان این رباعی ست رباعی بحرکف اسمای چو دُر ریز شود + دامان امید گنج پر ویز شود + از بهر سجود درگهش نیست عجب گر روی زمین تمام سرخیز شود + ایشان را مغربی گویند و گویند که سلطان احمد گجراتی احمد آباد گجرات بنام او کرده ازسال بنایش خبر دهد برای شیخ آنگه نموده و در قرب روضهٔ شان مزار مل شیر چشتی که از خلفای حضرت نظام الدین اولیا قدس سره بوده اند واقع ست گویند که جذب و سکر بر ایشان غالب بود بعد مرگ نیز از تصرفات ایشان حکایتهاست یکی درست پیشه ستوار از لیشه از خارقه بدیده دیده و نقل میرا شد میخواستم آن نقل کنم نکنم و دانی چرا نکردم خوی من که در عجایب طرازی بالتزام احتیاط باز داشتر میکند فرمان نداد و مرا نگیر بزرگان که در شهر واقع ست بر سر بعض آن رفته شد چون حال تفصیل معلوم نشد و باجمال هم باندازهٔ غرض آن معذور و معهذا در ذکر اولیای گجرات تواریخ مضبوطه بنابران چندان اعتنا نیز بر آن نرفت امروز شهر احمد آباد ویران ست و چنانکه در بزرگی کلانی نظیر احمد آباد کمتر توان یافت در خرابی ویرانی نیز خرمساجد که آباد باد چیزی کمتر دیده می شود و مساجد نیز صنایع شده و ذکر نیها در بنجا فراوانی کرد و در یک ست عالمگیر بادشاه خوش للیفه میگفت که کیج شهر بگرد احمد آباد نمی افتد اینجا از دو فور شهرت از ذکر مستغنی ست از مشایخ در بنجا خوب میان چشتی از ملوبان را شکسته طبع نرم دل گزیده خوی پسندیده گوئی صفات عزیز بعبادت معمور دارد سیر گاه او خانه تا در مسجد ست وی با راقم مهربانیها شگرف نمود و از جا همندان قاضی محمد صالح همربان نمط نیک اختلاط کبیر السن حکومت انگریزان در بنجا هشت روز در بنجا سکونت رو داد و بست و پنجم از بنجا روانگی اتفاق افتاد در کویره فایز شدیم بفاوت ده کرده واقع بست و ششم دیگر اریه که بفاوت ده کرده ست خط رحال کردیم بست و هفتم در بلیس انگریز رسیدیم ده کرده فضل دارد و این قصبه کلانیست بست و هشتم

باسکه کوه دیهی ست پنجکده بی بس نکه نزدیکی بوداز کوشروکه اولین منزل از احمدآباد شد
تا اینجا سلطانی کاکیواڑ ست بسبت و نهم درجنگل بین کتبادت نه کروه ست واز متعلقات
پالن پور فایز شدیم سی ام در پالن پور که مبت کروه ست رسیدیم پالن پور سخت تعرف نوابان
فتح خان ست قصبه کلانیست فتح خان از روسای پزیران مهدویه ست واین طایفه را در اینجا زیاد
تمام ست از اینجا کوچ واع شد و ماژدار آغاز گشت پنجروز در پالن پور اقامت کاه بود ششم
ذیقعده در رانا دیسا که مبت کروه دیهی پالن پور ست توقف نمودیم هفتم در موضع کهاره دیهی
خراب سه کروهی رانا دیسا اقامت رود اول این سبب که بیشترین منزل کرناکت و کشیدن
دهشته باشه و از بود از اینجا صحرای پرخار آغاز شد و کار با قوم بهیل افتاد و از بروده تا این
منزل ریگستانی ست که تکلفات شاعری را در شرح آن گنجایش تمام ست حکومت پالن پور
تا اینجا بود و بیس و هشتم در رانا که نهه کروهی کهاره ست استاد و اتفاق از همه راه بر آمد شب
علی منزل کردیم امروز از متعلقات سروهی ست که ذکرش پسند افتاد نهم در بانه که مبت کروه
قصبه ایست دروازه شدیم دهم در سیرا رسیدیم مبت کروه فصل مرا گرفته اند یازدهم در سروهی
که مبت کروه ست فایز گشتیم دوازدهم در اینجا بسر بردیم سیزدهم در موضع بالیه که نه کروه
از سروهی ست آرمیدیم چهاردهم در موضع جاکهوژه که شش کروه فاصله دارد فایز شدیم
شش کروهی بالیه اقامت جانبی قشون انگریزی سه چار کروهی تو نام دارد در بندوکا نوابان
نماندیم که فصل بس کم و ست و تاسا ندهی راه نمی آیدان ست ازان سبب قیم که تفاوت
زاید مراد بود تا پنج پانزدهم
شانزدهم موضع کوندس که نه
دسالی که پنجکروه تفاوت دارد در
اکثر شبهات واز متعلقات جوده پور ست
تا پال آب بهاد ها شور و تلخ ست لهذا آب

تاریخ بیستم از بالی روانه شدیم بیخ کروهی دیهی ست جاؤن نام در آنجا فایز شدیم بست و یکم
در کهوکهره که هفت کروه ست رسیدیم بست و دوم در جهوڑه که هفت کروه ست منزل
کردیم بست و سیوم در گریسی که هفت کروه فاصله دارد باران بازگی فرو آورده شد بست و
چهارم در ناکیله که نه کروه ست رسیدیم بست و پنجم در اجمیر شریف آمدیم اما از ریگستان
کروه و اجمال و خیال استعجال نتوانست رسید فردای آن که بست و ششم بود در رسیدن
اتفاق افتاد مستور میاد که از بیجا تا زمان ورود بدهلی نگارش نرفت نامچه سفر را
اتفاق نیفتاد و اکنون که دم تبییض این عجالة ست بسبب امتداد ایام نام منازل و دیگر
جزئیات و خصوصیات مقامات بخاطر نیست لاجرم از بیجا تا ورود دهلی سخن باجمال گرد
میشود و چون از بیجا همان راه که رفته بودیم آمدیم اگر ننوشتیم چه باک و درین اندروز
بوادر و قایع هم کمتر رو داده همه حال پس از اقامت پنج روز باشش روز بع روز یکه
کنون یاد رفته + روانگی از اجمیر و نزول در چی پور اتفاق افتاد یکهفته در چی پور گذارده
تاریخی که بخاطر نیست از انجا روانه شدیم برخی از اصحاب توسل از دهلی تا ریواڑی برسم استقبال
رسیدند و بعضی بکورگاؤن و چون بدرگاه حضرت خواجه قطب الاقطاب قدس الله سره رسیدیم
جمعی از اعزه و اکابر و احباب و اصحاب در همقام رسیدند دل بدیدار خویشان و دوستان
خشنود گشت محقق ست که بتاریخ بست و سیوم ذی الحجه سال هزار و دویست و پنجاه و شش
بعد فوز زیارت حضرت سلطان المشایخ و والد مغفور جایگاه وارد شهر مینو بهر شاهجهان آباد
شدیم و الحمد لله تعالی علی المعاونة مع العافیة و السلامة بخت
از همه بدولت ملاقات مرجع آفاق مولانا محمد اسحاق بهره اندوز گشته خاطر آرای
تمنای ذات بکاشانه خود رسیدیم تمام مدت سفر دو سال و شش ماه و زیست +
خاتمه منت خدای را که سفر بنیکوی انجام گرفت و هم نامه بطبرخی و جام بزیر رفت
مژده ای جسبرقی از دین حسن خواستیم بوی حسن خاتمه شنیدیم و میشود والا امی سخن بشناس

دیدی بشرطیکه در صدر بار نامه رفته بود در پس گرمی هنگامه عبارت وافر و زیش بزم
استعارت نرفت بپارسی ساده سخن گفت از ترصیع و تجنیس استعاره و تشبیه سجع آرائی
و قافیه پیمائی و امثال آن کوازمحسنات مقرر روزگار است باندازه توان خویش بپارسی
دانیا یه مستی خوش و لفظ فریبنده کردی نگری و فصاحت فطرتی را چه چاره کنم و لطافت
سرشتی را چه علاج از نیکه شیرین نوایم آفریدند مرا چه جرم یکتا ہے که نازمن بہت
برمن گیرد و بین که این ویژه نامه چون آن نگار ساده آمد که بحسن خداداد چیزے
نیفزاید نه بسجلی و جلل مراورا کاره نه سرمه و آئینه را در پرستش یار نه دست مشاطه را رسائے
تا ردلف مشکبو و نه کار شانه را روائی در چین گیسو یار غنی که بی گلگونه برگ گل سرخ و باسمنی که
بی شانه به پیچ و خم سنبل بہت با دستیکه بی حنا رنگین بہت و با پائی که بی نگار نگارین بہت
با چشمی که بی سرمه سیاه بہت و با جبینی که بی صندل فروغ بخش نگاه بہت با روی شاہت
و زلفین براگنده تا کمر فرو هشته گوبه بخیا بانی می چمد و گه بگلستانی می خرامد و از لطف ارزانی
خاص و عام را در بزم ناز رخصت بار داده هر یکی باندازه همت و بحد حوصله از تماشائے
آن بدیع الجمال کام گیرد و بهره در عامان را رسم تنگی بالا کجی ابرو فراخی سینه تنگی دهن
سیاهی چشم سرخی لب آبداری دندان آتشناکی رخسار دراز نهادی برآورده
و خاصان را عشوه چشم کرشمه غمزه اشارت ابرو جنبش مژگان دلش نگاه غلط اندازی
نظر و لغزیدن التفات روان فرسائی تغافل لبش بیان اندازه و بضاعت از والا
بالاتر از طاعت بہت شان حسن همین بہت و بس بر آن حسن که کارش بی منت
ناز پرورد گان چمن روائی گیرد و بارش بی لطف جگر گوشگان معدن کشایش
نه پذیرد ناز مناطه می باید کشید و عشوه دلاله می باید خرید هم نیازش بتاراج بود
حلاج بہت و هم تمنایش بشسته نیرنگی صباغ و با اینهمه نیازمندیها ناز جبینی چنین که دلکان
خود فروشی که بعبادت آراسته جز بر سرخ مایه داران کشاید و از نقود دست فرسود

که پسنج خواسته زکات به بینوایان نبخشد اهرمنی نفس را نانم که سخن از کجا بکجا برد در سر آغاز
سفر افسون خیراندیشی خلق در گوش خواند و زبان خامش را بسر انگشت آموزش داد و بدین گزین
عشوه دل آزاد را در زنجیر فرجام آن مقصود از خاطر سترده همه محو رنگ آمیزی
حرف در رقم نمود و شیفته شکر فکاری زبان و قلم ساخت و برین هم شکیبا نشده
بدعوی سار لاف و دیوان گاه گزاف برد و سفیر ستایش خویش زدن و در کوی تبیر
کسان افتادن فرمود استغفر الله ثم استغفر الله از کوی این دشمن دوست
روی برحذر بودن زسهل کاری ست اگر درنخست چشم جهان بین برآن افتادی
و نیک اندیشی صوری که زشت کاری معنوی در بر دشت پدید آمدی بود که این رخنه
تنگنای سبحان الله ستایا لیقه اثر آب سیاه دشت که این بدست لاف دانش را
بلغزش قلم و زلت قدم از جاده بدر برد و زبان سنجیده گوی را به ترهات جهینی کشانی
از سنبلای طرفه کاری لفظ و معنی داغش خلل پذیر آمد شنیدی خارج از آهنگ شنید
و رقصی بی اصول نه چون بر بید نشی از خود رفتگان خرده گرفتن رسم نیست آسوده دلم
اما ترسم که گویند چه بلا کمتر فی بود که حریف باده مرد آزمانتوانست شد بکید و جز بهر باده آورد
و بر سر داوری آمد و راز نهفته بر ملا نهاد امثالی بیاورم که بتوسل آن شاید که ازین
تنگ نیز رسته باشم ای دیده ور ژرف نگاه اگر کسی را به پرنیکده گزر افتد و نیرنگی
تماشای آن بدیع زار عجب کار مغز داغش بشولاند تو و خدا می توان گفت که این چنین
مرد چیست حوصله بود و ننگ تنگ ظرفی برا و توان بست چون دانم که چنین
ندانی پس این شگفتی صحیفه را پری زار انگار و مرا آمرز قاف دیده پندار و بر انشسته
نوائی بنجنای سنت شاعران پیشکش مدح و قدح برطرف اینست آنچه ما را از مبدء
فیاض کرمت شد چون خسروی نزل ست هرچه هست مرا عزیز ست تو خواهی
تشریف زرین دان و خواهی کلیم پشمین و مرا در هر دو معنی سپاس دار و شگفته سرا

عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی ط

خاتمة الطبع

صاحبدلان امروز و باد کہ نسخہ طیبہ مسمّٰے بہ ترجمہ الممالک فی احسن المسالک
از افادات جناب قدسی آداب عظیم الدولہ سرفراز الممالک نواب
محمد مصطفٰے خان بہادر مظفر جنگ متخلص بہ حسرتی
تاریخ دست دویم شہر رجب المرجب سال یکہزار
و دو صد و شصت و سہ ہجری مطبع مصطفائی
در بلدہ حیدرآباد بہ اہتمام محمد حسین خان
شد طبع

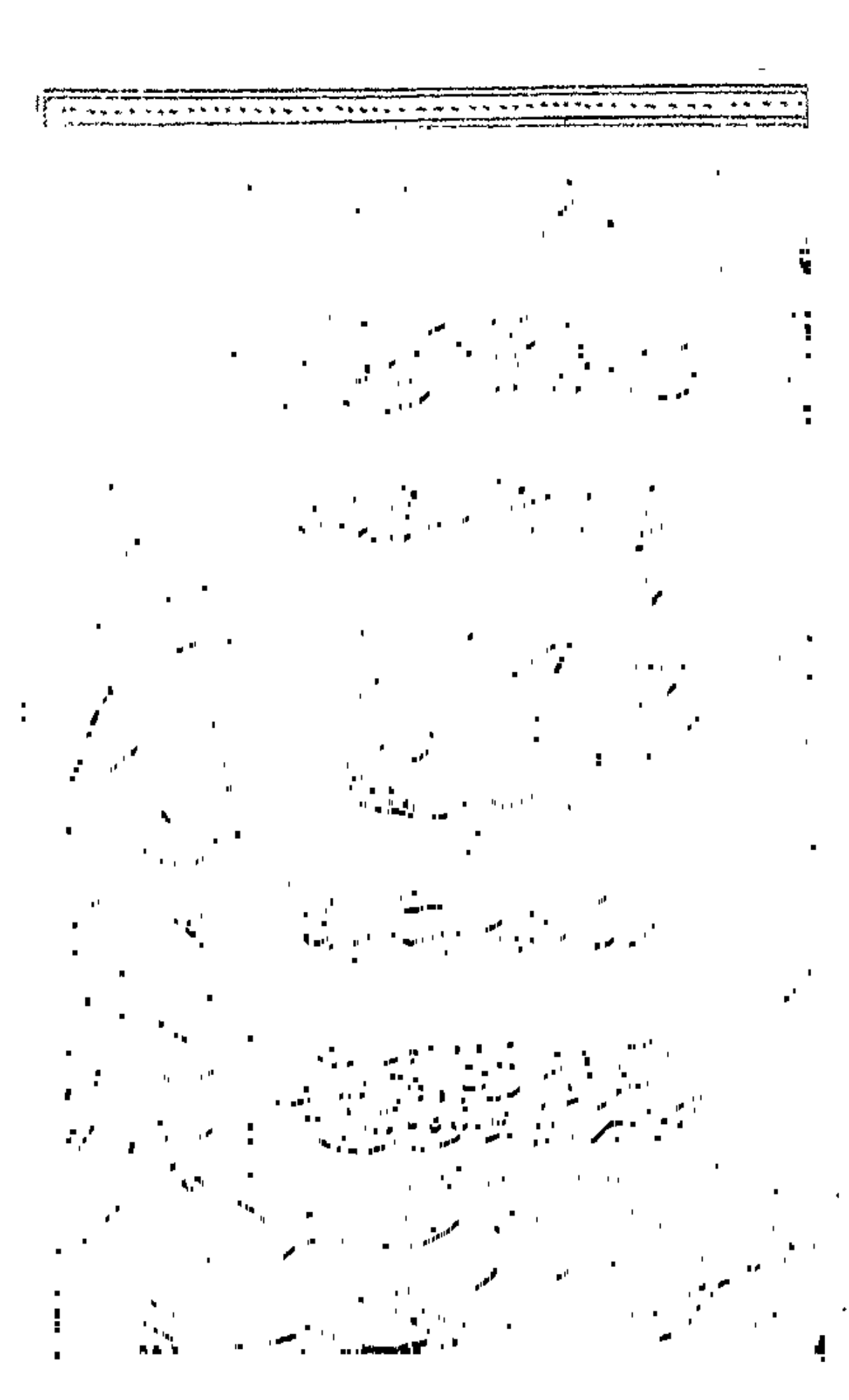

سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك أنت العليم الحكيم

صحابہ سے رسول اللہ یہ سن کر ہوئی غمگین دل مین اور بیضطر
پی رفع ملال خاطر پاک ہمان تسکین قلب شاہ لولاک
اوتارین حق تعالی نے یہ آیات کہ بہتر ہے عبادت کی یہ اک رات
مہینون سے ہزارون عابدون کی جنہون نے اونمین طاعت کی بسر کی
تیری امت سے گر اس شب مین کوئی عبادت مین کرے کار نکوئی
ثواب اوسکو ملی زیادہ تر اونسے عبادت پہلے سرو ہم کرتی جو تھے
مہینون مین ہزار از جہد بسیار بجز طاعت نہ تھا اون کا کوئی کار
سبب پھر دوسرا اسکا بھی سمجھو کہ ایکدن حق تعالی نے نبی کو
دکھائین عمر ین امت کی سارے کہ جو تھین دین سیان اٹھ دستر
عمر امت کی اپنی دیکھہ کمتر ہوئی غمگین نبی بس دل مین بیضطر
خیال ایسا ہوا حضرت کو اوسوقت کہ تھوڑی عمر مین میری امت
عبادت کر سکیگی کیا کہ جس سے قیامت مین نہین سبکسار اونکی
ہو پہلی امتون کی عبادت زیادت عمر کی باعث اطاعت

عبادت مین طبرہین امت میری
وہ جن لوگون نے طاعت زیادہ تر کی

میری امت کی بس کم بندگی ہو
عمر تھوڑی کی باعث حشر مین جو

نہو ایسا وہان سب سے بڑی ہو
میری اس امت کمتر عمر کو

تو ان آیات سے تسکین نبی کے
خدای پاک نے اچھی طرح سے

جو معنی قدر کی ہین اونکو جانو
کہ ہین مقدار و رتبہ اون کو مانو

کہ اس شب مین ہی مقدار اور رتبا
بڑھی ہی عابدون اور زاہدون کا

عبادت کے سبب درجہ کمالی
اونہین ہوتا ہی حاصل غیر والی

مراتب سے بڑی اون عابدون کے
تمامی پاک روحین اور فرشتے

بخوبی ہوتی ہین قفل اور آن شب
بڑی ملتی ہین اوسمین اونکو منصب

کئی طورون سے سمجھو قدر میری رات
شرف رکھتی ہی سب راتونپہ یہ رات

ہی اول یہ کہ اس شب مین کہا ہی
جو رہتی ہے تجلی الٰہی ۔

بحال بندگان رہتی ہی ارشام
برابر صبح تک سن ای نکو نام

اونہین ہوتا ہی قرب حق تعالے
ملی ہی اجر اون کی بندگی کا

دوم یہ بھر ملنی عابدون کے
اوپر تے ہین دعا اور حکمت سے
اثر ملنی کا اون کے عابدون پر
کہ کیفیت حلاوت اور لذت
جو اور راتون مین کرتی تھی عبادت
تو اون لذات سے اون شب کی لذت
سوم اوس رات مین اوترا ہے قرآن
شرف سب سے زیادہ یہی ہے
چہارم بیچہ شرف اس رات کا ہے
اسی شب مین ہوئی تھا ای برادر
ہوئین آراستہ اسمین جناب سب
چھٹی یہ مادہ پیدایش آدمؑ
روایت معتبر سے نقل ہی خاص

فلک ہی پاک ارواح اور فرشتے
ملاقات آنکر کرتے ہین اونسے
بھر ہوتا ہی تو کرلی اسکو باور
اونہین بڑھتی ہی ورعبادت
جو کچھ اونمین اونہین ہوتی تھی لذت
ہزار دن جو بڑھتی ہی بشدت
فلک دنیا پہ از افضال سبحان
نہین کوئی شرف بڑھکر ہی اس سے
کہ پیدایش فرشتون کی سمجھ لے
پھر پنجم طور ہی کر اس کو باور
فضیلت یہ بڑی رکھتی ہی پھر شب
اسی شب مین ہوا تھا بس فراہم
غلام خاص عثمان ابن ابی العاص

جہازون مین رہا ملاح اکثر
سفر کا تہا وہ دریا کی شناور

رہا دریا مین تہا وہ سالہا سال
کہا اوسنے ز عثمانؓ نکو فال

کہ ایک شب سال مین مینہ ہی پانی
کہ اوسمین ہوتا ہے دریا کا پانی

بہت شیرین نہایت ہی مزیدار
کہا عثمانؓ نے اوسکے اذنکو کا۔

جزا اوس رات کے مجھسے بیان کر
کہ کہی وہ کونسی شب ہین کی اندر۔

کہا اوسنے وہ ستائیسوین ہے
مہ رمضان کی اس سے انکو پے

یہی شب ہی حدیثون معتبر سے
شب قدر و مراتب نامور سے

اور اس شب کو جو بھی پوشیدہ رکھی
خدا نے پھر بھی ایک حکمت ہی اوسکی

کہ تا ڈھونڈین اوسی عابد بہر سال
عبادت مین رہین شائل بہر حال

ثواب اوسکا ملی اون کو برابر
کہ ہو پائین گے وہ اندر شب قدر۔

سمجھنا چاہیئے اب یہ بھی اسجا
مفسر بعض نے ایسا ہی لکہا

کہ جو فی قدر کی تقدیر کے ہین
لکہا جاتا ہے رزق و موت جنمین

نصیبہ ہوتا ہے جو ہر کسی کا
وہ اوس شب مین سبہی جاتا ہے لکہا

وہ شب ہی پندرہ شعبان کی جو — برات اور شب بلا کہتی ہین اسکو
برآتی ہی وہ شب اور یہہ شب قدر — جو افضل ہی ز صدہا لیلۃ البد
مقرر وقت مین اور شب کی یارو — بہت ہے اختلاف اسکو سمجھ لو
ولی ثابت ہوا قرآن سے ہی — کہ وہ شب ماہ مین رمضان کی
اسی شب مین ہوا قرآن نازل — یہی شب ہے مہ رمضان مین شامل
احادیث صحیح اور معتبر سے — یہی یقین و ثابت ہوئی ہے
کہ وہ رمضان کا آخر دہا ہی — کہ جسمین وہ مبارک رات آوے
جو اکیسی پانچ راتین طاق اوسکی — اونہین مین قدر کی وہ رات ہوگی
ولی اکثر ہی ستائیسون کو — وہ افضل رات ایسی رو خدا ہے
خدا کو علم ہے اوس کا بخوبی — اب آگے ہوتا ہے ارشاد رب

اِنَّا اَنْزَلْنَاہُ فِیْ لَیْلَۃِ الْقَدْرِ ط

مقرر لوح سی محفوظ ہی جو — اوتارا ہمنے قرآن طرز نیا
بفر و جاہ دنیا کی فلک پر — اوسی اسیی شب مین ہوگی ہے

بہت بڑھتا ہی ہواوج جلالت — قبول ہوتی ہے سب اونکی عبادت
ملایک اور ارواحِ مطہر — ملایک اور ارواحِ مطہر
منجلی ہوتی ہین جن پر تابان — مناصب جو بزرگی کی ہین شایان
امامت نیز ابدالی گرامی — امامت نیز ابدالی گرامی
اونہین ملتی ہین فضل سرمدی سے — وہ راضی ہون ہین لطف ایزدی سے
وہ ایک ایسی مبارک رات ہیگی — جمالِ پاک رحمٰن کی تجلی
اوسی مین کرتی ہے رحمت بندگان پر — بڑہاتی ہی مراتب اونکی یکسر
ملایک اور ارواحِ مقدس — اوہی لاتی ہین عالم پاک سے بس
تو اوس سے ہوتی ہی پیدا فراخی — قلوبِ بندگان مین ایک کہاہی
جو ہین افلاک کی اہل کمالات — زمین والون سے کرتی ہین ملاقات
نشانی اونکی ملنے کی یہی ہے — دلون پر بندون کی ہوتی خوشی ہے
جو کچھہ کیفیت اوس شب مین برابر — عیان ہوتی ہی قلب بندگان پر
بیان اوسکا ہی بس مشکل زبان سے — مثال اوسکی یہان ہی بیان ہی

بہاری موسم آئی کی طرح پر
سمجھ لو غور سے اسکو برادر

کہ ہوتی ہے جو بارش آسمان سے
شعاع و گرمی مہر عیان سے

یہہ دو تاثیر ملکر آسمان کی
اوتر کر کی زمین پر جب کہ آئی

سبب سے اوسکی سب نکلے نباتات
جو سو کہی تہی ہوئی سرسبز بابت

نکلے پھول اور لگی پھل شجر پر
ہوئی آرایش بستان سراسر

کہ جسکی دیکھنے سے دل ہو تازہ
بڑھی کیفیت اور فرحت زیادہ

یہہ سب تاثیر اوس ایک چیز کی ہے
اوتر کر جو کہ آئی تھی فضا سے

ملایک اور ارواح مقدس
جب آوین آسمان سے ہو کے اقدس

تو کیونکر چہرہ ہووے دل نہ فراخی
عباد حق کی از لذات بر آخی

وَمَا اَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

اور اب کیا جانتا ہے تو کہ باقر
بزرگی رکھتی ہے کیا یہہ شب قدر

سمجھنی چاہیئے تفصیل اس کی
کہ عارف گو کہ ہو ماہر بخوبی

ولی پوری تجلی کی حقیقت
تھی خارج از بیان اہل طریقت

لیلۃ القدر خیر من الف شہر

مہینون سی ہی بہتر یہہ شب قدر
ہزار ہی جنکی گنتی کر تو باور

تجلیات غیبی اور شہودی
اگرچہ ہین بہر یک رات ہوتی

ولی یہہ شب ہزارون درجہ بڑھکر
تجلیات سی ہوتی ہی برتر

وہ راتین ایک قطرہ اسکی نزدیک
یہہ ایک بحر تجلی جان لی ٹھیک

خصوصیت کی جو اس شب کی خدا نی
عدد سی یکہزاری کی سمجھہ لی

دیا اتنی مہینون پر شرف جو
تو اسکا یہہ سبب ہے ای نکو خو

کر بڑھکر اس عدد سے اور کوئی
عرب مین ہی نہین گنتی مین کوئی

یہہ سب اعداد کا آخر عدد ہی
تو اس بات سے یہہ قول صمد ہی

ہوئی اعداد کی جب انتہا پر
فضیلت لیلۃ القدر اسے برادر

تو اس صورت مین فضل اسکی ہوئی ہے — فضیلت بیحساب اوسکو ملی ہے
خصوصیت مہینونکی ہوئی جو — سبب اسکا ہی یہہ اسکو سمجھہ لو
کہ عربستان مین جو ہین مہینے — بہر یک سال گنتی قمر سے
تعلق ہی قمر کو رات سی ہے — ہوئی شب اوس سی ایک شب تجلی
تجلی گاہ جب شب کا ہوا نام — تو اس شب کو تجلی ہی نکو نام
کیا افضال سی اپنے خدا نے — فضیلت مین بڑھی وہ سب دنون سے
اب آگی اوسکی عظمت کا بیان ہے — کلام پاک ربی سی عیان ہے

تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ فِيْهَا

اور اترتی ہین فرشتے آسمان سے — اور جلیل ہی روحین ہیا پی
کرین نا آنکروہ سب ملاقات — بنی آدم سی جو ہین درعبادات
اور اونکی نیک اعمالون کے انوار — کرین حاصل وہ اور لذات بسیار
اوٹھائین اونکی کیفیات سب سے — جو ہوتی ہین اونہین حاصل دگر سے
حضوری اونکی اور انوار اونکی — بڑہاوین وہ اور تر کر اسمان سے

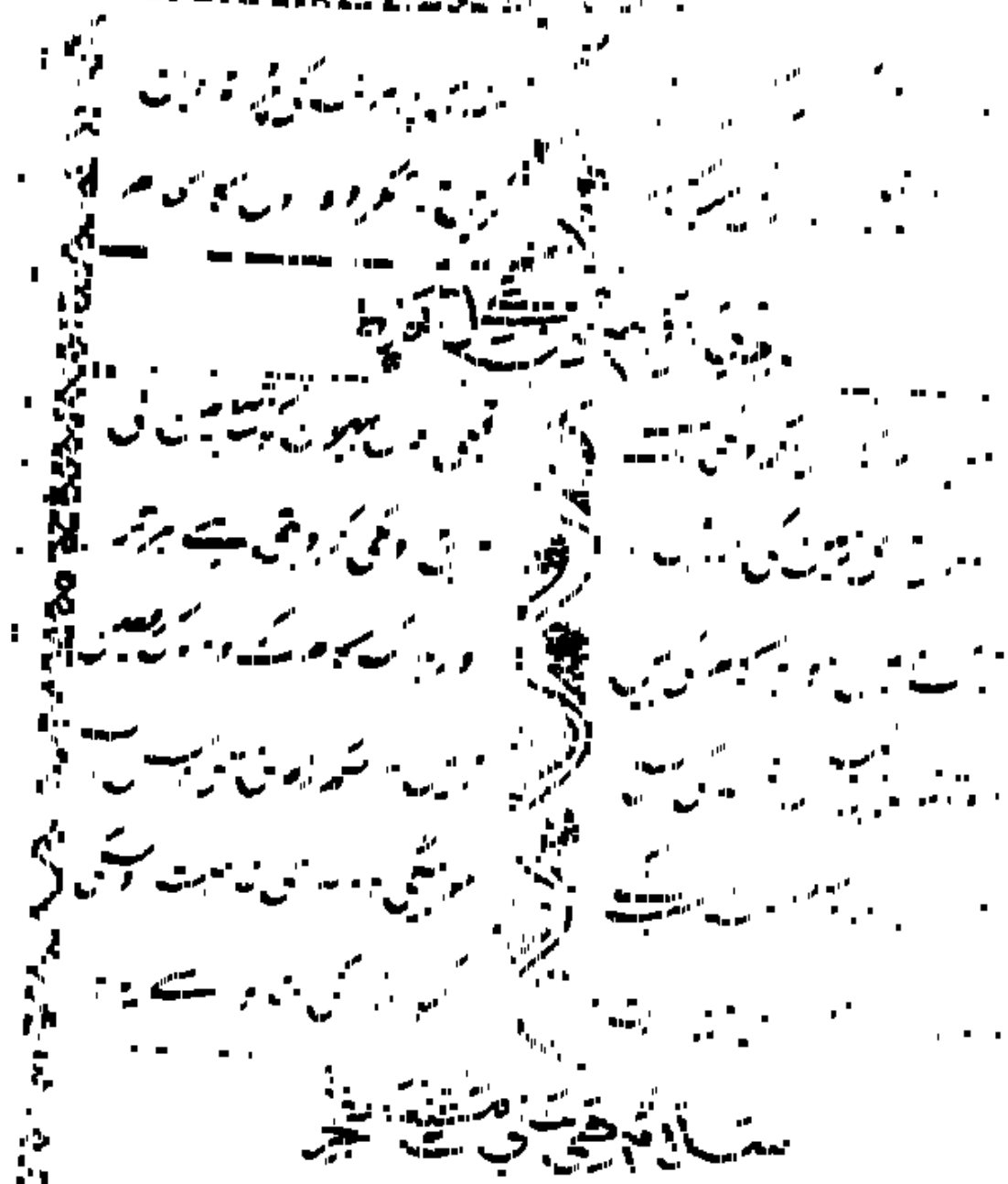

حوادث نفس و تاثیر شیاطین

غروب ہوتا ہی شروع جبکہ ہر لیسے
یہی احوال بس رہتا ہے یکسان
خدا کی اون مقرب عابدون سی
ہو اُنہات حدیث معتبر سے
مصافحہ کرتے ہین جبرئیل آکر
اثر اونکی مصافحہ کی سبب سے
کھڑی ہو جاتی ہین آنکھون سے آنسو
اور ایک رقت اونمین ہوتی ہی پیدا
نہایت ہوتی ہی اونکے دلون پر
کہ مثل اوسکی نہین ہوتا کبھی ہے
دعا اوس رات مین ہوتی ہی مقبول
فلاح دونون جہان ہو جس عمل مین

الگ رہتے ہین زان شران حق بین
ہمان تا صبح صادق یہ سمجھ لے
رہین ہین دور شر نفس و شیطان
جو اوس شب مین صبا مین ہین رہتی
زمین کی عابدان ناسوتیے سے
علامت اوسکی یہہ ہی اے برادر
بدن پر بال سا رہتا ہی اونکے
چمکتے ہین اونہون کی پیشانی پر
عجب لذت عبادت کی ہی پیدا
سرور ایک قسم کا ہوتا ہی آکر
علامت اوس مصافحہ کی یہی ہی
اجابت ہر دعا کی ہی درون مین
وہ مانگو ابروا دنیا مین

ہوا ختم بیان لیلۃ القدر
بیان فضیلت لیلۃ القدر

سبب اوس شب کو فضیلت ایسی بخشی
جناب کبریا نے از تجلی

مراتب اور مدارج ہین جو اعلیٰ
کہ حاصل قرب ہو جنسی خدا کا

مہ رمضان مین بس اوسکو ڈھونڈیو
وہ ہی آخری اوس ماہ کا ہو

اوسی مین وہ دو کی بھری رات
ہزاران فخر نعمت کی بھری رات

اوسی مین پاؤگی تم لیلۃ القدر
وہی افضل از ہزاران لیلۃ البدر

جو اوسمین پانچ ہین طاق راتین
جنہونکی ہین بزرگی کی یہہ باتین

اونہین مین ایک شب وہ نامور ہے
جسی حاصل بزرگی کا اثر ہے

کبھی تیئیسویں یا پچیسویں رات
کبھی اکیسویں ہوتی ہے وہ رات

کبھی ہوتی ستائیسویں شب
کبھی اونتیسویں پوری ہوتی ہے

ولی قول اصح اور معتبر سے
ہوئی ثابت وہ ستائیسویں شب سے

حسن اب روک لی اپنی قلم کو | بجای ختم ٹھہرادی قسم کو

زبان کو روک کہدیا ہے ہم نے | خموشی حسن خاتمہ کی ہے اولیٰ

تمت بالخیر والعافیۃ نسخہ متبرکہ مسمی بہ مشب قدر منظوم بقلم
ابوالحسن صدیقی الحنفی ناظم النسخہ ساکن قصبہ نانوتہ ضلع سہارنپور
بتاریخ بست سیوم ماہ صفر سن یکہزار دوسو دو ہجری
بتوفیق رفیق خداوند منعم الوہاب

عفی عنہ کاتب فیروز علی
سہارنپور